



WWW.A

WWW.A

فصلنامه الکترونیک

مجموعه‌ای از پرسش‌ها و پاسخ‌ها

زمستان 1392

نویسنده : سایت ایکس شبه

www.x-shobhe.ir

اعتقادی - دی 1392 9.

چگونه یک شخص عادی می تواند از یک معصوم پیروی کند، حال آن که فقط شباهت فیزیکی دارند؟ وقتی گفته می شود مثل آنان چنین و چنان بکنید یا نکنید، می گویند: آنها معصوم بودند و با ما فرق دارند. لطفاً پاسخی عقلی و منطقی بدهید و نه صرفاً نقلی 9.

چرا باید حتماً معبودی داشته باشیم که او را بپرستیم و دینی داشته باشیم که به آن مقید باشیم، در حالی که می توانیم بدون خدا و دین زندگی کنیم؟ 12.

چرا اهل تسنن صفت عدالت را برای خدا قائل نیستند، چگونه می توان عدالت خدا را اثبات کرد؟ 14.

بدون دلیل نقلی و عقلی ثابت می کنیم که جهان خدایی دارد که عالم و حکیم است، اما چگونه ثابت می شود که مهربان و عادل نیز هست؟ مثلاً ممکن است که خلق انسان برای آزار و اذیب او باشد؟ 17.

آیا امامان معصوم ما امام جنیان نیز بوده اند؟ دلایل محکمی بیاورید. آیا اعتقاد داشتن یا نداشتن به این موضوع مهم است؟ 19.

قرآن و حدیث - دی 1392 21.

با یکی از اعضای فامیل درباره پوشش جوانها و بدحجابی صحبت می کردم؛ ایشان گفت پیامبر حدیثی دارد که گفته بچه های خودتان را با شرایط روز زمان خودتون تربیت کنید. چون من چیزی درباره اش نمیدانستم ساکت شدم. آیا همچنین حدیثی وجود دارد؟ اگر وجود دارد چطوری باید جواب بدهم؟ 21.

چرا برای هر چیزی می توان سند قرار داد به غیر از قرآن؟ چرا هر کلامی را باید مستند به یک چیزی کرد به غیر از قرآن؟ چرا در هر سخنی می توان تشکیک نمود، به غیر از قرآن؟ (طلبه سطح یک - قم) 23.

به صورت گسترده (به ویژه در فضای مجازی) مطرح می کنند: از کجا معلوم که قرآن کریم تحریف نشده است؟ دلیل بر درستی بیاورید. پاسخ چیست؟ 25.

آیا واقعاً خدا همه گناهان را می بخشد و آیا در آیات یا روایات چنین بیان شده است؟ چگونه توبه کنیم؟ چه دعایی بخوانیم؟ 28.

آیا آیهی «أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ ... - الإنبیاء، 24»، خود خدایانی (اساطیری) که خدا هستند را اثبات نمی کند؟ 31.

آیا آیه «إِنَّ الدِّينَ أَمْنٌ وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ ...»، نوعی پذیرفتن کثرت گرایی دینی نیست؟ زیرا پذیرش اسلام به معنای ایمان به ذات حق و قیامت سبب استحقاق پاداش برای سایر ادیان توحیدی شناخته شده است. 33.

- 36..... گوناگون - دی 1392
- چگونه از این هجمه سؤالات، شبهات و تردیدهایی که در ذهن به وجود می‌آید (به ویژه در مورد خدا و دین)، خلاصی یابیم؟
- 36.....
- چرا نام امام هفتم نام یکی از پیامبران (موسی ع) است؟ چرا امام هشتم را «رضا» نامیدند؟ احادیث گوناگونی نیز در این زمینه وجود دارد؟
- 39.....
- برخی شبهه مطرح کردند که مثلاً بیل گیتس چند هزار نفر رو از گرسنگی نجات داده و کلی به بیماران کمک کرده اما به بمبخت نمی‌رود؟! چه پاسخی برای آنها باید داشته باشیم؟
- 42.....
- در جامعه گاه با کسانی مواجه می‌گردیم که در حفظ حرمت اهل عصمت (ع) می‌گویند: اینها همه عرب بودند و ما در زمره اطاعت و احترام ایشان قرار نمی‌گیریم. چگونه پاسخ دهیم؟
- 44.....
- از القاب حضرت مهدی (ع) منتقم است. ایشان از چه کسانی و چگونه انتقام می‌گیرد؟ مثلاً از دشمنانی که مرده‌اند یا ...؟
- 46.....
- اهل سنت می‌گویند: اهل بیت (ع) شاگردان مکتب اسلام هستند که نمره‌ی 20 گرفته‌اند، پس چرا باید برای آنها گریه کنیم؟
- 48.....
- آقای قرائتی و ... گفته‌اند: کسانی که از ترس فقر و گرسنگی ازدواج نمی‌کنند و یا بچه‌دار نمی‌شوند، رزاقیت خدا را زیر سؤال برده و کار خطایی می‌کنند. حتی یکی در رادیو گفت: حتی بی‌کارها نیز ازدواج کنند! حال اگر گشایشی نشد، آنها می‌خواهند هزینه‌اش را بدهند؟
- 49.....
- 53..... حقوق و احکام - دی 1392
- چرا باید صیغه عقد نکاح (دائم یا موقت) را حتماً به عربی بخوانیم، اگر مثلاً به فارسی بگوییم چه اشکالی دارد؟ در ضمن چگونه است؟
- 53.....
- 55..... سیاسی - دی 1392
- چرا امام خمینی (ره) گفته‌اند: «اقتصاد مال خر است؟»، این را طرح می‌کنند و من جواب آن را ندارم، لطفاً پاسخی منطقی و قابل طرح بدهید. (دپلم ریاضی / اصفهان)
- 55.....
- 58..... آیا شیعه و سنی با هم برادری دارند؟ چرا و چگونه؟ لطفاً تا حد امکان مسئله را باز کنید و توضیح دهید.
- این ماجرای «وعده‌ی آب و برق مجانی» چیست؟ می‌گویند: چرا به ما وعده‌های الکی داده‌اند؟ لطفاً کاملاً توضیح دهید، نسل جدید نمی‌دانند موضوع چیست؟
- 62.....

اعتقادی - بهمن 1392

67.....

67. ● چرا هیچ نشانه‌ی مستقیمی از وجود خدا نیست؟ چرا پرسیدن در مورد خدا و وجودش حرام است؟

● چرا می‌گوییم: «خدایا ما را به راه راست هدایت کن»؟ مگر خدا به ما اختیار نداده تا خود مسیر هدایت را طی کنیم پس

69..... نقش خدا در هدایت ما چیست؟

● پس از توحید، از کجا بدانیم که فقط دین اسلام بر حق است و از طرف خداوند متعال می‌باشد و مابقی چه مسیحیت و

71..... چه بودیسم بر حق نیستند؟

● از جمله ایراداتی که ماتریالیست‌ها به برهان امکان وارد می‌کنند این است که به چه دلیل واجب الوجود باید همان خدای ما

74..... (اسلام) باشد؛ شاید واجب الوجود چیز دیگر (مثلاً مواد ازلی و...) باشد. لطفاً پاسخ این ایراد را بفرمائید.

قرآن و حدیث - بهمن 1392

79.....

● به نظر می‌رسد در آیه‌ی 35 سوره‌ی مبارکه ی بقره (وَلَا تَقْرَبُوا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونُوا مِنَ الظَّالِمِينَ) و آیات مشابه دیگر، امر

مولوی باشد، چرا که خداوند نتیجه‌ی چنین کاری را هم مشخص کرده است (فتكونا من الظالمين). ملاک اوامر الهی در

79..... ارشادی و مولوی بودن چیست؟

● آیات ولایت حضرت علی بن ابیطالب علیه‌السلام کدامند و تفسیر مفسران اولیه اهل سنت از آنها چگونه بوده است؟ 81

● آیا با توجه به این که پیامبر اکرم (ص) فرمودند «أنتی بعثت لائمم مکارم الاخلاق؛ من تنها برای تکمیل فضائل اخلاقی

مبعوث شده‌ام» و در پاسخ صحابی فرمود: «دین یعنی حسن اخلاق»، می‌توان نتیجه گرفت که «کسی که اخلاق دارد، نیازی

84..... به دین ندارد». لطفاً کامل توضیح دهید.

سیاسی - بهمن 1392

87.....

● آیا تاکنون مقام معظم رهبری در مورد عدم استعمال لفظ «امام» برای معظم له بیاناتی داشته‌اند یا خیر؟ اگر داشته‌اند چرا؟

و اگر نداشته‌اند چه کسانی و به چه دلیلی برای حذف لفظ امام برای امام راحل عظیم الشان یا مقام معظم رهبری تلاش

87..... می‌نمایند؟

گونگون - بهمن 1392

91.....

● در حمله ظالمانه اعراب به ایران، آیا کشته‌های عرب شهید هستند یا ایرانیانی که در دفاع از مرز و بوم خود کشته شدند؟ -

91..... این شبهه را بسیار رایج کرده‌اند.

94..... ● چه دلیلی بر اثبات برهان علیت داریم؟ چرا تسلسل باید باطل باشد؟

96..... ● چگونه نامسلمانان را مسلمان کنیم؟

- جنّ موجودی مادی است یا غیر مادی؟ اگر مادی باشد اجنه چگونه انسان را وسوسه می کنند یا شیطان باعث کابوس می شود؟ و اگر غیرمادی اند چگونه بعضی ادعای دیدن آن ها را دارند؟
.....99.
- بسیاری به دنبال اندک اهمالی، گرفتار و بی آبرو می شوند و بالتبع به سوی کفر کشیده می شوند. آیا آیه و روایتی هست که اگر کسی توبه کند، توکل نماید و بازگردد، خدا آبروی ریخته اش را بازگرداند؟
.....100.
- آیا خیرات ما برای مردگان، جز طلب شفاعت برای آنهاست؟ یعنی همه حق شفاعت برای مردگان را دارند؟ با توجه به حساسیت مسئله «شفاعت» لطفاً کامل توضیح دهید.
.....102.
- حقوقی و احکام - بهمن 1392
.....105.
- چرا در مقابل کعبه که از سنگ ساخته شده سجده می کنیم؟ با دلیل و سند
.....105.
- پیامبر اکرم (ص) فرموده اند با همه دشمنان اسلام به خوبی رفتار کنید، پس چرا در زیارت عاشورا لعن می کنیم؟
.....106.
- برخی می گویند اصلاً کلمه نماز به صورتی که ما عمل می کنیم در قرآن نیامده است و منظور از صلاة همان دعا است.
108.
- برخی شبهه می کنند که با توجه به آیات قرآن، حجاب فقط برای زنان پیامبر اکرم (ص) و مؤمنه وضع شده است و استخراج احکام حجاب برای دیگران فقط از روایات می باشد؟
.....111.
- آیا شعر خوانی و مداحی در رثای شهدای انقلاب و جنگ و .. ویا مسایل روز مانند بحرین و سوریه و امثال اینها در خلال مراسم عزاداری حضرت سید الشهداء علیه السلام. جایز است؟
.....113.
- تاریخ - بهمن 1392
.....115.
- چرا حضرات عیسی و یحیی علیهما السلام ازدواج نکردند، در صورتی که اسلام فرموده همه انبیا در فکر و عقیده یکسان بودند و ازدواج نیز سنت نبوی است؟
.....115.
- اعتقادی - اسفند 1392
.....117.
- در اتم درون پروتون هایی وجود دارد که هر وقت می خواهند به وجود می آیند و نابود می شوند که به آن «مکانیک کوآنتوم» می گویند و قوانین طبیعت نیز به ما می آموزد تمام جهان می تواند مانند پروتون ها به وجود بیاید بلکه برای پیدایش هم نیازمند علت نیستند ... به نظر من، هیچ خدایی وجود ندارد.
.....117.
- چرا با اینکه خداوند سرانجام و عاقبت همه ی انسان ها و جهان را می داند، دنیا را آفرید؟ و با اینکه می دانیم سرنوشت و تقدیر همه ی ما در دست خداست ولی چیزهایی مثل توبه، آرزو، اراده، دعا، حاجت، نیت و برای انسان وجود دارد؟
120.
- بحث لزوم وجود امام در جامعه چگونه با بحث غیبت قابل جمع است یعنی اگر امامان قبل نیز غایب می شدند و مردم مثل الان از طریق علما به جواب سؤالات خود می رسیدند چه مشکلی پیش می آمد؟
.....122.

- آیا می توان گفت که وقتی به خود می نگریم و می بینیم که علم ما از خودمان نیست و طبق بطلان تسلسل باید کسی باشد که علمش از خودش باشد، پس خدا علیم است؟
126.....
- قرآن کریم و حدیث - اسفند 1392
128.....
- چندی پیش آقای (به نام دانشمند) حدیثی خواندند مبنی بر این که امام زمان (عج) نایب ندارند! پاسخ چیست؟ 128
- اگر این حروف مقطعه در قرآن رمز بین خدا و پیغمبر اسلام بوده، پس چرا در قرآن ذکر شده است و بین خدا و پیغمبر سکت باقی نمانده، در غیر این صورت بایستی رمز گشایی می شد که هنوز رمز گشایی نشده است.
130.....
- سیاسی - اسفند 1392
134.....
- پرسید: چرا در مملکت ما آزادی کامل وجود ندارد، یعنی چرا حجاب اجباری است؟ هر چه گفتم قانع نشد؟
134.....
- بعضی ها می گویند: چرا ما به آمریکا مرگ می گوییم و پرچم شان را آتش می زنیم و ...، در حالی که آنان پرچم ما را آتش نمی زنند و به مسئولین ما توهین نمی کنند ...، ما چه جور مسلمانی هستیم؟ باید با مهربانی جذب کنیم.
136.....
- آیا سیاسی بودن مجالس عزاداری برای اهل بیت (ع)، به ویژه برای امام حسین علیه السلام درست است؟
138.....
- گوناگون - اسفند 1392
141.....
- در زمان همه انبیای الهی و از جمله آخرین آنها، ظلم و جور بسیار بود، آیا در زمان ظهور آخرین امامان (ع)، باز هم کشمکش بی عدالتی در قلب آدمها هست یا بی عدالتی ها در جامعه تمام می شود؟
141.....
- چرا دختران بی بند و بار و هرزه، اکثراً عاقبت به خیر می شوند و با همسران خوبی هم ازدواج می کنند و پسران هم بیشتر به این دختران تمایل دارند تا یک دختر پاکدامن؟ من سالهاست شاهد ازدواج اینها هستم و هنوز جوابی نیافته ام چرا خدا اکثر دختران بی بندوبار را عاقبت به خیر می کند؟
143.....
- چرا گفتید: عرب سوسمار خور - آیا این اهانت به فرهنگ آنان نمی باشد؟!
146.....
- چرا خدا و اهل بیت دعاها را آنقدر اجابت نمی کنند و بنده را ناامید می کنند تا بنده خدا، دیگر خدا را هم قبول نداشته باشد. لطفاً نگویید حتماً خیر در آن نیست یا در قیامت جبران می کند.
148.....
- چرا با وجود عقل به دین هم نیاز داریم، جایگاه عقل و دین کجاست، آیا دین کامل کننده عقل است؟
150.....
- بفرمائید نتیجه گیری های عقلی، استدلالات، براهین، و کلاً عقل ما تا چه مرزهایی پیش میرود و مثلاً جهان شمول است یا نه؟ و چرا و چگونگی درست بودن یا غلط بودن استدلالات عقل را توضیح دهید.
153.....
- با توجه به تقارن نوروز امسال با ایام فاطمیه (ع)، لطفاً بفرمایید نحوه عملکرد ما در خصوص این دو مناسبت عرفی و دینی به چه صورت باید باشد تا هم آداب و رسوم خوب و پسندیده نوروز رعایت شود و هم به عنوان یک فرد شیعه و دوست دار

- 156.. اهل بیت (علیهم السلام) حرمت ایام شهادت ام الأئمه (علیهم السلام) را نگه داریم؟
- با چند پزشک متخصص در مورد خودارضایی صحبت کردم به اتفاق نظر گفتند خود ارضایی از نظر علمی هیچ ضرری ندارد، در حالی که اسلام آن را مضر و حرام خوانده است. آنها می گویند: اختلالات روحی و روانی نیز فقط به خاطر احساس گناه است. 159.....
 - در سایت‌هایی به دروغ و یا راست، به «فردوسی ستیزی» برخی از علمای اسلام، از جمله علامه طهرانی (ره) اشاره رفته است، چقدر صحت دارد؟ 161.....
 - حقوقی و احکام - اسفند 1392 165.....
 - خرج کردن برای امام حسین بهتر است یا اینکه بتوان به فقیری کمک کرد؟ یا به جای اینکه برای حسینیه‌ها خرج کنیم یا به سفرهای مکرر زیارتی برویم مشکل کسی را حل کنیم؟ آیا ثواب بیشتری نمی بریم؟ 165.....
 - چرا صله رحم واجب است؟ اگر کسی دوست نداشته باشد که با اقوام خود رابطه‌ی هر چند محدود داشته باشد، چرا باید ملزم باشد که صله رحم را بجا آورد؟ 167.....
 - اصول دین تحقیقی است و فروع تقلیدی چون تخصص می‌خواهد. ولی چه کسی این تقسیم بندی را کرده‌است؟ مرز تحقیق و تقلید در زندگی کجاست؟ لطفاً توضیح دهید. 169.....
 - تاریخی - اسفند 1392 172.....
 - حضرت زهرا - سلام الله علیها - وفات یافتند یا به شهادت رسیدند؟ لطفاً دلایل نقلی آن را بیاورید. در ضمن مگر پیامبر اکرم (ص) که ایشان اولین نفر از اهل بیت (ع) است که به او می‌پیوندند، اما جناب محسن قبل از ایشان از دنیا رفت. 172
 - چرا ایران پس از فتح خرمشهر، قرارداد صلح را نپذیرفت؟ 173.....

کتاب الکترونیک
زمستان ۱۳۹۲
(بهمن)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه)
www.x-shobhe.ir www.x-shobhe.com

اعتقادی

اعتقادی - دی 1392

چگونه یک شخص عادی می تواند از یک معصوم پیروی کند، حال آن که فقط شباهت فیزیکی دارند؟ وقتی گفته می شود مثل آنان چنین و چنان بکنید یا نکنید، می گویند: آنها معصوم بودند و با ما فرق دارند. لطفاً پاسخی عقلی و منطقی بدهید و نه صرفاً نقلی

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: انسان اگر خودش هستی و کمال محض بود، نیازی به رشد نداشت که مستلزم هدایت نیز باشد. اما انسان مخلوق، فقیر، نیازمند و در حال رشد است، پس حتماً نیازمند به ربّ، مربی، معلم، هادی و رهبری که از او تبعیت کند می باشد و بدیهی است که مربی، معلم و هادی، باید کامل تر از افراد تابع خود باشد.

الف - این که بگوییم معصومین فقط شباهت فیزیکی با ما داشتند، درست نیست، این کلمه (فقط)، آن را نادرست کرده است. شاید موجودات دیگری نیز کم و بیش با ما شباهت فیزیکی داشته باشند، اما هم سنخ ما نیستند. و اگر گفته شود که آنها اساساً از سنخ ما نیستند و موجودات و مخلوقات دیگری هستند، این نیز غلط است، چرا که تولد، رشد، ذهن و تفکر، نطق و عمل، ازدواج، تولید مثل، تغذیه، بیماری و خلاصه مرگ آنها نشان داد که همه از نوع بشر بودند. البته برای آن این شائبه ها حتی در لفظ و تئوری نیز شایع نشود، فرمود خودت نیز گواهی بده و به مردم بگو: « **إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ** »، یعنی من بشری مثل شما هستم، یعنی ملک یا نوع دیگری از خلقت نیستم و تفاوت من با شما این است که به من وحی می شود. پس، چنین نیست که فقط از لحاظ فیزیک شباهتی داشته باشند، بلکه چنین است که از هر حیث مثل ما نوع بشر و آدم ابوالبشر هستند، با این تفاوت که به آنان وحی شده است. حتی عصمت از گناه نیز به همگان عطا شده است، وگرنه نمی فرمود: «گناه نکنید»، بلکه حفظ و تقویت آن لازم است.

ب - بله، آنها انسان های کامل هستند و بی تردید انسان در هر امری که بخواهد رشد کند، باید از کسی تبعیت کند که در آن امر از او کامل تر باشد و بهترین مربی، کامل ترین در تمامی کمالات است. لذا کمال مربی نسبت به

مربای خود [پیروش]، دلیل بر ضرورت و صحت تبعیت از اوست و نه دلیلی بر این که پس نمی شود از او تبعیت نمود.

مثل این است که بگویند: محصل کلاس اول دبستان، نمی تواند از یک معلم کارشناس یا ارشد در تعلیم و تربیت یا ادبیات فارسی، یا تاریخ و جغرافیا و ریاضی علم بیاموزد و یا از پدر و مادر تربیت بیاموزد؛ یا بگویند: یک بیمار عوام و بی سواد، به هیچ وجه نمی تواند به یک پزشک و جراح متخصص رجوع نموده و دستورالعمل های او را اجرا کند و یا بدن و جاننش را در اختیار او بگذارد تا با جراحی، سلامتیش را به او بازگرداند، چرا که فاصله بسیار است و فقط به لحاظ فیزیکی شبیه هم هستند! مسلم است که اگر غیر از باشد غلط و خطاست و سبب گمراهی و هلاکت می گردد.

کسی از دانش آموز ابتدایی نخواستہ است که ادیب یا ریاضی دان گردد، کسی از بیمار عوام نخواستہ است که پزشک و جراح متخصص گردد و کسی نیز از ما نخواستہ که پیامبر و امام شویم، بلکه خواسته شده تا با حجت قرار دادن عقل سلیم از آنان پیروی نماییم، البته هر کس به اندازهی وسع خودش: « لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا ».

مباحثه خداوند حکیم با مخلوقش بشر:

ج - خداوند متعال با بشر که مخلوقش است، مباحثه می کند. می فرماید: به فرض که پیامبر و امام نشناختی، عقل که داری؟ بشر می گوید: بله، عقل دارم، خیلی هم به آن می نازم و دلایل عقلی نیز می خواهم. می پرسد: ضرورت اجتناب ناپذیر و مصلحت «رشد» نیز که با عقلت به اثبات رسیده است؟ می گوید: بله، کمال و سعادت در رشد است. سپس می فرماید: پس تردیدی نیست که برای رشد، هادی، مربی و معلم می خواهی؛ حال بگو چه کسی باید عهده دار تربیت، تعلیم، تزکیه، رشد و هدایت تو به سوی کمال و به سوی «حق» گردد؟ و می فرماید: حال تو که از نعمت عقل و عقلا نیت برخوردار شدی، به من بگو آیا کسی که خودش زمین خورده است و نه تنها سینه خیز، بلکه به صورت خود را روی زمین می کشد تا به نقطه ای برسد، باشد که نجات یابد، می تواند دست تو را بگیرد و هدایت کند، یا کسی که خودش استوار بر صراط مستقیم حرکت می کند؟ او را که دیگران باید بیابند و با برانکارد به اورژانس ببرند:

«أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (الملك، 22)

ترجمه: پس آیا کسی که (به خاطر پست و بلندی راه) افتاده و خزانده بر صورت خود راه می رود هدایت یافته تر است یا آن که با قامت راست بر راه مستقیم می رود؟!

می فرماید: بندهی من! به تو عقل و بصیرت دادم، حال تدبیر کن و به من بگو، اگر پیامبر و امام را برای هدایت، تربیت و معلمی قبول نداری، پس چه کسانی را قبول داری؟ آنها را بیاور؟ مارکس، لنین، هگل، بودریار، فراغنهی

زمانت و یا ... هستند و یا هوای نفس خودت؟! همه را بیاور و بگو آیا کسی که خودش محتاج است تا به حق هدایت شود می تواند الگوی تو باشد، یا کسی که هدایت شده است؟ آخر این عقل تو چگونه حکم می کند؟! «قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» (یونس، 35)

ترجمه: بگو: آیا از شریکان شما (در امر هدایت) کسی هست که به سوی حق هدایت کند؟ بگو: تنها خداست که به سوی حق هدایت می کند (هر موجودی را به سوی مقصد طبیعی هدایت تکوینی، و هر قابل ارشادی را به سوی هدف صالح خود هدایت تشریحی می کند)، پس آیا کسی که به سوی حق هدایت می کند سزاوارتر است که از او پیروی شود یا آن کس که خودش را هم تا هدایت نکنند هدایت نمی یابد؟ شما را چه شده؟ چگونه قضاوت می کنید؟

می فرماید: ای بشر عاقل، عقل نبی درونی توست. بگو بینم آیا کسی که از «حق» دلیل و برهان و بیینه دارد، می تواند تو را به سوی کمال هدایت کند، یا کسی که جهالت، تکبر، غرور، انحراف و تابعیت از هوای نفس حیوانی اش [که نامش را اصالت انسان و انسان گرایی گذاشته] به نظرش خیلی هم زیبا آمده است؟ «أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ كَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ» (محمد ص، 14)

ترجمه: پس آیا کسانی که (دعوت، گفتار، رفتار و کارهایشان) بر (پایه) حجت و برهانی از پروردگار خویش است، همانند کسانی هستند که عمل های بدشان برای آنان آراسته شده و از هواهای خود پیروی کرده اند؟

د - در نتیجه، اگر عالم هستی خود به خود پیدا شده باشد، هیچ نظم و حکمتی بر آن حاکم نباشد و در آن دیده نشود و به ناکجا آمد می رود (که چنین نیست)، پس هیچ فرقی ندارد که انسان اصلاً به رشد، تعلیم و تربیت یا مربی و هادی توجه کند، بلکه نه تنها هر کس هر کاری کرد، همان خوب است (فلسفه نوین غرب)، بلکه اگر توانست کاری را بکند و نکرد، خطاست و باخته است. بدیهی است در چنین نظامی اصلاً تعریف و پایبندی به هیچ ارزشی، معنا و مفهوم ندارد.

اما اگر عالم هستی مبدأ و معادی دارد، خالق حکیمی دارد، حرکت بی هدف و سر درگم نیست و جهت «الیه راجعون - و - الیه المصیر» است (که چنین است)، پس هدایت لازم است و این هدایت نیز برعهدهی خالق و رب این عالم است (اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ)، که انسان های کامل را مربی، معلم و هادی قرار داده است.

چرا باید حتماً معبودی داشته باشیم که او را پرستیم و دینی داشته باشیم که به آن مقید باشیم، در حالی که می‌توانیم بدون خدا و دین زندگی کنیم؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: بدون خدا کسی به وجود نمی‌آید که بخواهد زندگی نیز بنماید. مثل این است که معلول و پدیده پس از به وجود آمدن، پرسند: ما چه نیازی به علت یا پدیده داریم، حالا که دیگر پدید آمده و هستیم؟ در حالی که رابطه معلول با علت خویش، پدیده با پدیدآورنده خویش و مخلوق با خالق خویش، رابطه‌ای هستی و هستی‌بخش بوده و مستمر است، بدون لحظه‌ای انقطاع. پس شاید بتوان پرسید: ما چه نیازی به پرستش آن خالق و معبود داریم، ولی نمی‌توانیم پرسیم: چه نیازی به وجودش داریم؟! وجود هر علتی، قبل از معلول خود است و وجود هر پدید آورنده‌ای، قبل از وجود پدیده است. پس، ما [و هر آن چه در جهان هستی می‌یابد] چه بخواهیم و چه نخواهیم، چه قبول داشته باشیم و چه نداشته باشیم، خالق و پدید آورنده داریم.

الف - معبود: اما در مورد ضرورت پرستش آن معبود نیز دقت شود که «پرستش» نماز و روزه نیست، چه بسا بت پرستان و گوساله پرستانی باشند که برای معبود خود نماز و روزه‌ای به شکل ما نداشته باشند، ولی در هر حال پرستش دارند. بلکه پرستش یعنی «هدف قرار دادن» - یعنی: «وابستگی» - یعنی «شدت تعلق» - یعنی کمال را در رضایت او دیدن. لذا مؤمن در پی کسب رضای الهی است و بنده‌ی شهوت در پی ارضای غریزه جنسی است و آن را کمال می‌پندارد. (فرویدیسم).

انسان از آن جهت که خود کمال محض نیست، فقیر و نیازمند است و این نیاز همیشه به «غیر» می‌باشد، لذا از یک سو فطرتاً درک «فقر» می‌نماید و از سوی دیگر فطرتاً «وابستگی، تعلق، نیاز و عشق به همان غیر» را درک می‌کند، غیری که او دیگر فقیر و نیازمند نباشد.

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» (فاطر، 15)

ترجمه: ای مردم! شما به خدا نیازمندید، و خداست که بی‌نیاز و ستوده است.

هیچ کس بی‌معبودی که پرستش کند، نیست:

از این رو، احدی در عالم پیدا نشده و نخواهد شد که هیچ معبودی نداشته باشد، به هیچ چیزی وابستگی نداشته باشد، به هیچ چیزی تعلق نداشته باشد و هر کس یا چیزی را بندگی نکند. این بندگی یا پرستش، ذاتی و فطری و در خلقت آدمی سرشته شده است. پس انسان «عبد و مألوه» است و طرف مورد پرستش «معبود و إله» نامیده می‌شود. خواه معبود و إله او حق باشد و یا کاذب و ناحق.

هیچ کس بی ولایت نیست:

آن کسی یا چیزی که انسان او را معبود و إله خود می‌گیرد و در پناه او قرار می‌گیرد و او را حاکم بر تمامی اهداف و بالتبع قوای خود قرار می‌دهد و تلاش می‌کند تا از حیطه‌ی سلطه و رضایت او خارج نگردد، می‌شود «ولی» یا همان «صاحب ولایت» انسان. لذا چون انسان غیر عبد، غیر مألوه و غیر پرستنده‌ای وجود ندارد، انسان بی‌ولایت نیز وجود ندارد. منتهی یا ولایت «الله جلّ جلاله» را گردن می‌نهد و یا غیر او را که «طاغوت»، یعنی: طغیان کرده و خارج شده از مسیر، را گردن می‌نهد. از این رو فرمود:

«اللَّهُ وَرَبُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاءُ هُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ فِيهَا خَالِدُونَ» (البقره، 257)

ترجمه: خداوند دوست و سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند، آنها را از تاریکی‌ها (ی جهل و کفر و فسق) به سوی نور (علم و ایمان و تقوا) بیرون می‌برد، و کسانی که کفر ورزیدند سرپرستان آنها طغیانگراند که آنها را از نور (هدایت) به سوی تاریکی‌ها (ی گمراهی) بیرون می‌برند. آنها اهل آتشند که در آنجا جاودانند. پس، نه انسان بی‌خدا وجود دارد، نه انسان غیر پرستنده وجود دارد و نه انسان بی‌ولایت. منتهی تفاوت در این است که انسان کدامین را به خدایی و اولوهیت و ولایت گرفته است. لذا «می‌توانیم بدون پرستش زندگی کنیم» نیز برای همگان منتفی است.

ب - دین / انسان بی‌دین نیز وجود ندارد:

و اما «دین» شامل دو بخش نظری «اعتقادی» و نیز عملی «بایدها و نبایدها» که به آن «شریعت» گفته می‌شود می‌باشد.

در بخش نظری که بیان شد انسان بی‌خدا، بی‌هدف، بی‌معبود و بی‌پرستش وجود ندارد و همین امر دال بر آن است که «انسان بی‌دین نیز وجود ندارد»، چرا که هر کس برای رسیدن به هدف، به معشوق، به معبود و به اوج کمال خویش، راه و رسمی را برگزیده و بر قوانینی در شئون مختلف زندگی فردی و اجتماعی پایبند شده است که همان «دین» اوست، حال خواه دین حق باشد یا دین باطل. کفار نیز دین دارند. لذا فرمود:

به کفار بگو: شما معبود من را بندگی نخواهید کرد و همین طور من معبود شما را بندگی نخواهم کرد، پس دین شما برای خودتان و دین من برای خودم:

«وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَّا عَبَدْتُمْ * وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَّا أَعْبُدُ * لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِي دِينِ» (الکافرون - تمام سوره)

ترجمه: و نه هرگز من پرستنده آمم که شما می‌پرستید * و نه هرگز شما پرستنده آن هستید که من می‌پرستم * دین شما از آن خودتان، و دین من از آن من.

نتایج حاصله از بحث:

- *- انسان إله گرا (مألوه) آفریده شده است، پس، احدی نیست که الهی نداشته باشد، خواه إله حق و خواه إله‌های باطل، هر چند که هوای نفس خودش را إله خویش گرفته باشد. (أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ)
- *- انسان عبد (بنده) آفریده شده است، پس احدی نیست که بندگی و عبادت نکند، خواه بندگی معبود حقیقی را بنماید و خواه بندگی دیگران را بنماید.
- *- انسان ولایت‌پذیر آفریده شده است، پس انسان بی‌ولایت نداریم، حال یا ولایت الهی را گردن نهاده است و یا ولایت طواغیت را بر خود مستولی کرده است.
- *- انسان از آن جهت که هدفدار و پرستنده و بنده است، دین‌دار می‌باشد، پس احدی یافت نمی‌شود که دین نداشته باشد، حال یا دین حق الهی را برگزیده است یا دین باطل و کفر را انتخاب کرده و پیروی می‌کند.
- ***- **در نتیجه،** شعار «ما می‌توانیم بدون پرستش و بدون دین زندگی کنیم»، دروغ بزرگی است که به ما القا می‌کنند تا معبودهای خویش را معبود ما و دین خویش را دین ما قرار دهند.

چرا اهل تسنن صفت عدالت را برای خدا قائل نیستند، چگونه می‌توان عدالت خدا را اثبات کرد؟

- ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:** «عدل» یعنی قرار دادن هر چیز در جای خودش که تجلی علم، حکمت، قدرت و مشیت است.
- عدل در مقابل ظلم است، چرا که اگر چیزی در جای خودش قرار نگیرد، به هم ریختگی در نظم، تعدی در حدود و ثغور هر چیزی پیش می‌آید که نتیجه‌ی آن فساد، تباهی و نابودی عالم هستی خواهد شد.
- پس اگر گروهی از اهل سنت در موضوع «عدل الهی»، اختلاف نظرهایی با گروه‌های دیگر اهل سنت و نیز تشیع دارند، به این معنا نیست که آنها [العیاذ بالله] قایل به «ظلم» خداوند متعال هستند، بلکه نوع تعریف آنها از «توحید» و بحث «اسماء یا صفات ذاتی و افعالی» و بالتبع «عدل» متفاوت است.
- اهل سنت در مباحث اعتقادی به دو گروه کلی «اشاعره و معتزله» تقسیم می‌گردند و برخی از مبانی اصول اعتقادی آنها با هم اختلاف دارد، که از جمله تعریف «عدل الهی» است.
- الف -** اشاعره، مخالف عدل الهی یا قایل به ظلم نیستند، بلکه تعریفی برای عدل ندارند و می‌گویند: «هر چه خدا می‌کند، همان عدل است». این سخن ظاهر آراسته‌ای دارد، اما به لحاظ تعریف جگمی، اشکال دارد و محل بحث است. چرا که تعریف و ملاک آنها برای «عدل»، فاعل است و نه فعل. لذا نتیجه‌ی این تفکر این می‌شود

که اگر خداوند متعال به نیکوکار پاداش داد و بدکار را دچار عقوبت نمود، عین عدل است و اگر خلاف این نمود نیز عین عدل است، چرا که فاعل اوست. پس، با چنین تعریفی، کسی نمی تواند به صورت قطع و یقین بگوید: خداوند نیکوکار را پاداش داده و بدکار را عقوبت می دهد، چرا که عادل است؛ بلکه بر اساس این عقیده، خداوند کریم اگر عکس این عمل نماید نیز عین عدل است و چنین نظریه ای با عقل ناسازگاری دارد. ما می گوییم: خدا غیر از این نمی کند، اگر و اما نیز ندارد، نه این بگوییم اگر غیر از این هم کرد، همان عدل است. استاد شهید مرتضی مطهری در این زمینه می نویسد: «اینها برای عدل تعریفی جز این سراغ ندارند که فعل خداست، پس هر فعلی چون فعل خداست عدل است، نه این که چون عدل است فعل خداست.» بدیهی است که اشاعره هیچ گاه مدعی نشدند که خدا ظالم است، اما اگر به این تعریف توجه شود، مشخص می گردد که هیچ ضابطه ای برای عدل وجود ندارد، لذا ممکن است (اليعاذ بالله) خدا ظلم کند، اما چون او چنین کرده، پس همان عدل است.

ب - این نوع نگاه، شناخت و باور توحیدی در اشاعره سبب گردید که متقابلاً «شیعه و معتزله (اهل سنت)، به مذاهب «عدلیه» معروف شوند. یعنی مذاهبی که قایل به «عدل الهی» هستند. شیعه و معتزله می گویند: بله هر چه خدا می کند، عین عدل است، اما معنایش این نیست که آن چه او می کند، چون او کرده است، «عدل» است، بلکه معنایش این است که «عدل» یک حقیقت قابل شناخت «عقل و حکمت» است و خداوند علیم و حکیم، عادل است و غیر از عدل انجام نمی دهد. یعنی کسی نمی تواند بگوید که «ممکن است ورق را برگرداند و نیکوکار را عذاب داده و بدکار را پاداش دهد»، چرا که این فعل، خلاف عقل و حکمت است. چنان چه در قرآن کریم نفرموده که هر چه من کردم، چون من کردم، عین عدل است، بلکه می فرماید خداوند متعال به اندازه ذره مثقالی ظلم نمی کند.

ج - دامنه و تبعات این دو دیدگاه در عرصه های دیگر بسیار وسیع می شود و خلاصه آن که بحث را به «حسن و قبح ذاتی افعال» می کشاند. همان بحثی که امروزه غربی ها آن را به نام خود آن را ثبت کرده و مطرح می کنند و برخی نیز در داخل آن را به عنوان نظریه یا بحثی جدید، از جانب خود مطرح می کنند. (مثل سروش) به عنوان نمونه به همان مثال بالا اشاره می شود: آیا پاداش به نیکوکاری و عقوبت بدکاری، در ذات خود عملی حکیمانه و حُسن است، یا این که حُسن و قبحی بر آن مترتب نیست، بلکه او هر کدام را انجام دهد، همان حُسن است؟

این نظر اشاعره است، اما شیعه و معتزله قایل بر این هستند که خیر، بلکه اموری حُسن ذاتی دارند و امور قبح ذاتی دارند و خداوند متعال کار قبیح انجام نمی دهد. بیان شد که شیعه و معتزله در این موضوع وحدت نظر و تعریف دارند:

شیخ مفید (ره) می‌گوید: «فاعل عادل و حکیم کسی است که کار قبیح انجام نمی‌دهد و کار واجب و پسندیده را ترک نمی‌نماید.» (مصنفات شیخ مفید، ج 10، ص 32 - الکنهة الاعتقادية) عالم سنی و معتزلی، قاضی عبدالجبار نیز می‌گوید: «مقصود ما از این که خدا را توصیف به عادل و حکیم می‌کنیم، این است که او قبیح را انجام نمی‌دهد یا آن را اختیار نمی‌کند، عمل شایسته را انجام می‌دهد و آن را ترک نمی‌کند و تمام کارهای او پسندیده و حسن است.» (قاضی عبدالجبار، شرح اصول خمس، ص 301) پس، در این بحث نیز شیعه و سنی معتزلی وحدت نظر داشته و قایل به حُسن و قبیح ذاتی افعال هستند.

نتیجه:

پس چنین نیست که شیعه قایل به عدل الهی باشد و سنی نباشد؛ بلکه در میان گروه‌های اعتقادی اهل سنت، اشاعره قایل به عدل الهی نمی‌باشند، آن نیز نه بدین معنا که مدعی شوند خدا عادل نیست، بلکه تعریف‌شان از عدل الهی متفاوت است.

اثبات عدل:

همان‌گونه بیان شد، کسی منکر عدل نیست که اثبات بخواند. خداوند متعال علیم، حکیم، قادر، متعال، هستی و کمال محض است، پس عادل است. عدل از اسما و صفات کمالیه است و نفی آن نسبت به خداوند متعال، به مثابه نفی کمال از اوست و او از این صفات سلبیه منزّه (سیحان) است. بیان شد که عدل یعنی «قرار دادن هر چیزی در جای خود»، یعنی نظمی بر اساس علم، حکمت، مشیت، اراده و قدرت؛ از این رو خداوند متعال خود بهترین دلیل را می‌آورد و می‌فرماید که به زمین و آسمان و نظام آفرینش نگاه کنید، آیا هیچ خلاء یا بی‌نظمی و فساد در آن می‌بینید؟

«الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَّا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِن تَفَؤُوتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِن فُطُورٍ * ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ» (الملک، 3 و 4)

ترجمه: همان که هفت آسمان را طبقه‌هایی (روی هم) آفرید، هرگز در آفرینش خدای رحمان (از نظر زیبایی، استواری و اتقان صنع) تفاوت و ناهمگونی نمی‌بینی، پس بار دیگر بنگر آیا (در خلق اشیا) هیچ خلل و شکاف (و خلاف حکمت) می‌بینی * سپس بار دیگر (به جهان هستی) نگاه کن که چشم (دلت) خوار و وامانده (از درک نقص و خللی در خلقت) به سوی تو بازمی‌گردد.

بدون دلیل نقلی و عقلی ثابت می‌کنیم که جهان خدایی دارد که عالم و حکیم است، اما چگونه ثابت می‌شود که مهربان و عادل نیز هست؟ مثلاً ممکن است که خلق انسان برای آزار و اذیب او باشد؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: با توجه به این موضوع «رحمت الهی» بحث بسیار گسترده‌ای است که از جوانب متفاوت می‌تواند مورد مطالعه قرار گیرد و ما مجبوریم در این مقوله به اختصار و کوتاه به موضوعات مطروحه بپردازیم، تقاضا این است که محورهای مطروحه ذیل را مرحله به مرحله بخوانید و سپس در هر کدام تدبیر، تعمق و مطالعه نمایید:

الف - اصلاً چنین نیست که وجود خداوند متعال را بدون دلایل فراوان عقلی، نقلی، حکمی و فلسفی و نیز فطری پذیرفته باشیم. خداوند متعال خود صدها نقل (آیه) که حاوی دلایل عقلی است بیان نموده است.

ب - مشکل اصلی ذهن ما همیشه از تعاریف و معانی محدود و گاه غلط ایجاد می‌شود. به عنوان مثال تمامی اسامی الهی را به یک کلمه یا واژه یا اسمی چون «خدا» ترجمه می‌کنیم و همان را به کار می‌بریم، در حالی که هر کدام برای خود تعریف و معنی خاصی دارد. اگر چه همه اسامی الهی به او بر می‌گردند، اما تفاوت است بین اسامی صفاتی و اسامی افعالی، بین حیّ - علیم - حکیم با خالق، رب، رحمان و رحیم.

ج - کلید همه سؤالات یا شبهات از این قبیل نیز «چگونگی معرفت و شناخت خداوند متعال می‌باشد». حال به همین دو موضوع می‌پردازیم:

ب/1 - «رحمت الهی» در بیان قرآن کریم، احادیث و هم چنین ادبیات قرآنی معانی بسیار گسترده و جامعی دارد. مثل آن که گفته‌اند: «رحم بر رقت و مهربانی و عطوفت و رأفت دلالت می‌کند - معجم مقاییس اللغة» - «رحمت، نرمی و نرم خوئی است و نیکی کردن به طرف مقابل را اقتضاء می‌کند که گاهی درباره‌ی نرم دلی (مهربانی) به تنهایی به کار می‌رود و گاهی در مورد معنای احسان و نیکی کردن مجرد از رقت است - مفردات راغب» - «مهربانی کردن، شفقت ورزیدن، بخشودن، عفو کردن، مهربانی و شفقت، بخشایش و عفو - فرهنگ معین».

ج/1 - خداوند متعال هستی محض است. هستی محض یعنی کمال محض. پس هیچ گونه و هیچ مقدار از نیستی، نقص و کاستی به او راه ندارد و از این اوصاف که در شأن و از ویژگی‌ها مخلوقات می‌باشد، مبرا و منزّه (سبحان) می‌باشد.

رحمت که صفات افعالی خداوند متعال است، از اسما و صفات کمالیه می‌باشد که نفی یا سلب آن از خداوند متعال، به مثابه قایل شدن به نقصان و کاستی و نیستی در اوست. پس همین که شناختیم عالم هستی خالقی دارد

که هستی او قائم به غیر نیست، معلوم می‌شود که چون نیازی به غیر ندارد، پس هستی و کمال محض است، لذا به یقین «رحمان و رحیم» نیز می‌باشد.

ج/2 - اقتضای خلقت، همان رحمت است. لذا خلق، خود عین رحمت می‌باشد و مخلوق خود تجلی رحمت الهی است، خلق مرحومی است که با وجود خود، بر رحمت الهی دلالت می‌کند. اولین تجلی رحمت، همین وجود بخشیدن است و البته هر افاضه و لطفی نیز وجود بخشیدن است و بر مراتب وجودی می‌افزاید. یعنی اگر علم داد نیز، وجود عطا کرده است و این رحمت است، لذا فرمود که آن علیم به شما تعلیم قرآن داد، بلکه فرمود: «الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ».

اما وجود بخشیدن لطف و رحمت اول است؛ قیومیّت، ربوبیّت، رزاقیّت و ... (همه اسما و صفات افعالی)، نه تنها مستلزم رحمت، بلکه عین رحمت می‌باشند، لذا فرمود رحمت خدا واسعه است، یعنی همگان را شامل می‌گردد و فرمود بر دیگر اسما و صفات افعالی سبقت دارد.

ج/3 - نکته‌ی دیگری که در این مختصر بیان می‌شود آن‌که: ما نوع بشر، رحمت، لطف، شفقت، مهربانی، عطوفت، گذشت و بخشش را در خود و بعضاً در سایر جانوران نیز مشاهده می‌کنیم، لذا وقتی خداشناس شدیم، می‌دانیم و می‌فهمیم که ما از خود هیچ نداریم، هر چه داریم از اوست، یا در واقع تجلی اسما و صفات اوست در ما.

حکما و فلاسفه اصطلاحی استدلالی دارند مبنی بر این که «معطی شیء نمی‌تواند فاقد آن شیء باشد»، یعنی کسی که چیزی را دارا نیست، نمی‌تواند آن را به دیگران نیز بدهد یا ببخشد.

اگر ما قائل به این باشیم که «رحمت، علم، قدرت یا سایر استعدادها و صفات کمالیه» از خودمان است، این گمان غلطی است که با اعتقاد توحیدی و نیز استدلال عقلی منافات دارد؛ و اگر قائل بر این هستیم که هر چه هست از اوست، معلوم می‌شود که او رحمان و رحیم است که رحمتش در ما نیز تجلی یافته است و قابل شناخت و تحقق می‌شود. با این تفاوت که اولاً رحمت ما قائم به دیگری است و رحمت او عین ذات است و ثانیاً همه کمالات در ما محدود است، اما در هستی و کمال محض، هیچ کمالی محدود نمی‌باشد.

همه اسما و صفات الهی از آیات، اسما، نشانه‌ها و آثار شناخته می‌شود، پس هر چه وجود دارد، خود اثر و نشانه‌ی رحمت واسعه الهی می‌باشد.

دلایل نقلی:

چنان چه فرمود:

«وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ» - و رحمت همه چیز را فرا گرفته است (الأعراف، 156) و در سطر اول دعای کمیل

می‌خوانیم:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِرَحْمَتِكَ الَّتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ» - بار الها! به درستی که من از تو می خواهم، به (حق) رحمتت که همه چیز را فرا گرفته است.

«فَانظُرْ إِلَى آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ ذَلِكَ لَمُحْيِي الْمَوْتَى وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (الروم، 50)

پس به آثار رحمت خدا بنگر که چگونه زمین را پس از مرگش زنده می کند. به یقین چنین خدایی زنده کننده‌ی مردگان است و او بر هر چیزی تواناست.

«قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ» (الزمر، 53)

بگو: ای بندگان من که در جنایت به خویش (به واسطه گناه) از حد گذشتید، از رحمت خدا نومید مگردید، بی تردید خداوند همه گناهان را (به وسیله توبه هر چند شرك باشد) می آمرزد، زیرا اوست آمرزنده و مهربان.

*** - با توجه به آن چه گذشت، معلوم و مستدل می گردد که ظلم به حق تعالی راه ندارد، لذا در بیان وحی مکرر تأکید نموده است که خداوند کریم، به کسی به هیچ اندازه‌ای ظلم نمی نماید. در مورد عدل الهی نیز مطلب مندرج را با کلیک روی عدد (1) مطالعه نمایید.

آیا امامان معصوم ما امام جنیان نیز بوده‌اند؟ دلایل محکمی بیاورید. آیا اعتقاد داشتن یا نداشتن به این موضوع مهم است؟

ایکس - شبهه - پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: هر اعتقاد صحیحی که از شناخت درست نشأت می گیرد در رشد کمالی انسان و جهان بینی او مهم است و هر اعتقاد غلط (خرافه) که از شناخت غلط نشأت می گیرد نیز از آن جهت که مانع از رشد بیشتر و حتی تنزل در مرتبه وجودی قرار می گیرد، مهم است. لذا شناخت و اعتقاد غیر مهم معنا ندارد. منتهی مهم‌ها نیز مراتب دارند. در پاسخ سؤال مربوط به امامت بر جنیان، به نکات ذیل توجه شود:

الف - ارتباط متقابل جنّ با انسان، به ویژه با انبیا و اولیای الهی، در قرآن کریم تصریح شده است، چنان چه در مورد خدمتگزاری آنها در حکومت و تحت سلطه‌ی حضرت سلیمان علیه السلام بیان گردیده است.

ب - وقتی خداوند به ملائیک دستور داد که به «آدم» سجده کنند، یعنی آدم را معلم، الگو و امام ملائیک نمود، ابلیس که از جنیان بود، در رده ملائیک قرار داشت و این امر او را نیز شامل گردید. پس، وقتی انسان کامل «امام ملائیک» نیز هست، امام جنیان و سایر موجودات عالم نیز می باشد.

ج - اساساً خداوند متعال به جز انسان کامل، کسی را «خلیفه‌الله» ننموده است، حتی ملایک که پرسیدند چرا ما را خلیفه نمی‌کنی، فرمود: من چیزهایی می‌دانم (از آفرینش خود) که شما نمی‌دانید و همانجا نشان داد که «آدم» برتر از «فرشتگان» می‌باشد و معلم آنهاست. پس دقت شود که «خلیفه‌الله» فقط از بنی آدم است و به جز خلیفه‌الله نیز کسی به نبوت و امامت برگزیده نمی‌شود. لذا پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله برای همه موجودات رسول الله است و امامان علیهم السلام نیز برای همه موجودات امام هستند.

د - خداوند متعال در قرآن کریم تصریح نموده است که برخی از جنیان پس از استماع آیات قرآن کریم، به اسلام و پیامبر اسلام صلوات الله علیه و آله ایمان آوردند و مسلمان شدند و برخی دیگر کافر شدند، کفر و ایمان در میان اجنه، به اعتقاد آنها به رسول اکرم و امامان صلوات الله علیهم اجمعین مربوط می‌شود - مثل انسان:

«وَأَنَا لَمَّا سَمِعْنَا الْمُدَىٰ آمَنَّا بِهِ فَمَنْ يُؤْمِنُ بِرَبِّهِ فَلَا يَحَافُ بَحْسًا وَلَا رَهَقًا * وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَمِنَّا الْقَاسِطُونَ فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَٰئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا» (الجن، 13 و 14)

ترجمه: و ما چون هدایت را شنیدیم بدان گرویدیم پس کسی که به پروردگار خود ایمان آورد از کمی [پاداش] و سختی بیم ندارد* و از میان ما برخی فرمانبردار (مسلمانند) و برخی از ما منحرفند پس کسانی که به فرمانند، آنان در جستجوی راه درستند.

د - امام، به تعبیر عام، امام الگو و رهبر و جلودار است و به تعبیر خاص، جانشین پیامبر اکرم صلوات الله علیه و اله می‌باشد، لذا نه تنها به جز نوع بشر کسی خلیفه‌الله، ولی الله و امام نشده است، بلکه معنا ندارد پیامبر امتی (چه انسان، یا ملک یا جن)، از نوع بشر باشد، اما جانشین او از نوع دیگر موجودات باشد. پس امامان علیهم السلام برای تمامی موجودات امام هستند.

و - علامه طباطبایی: «... از آنجایی که روشن شد جنیان دین مستقلی ندارند و تابع دین پیامبران بشری هستند و با توجه به ایمان برخی و کفر برخی بنابراین قطعاً عده‌ای از آنها به وجود امام زمان (عج) ایمان دارند و برخی دیگر منکر آن هستند.» - (المیزان، تفسیر سوره فصلت، آیه 25)

کتاب الکترونیک

زمستان ۱۳۹۲

(دی)



پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه)

www.x-shobhe.ir www.x-shobhe.com

قرآن کریم

و حدیث

قرآن و حدیث - دی 1392

با یکی از اعضای فامیل درباره پوشش جوانها و بدحجابی صحبت می کردم؛ ایشان گفت پیامبر حدیثی دارد که گفته بچه‌های خودتان را با شرایط روز زمان خودتون تربیت کنید. چون من چیزی درباره‌اش نمیدانستم ساکت شدم. آیا همچنین حدیثی وجود دارد؟ اگر وجود دارد چطوری باید جواب بدهم؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: بدتر از ایمان ضعیف، اطلاعات اندک، نفهمیدن دین و عمل نکردن به آن، تحریف دین، تفسیر به رأی و سوء استفاده از آن برای امیال و خوشایندهاست و بدتر از آن، بی بصیرتی است.

آیا کسی که چنین توجیه بی‌منطقی بیان دارد، واقعاً خودش اعتقاد دارد که با تأسی به دستورات پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله، حدود الهی را کنار گذاشته است، یا به آنها بی‌توجهی می‌نماید؟!

آیا پیامبر ایشان فرموده‌اند که اگر شرایط روز و جو حاکم بر زمان و مکان، کفر و شرک و الحاد و یا فسق و فجور بود، فرزندان خودتان را این‌گونه تربیت کنید؟! آیا خداوند حکیم، انبیای خود را با چنین رسالت و آموزه‌هایی فرستاده است؟!

احادیث و روایات تربیتی در آموزه‌های اهل عصمت صلوات الله علیهم اجمعین بسیار است، اما اگر کمی با منطق، تعقل، تفکر و بصیرت در آنها تأمل شود، همگی فرموده‌اند که چگونه «تربیت» کنید و نفرموده‌اند که چگونه «بی‌تربیت» کنید.

بله ما در روایت بسیار ژرف و گویای امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌خوانیم:

«لا تَقْسِرُوا أَوْلَادَكُمْ عَلَى آدَابِكُمْ ، فَإِنَّهُمْ مَخْلُوقُونَ لِزَمَانٍ غَيْرِ زَمَانِكُمْ » (شرح ابن ابی الحدید، ج 20، کلمه 102، ص 267)

ترجمه: آداب و رسوم خود را به فرزندان‌تان تحمیل نکنید، زیرا آنان برای زمانی غیر از زمان شما آفریده شده‌اند.

حال آیا معنای این بیان نورانی این است که اگر عصر شما عصر کفر و فساد بود، به فرزندان دین نیاموزید؟ یا این که سخن از «آداب» شخصی، خانوادگی، قومی و بومی است و می‌فرماید که این آداب را به فرزند تحمیل نکنید، چون عصر و زمان او با شما متفاوت است؟ و می‌فرماید که او را با پیشرفت‌ها زمان آشنا کنید. به عنوان یک مثال ساده: مثلاً در محاسبات، یاد و عادت ندهید که با چرتکه محاسبه کند، عصر علم و تکنولوژی و ماشین حساب و رایانه است. چنان چه رهبر معظم انقلاب در دو دهه پیش هشدار دادند کسی که امروز کار با کامپیوتر را نداند، فردا بی‌سواد تلقی خواهد شد و امر به نهضت نرم‌افزاری کردند. حال این تعبیر چقدر متفاوت است با نگاه کسی که فرزندان خود را بی‌دین، بی‌تقید و بی‌تقوا بار بیاورد و زمینه فساد و فحشا و گناهان دیگر را بر او فراهم نماید و بدتر از همه آن که مدعی شود در حدیث آمده که فرزند را به روز تربیت کنید؟!

* - شخصی صاحب اولاد شد و او را نزد رسول‌الله صلوات الله علیه و آله برد و پرسید: حق این فرزند بر من چیست؟ ایشان فرمودند: «**أَحْسِنُ اسْمَهُ وَ آدَبَهُ وَ تَصَعُّهُ مَوْضِعًا حَسَنًا** - وسایل الشیعه ج 21، ص 390» یعنی: «اسم خوب برایش انتخاب کنی، به خوبی او را تربیت نمایی و به کاری مناسب و پسندیده بگماری» به تعبیر کامل‌تر این که می‌فرماید او را چنان تربیت کنی که در هر امری بهترین مواضع را اتخاذ کند. * - ایشان (ص) فرمودند:

«**ادَّبُوا اولادکم علی ثلث خصال حبّ نبیکم و حبّ اهل بیته و تلاوة القرآن**» (مقدمه قاموس قرآن ص 2) ترجمه: فرزندان خود را به کسب سه خصلت تربیت کنید: دوستی پیامبرتان و دوستی خاندانش و تلاوت قرآن. حال اگر کسی آموزه‌های قرآنی و صدها حدیث تربیتی را رها کرد و به روز بودن را به جهالت، فسق، فجور، فحشا، کنار گذاشتن واجبات، رو کردن به محرمات و ...، تعبیر (تحریف) نمود، چه باید گفت؟ قطعاً یا جاهل است، یا عمد دارد و به تعبیر قرآن مصداق کسانی است که کلمات خدا را از موضع‌اش تحریف می‌کنند و امر به منکر و نهی از معروف می‌کنند. به دو آیه ذیل توجه نمایید:

«**أَفْتَطَمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ**» (البقره، 75)

ترجمه: آیا طمع دارید که [اینان] به شما ایمان بیاورند؟ با آنکه گروهی از آنان سخنان خدا را می‌شنیدند، سپس آن را بعد از فهمیدنش تحریف می‌کردند، و خودشان هم می‌دانستند.

«**الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِّنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ**» (التوبه، 67)

ترجمه: مردان و زنان منافق همه از یکدیگرند که امر به منکر و نهی از معروف می کنند و دست های خود را [از انفاق] بسته می دارند. خدا را فراموش کرده اند و او هم فراموششان کرده است. آری، منافقان همان فاسقانند.

*- پس، به دوست، فامیل و هر کس که چنین تفسیر به رأی یا سوء تعبیرهایی برای توجیه خلاف و معصیت خود می کنند، متذکر گردید که اولاً سعی کنید هیچ گاه معصیت نکنید، آن هم گناهان کبیره، آشکار و علنی و به ویژه گناهانی که فساد اجتماعی می آورد - ثانیاً اگر خدایی ناکرده مرتکب شدید، توبه و استغفار کنید - ثالثاً اگر توفیق آن نیز سلب شده بود، دست کم انحراف و معصیت خود را به اسلام، قرآن و حدیث حمل نکنید، این افتراست و افترا به خدا و اهل عصمت علیهم السلام، بزرگ ترین ظلم و بزرگ ترین جرم است که راه نجات و رستگاری در دنیا و آخرت را می بندد:

«وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ» (الأنعام، 21)

ترجمه: و کیست ستمکارتر از کسی که بر خدا دروغ بندد یا آیات او را تکذیب کند؟ بی تردید ستمکاران رستگار نمی شوند.

«فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ» (یونس، 17)

ترجمه: پس کیست ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغ بندد یا آیات او را تکذیب کند؟ حقیقت این است (حقاً) که مجرمان رستگار نمی شوند.

چرا برای هر چیزی می توان سند قرار داد به غیر از قرآن؟ چرا هر کلامی را باید مستند به یک چیزی کرد به غیر از قرآن؟

چرا در هر سخنی می توان تشکیک نمود، به غیر از قرآن؟ (طلبه سطح یک - قم)

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: مجهول همیشه بر اساس اصل یا اصول ثابت طرح می گردد و سؤال نیز بر اساس معلومات مطرح می شود، لذا اگر هیچ معلوم لازمی در یک معادله وجود نداشته باشد، هیچ مجهولی نیز معلوم نخواهد شد و یا اگر صورت مسئله خودش غلط باشد، بدیهی است که هیچ پاسخ صحیحی برای آن به دست نخواهد آمد.

این نکته ی مهم برای آن بیان شد که همیشه در طرح سؤال [چه در خصوص دین و چه سایر مسائل]، اول باید دقت نماییم که آیا معلوم ها و یا صورت مسئله صحیح است؟ و بعد چون و چرا کنیم.

الف - در یک پاسخ کوتاه می توان بیان داشت که حتی در وجود حق تعالی نیز می شود تشکیک کرد و سؤال نمود، چه رسد به کلام او که قرآن کریم است. پس صورت سؤال مبنی بر این که «چرا نمی شود» غلط است و

پاسخش این است که اتفاقاً نه تنها می شود تشکیک کرد، طرح سؤال نمود و سند خواست، بلکه سراسر قرآن دستور به تأمل، تدبر، تعقل و تفکر می دهد.

ب - اما یک موقع سؤال می شود که حالا آن دلیل یا سند چیست و کدام است؟ آن وقت باید توجه داشت که سؤال راجع به چه موضوعی مطرح شده است؟ مثلاً:

ب/1: گاه سؤال می شود که از کجا معلوم که قرآن کریم وحی و کلام الله است؟ خُب پاسخهای مبسوطی دارد. از جمله آن که بیان می شود: ابتدا باید توحید و نبوت به اثبات برسد تا فعل آنها که وحی و رسالت است، مورد بحث قرار گرفته و به اثبات برسد - بدیهی است که وقتی نبوت و رسالت به اثبات رسید، کلامی که به عنوان وحی ابلاغ می نماید نیز به اثبات می رسد که وحی است. لذا خداوند متعال ابتدا با بینهها، دلایل عقلی و معجزات مادی و معنوی، رسالت شخص را به اثبات می رساند و بعد دستور به ایمان و اطاعت از او را می دهد:

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ ...» (الحديد، 25)

ترجمه: به یقین ما فرستادگان خود را با دلایلی روشن (از منطق و معجزه) فرستادیم و با آنها کتاب (آسمانی) و وسیله سنجش (معانی و شناسایی حق از باطل و وزن اشیاء خارجی) فرو فرستادیم تا مردم (در زندگی دنیا) به قسط و عدل برخیزند . . .

«فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ رُسُلٌ مِّن قَبْلِكَ جَاءُوا بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ» (آل عمران، 184)

ترجمه: پس اگر تو را تکذیب کردند همانا فرستادگانی هم که پیش از تو با دلایل روشن و نوشتهها (ی حکمت و اندرز) و کتاب روشن و روشنگر (دین و شریعت) آمده بودند تکذیب شدند.

پس حتی خداوند متعال برای اثبات نبوت انبیایش دلیل، بینه، سند و معجزه آورد، چرا که طبیعی است مردم و مخاطبین تشکیک کنند و دلیل و سند بخواهند.

ب/2: ممکن است سؤال شود که از کجا معلوم این قرآن موجود همان کلام وحی است؟ این نیز پاسخهای مبسوطی دارد که از جمله آنها همان «تحدی» است که خداوند متعال به آن احتجاج کرده است و می فرماید: اگر سخن بشر باشد، اولاً در آن اختلاف دیده می شود و ثانیاً بشری که می تواند یک کتاب وحی را به این زیبایی تحریف کند، لابد می تواند سوره ای مثل آن را بیاورد؛ و البته شاهدیم که به رغم وجود مکاتب بشری فراوان، هنوز هیچ شخص یا گروهی نتوانستند کتاب یا مانیفستی از تعریف صحیح جهان هستی و نیز قوانین منطبق با آن ارائه دهند که توسط خودشان رد نشده باشد.

ب/3: یک موقع سؤال می شود که چرا برای مباحث مطروحه دلیل آورده نشده است؟ پاسخ داده می شود که این سؤال نیز غلط و ناروا است، چرا که اصول و فروعش مستدل می باشند و با گواهی و سند عقل، حکمت و علم

جامع به اثبات می‌رسند. حال گاه اصل یا فرعی مستقیم مورد بحث و استدلال قرار می‌گیرد و گاه فروعی با استناد به اصول تثبیت می‌گردد.

به عنوان مثال اجمالی: از یک سو به وحدانیت خداوند متعال استدلال عقلی می‌شود - از سوی دیگر به بازیچه نبودن خلقت از سوی خالق علیم و حکیم استدلال می‌شود - از سوی دیگر با توجه به این دو موضوع، مقوله معاد مورد بحث و اثبات قرار می‌گیرد و حرکت به سوی معاد نیز مستلزم هدایت تکوینی و تشریحی و بالتبع ضرورت نبوت و رسالت و وحی استدلال می‌گردد و همین استدلال‌ها که در اصول اعتقادی مطرح است و به حکم «عقل» شناخته و تثبیت می‌شوند، خود اثبات کننده احکام هستند. لذا نتیجه‌گیری می‌شود که «الهی جز من نیست - پس غیر از من را نپرستید - پس شرک نوزید - پس تسلیم (مسلمان باشید) - پس اطاعت از رسول کنید که اطاعت من است - در نتیجه حلال و حرام تبیین شده در احکام را رعایت کنید.

ملاحظه:

یک موقع شما کتابی می‌خوانید و در آن نقل قولی شده است، مثلاً یک حدیث. بدیهی است که در پاورقی جویای سند آن می‌شوید. در سند نوشته است: بحارالانوار یا اصول کافی یا ... - سپس در آن منابع جویای سند می‌شوید - در نقل حدیث سند آورده شده که به نقل از فلانی و فلانی و فلانی ... این حدیث از رسول الله صلوات الله علیه و آله می‌باشد؛ لذا با علم حدیث و علم رجال و ... جویای سندیت و دلایل لازم برای صحت قول فلانی و فلانی می‌شوید، تا آن که برای شما مسجل می‌گردد که این حدیث از ایشان است. تازه پس از همه این مراحل می‌فرماید اگر حدیثی از من به شما نقل شد و با عقل و قرآن نخواند، به سینه دیوار بزنید و نپذیرید. حال اگر مسجل شد و از ایشان سند بخواهید، لابد این نیست که بگویید: سند این سخن شما کجاست؟ چرا که می‌فرماید: خودم که بیان نمودم سند هستم. بلکه می‌پرسید: دلیل این بیان شما چیست؟ آن وقت عقل، حکمت و وحی به عنوان دلیل اقامه می‌شود.

این منابع در اختیار همگان وجود دارد. مگر آن که کسی نخواهد تحقیق کند و یا نخواهد تفکر و عمل و تعقل نماید. در این حالت گفته می‌شود: «گر گدا کاهل بود، تقصیر صاحبخانه چیست؟»

به صورت گسترده (به ویژه در فضای مجازی) مطرح می‌کنند: از کجا معلوم که قرآن کریم تحریف نشده است؟ دلیل بر

درستی بیاورید. پاسخ چیست؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: اگر صرف گفتن است، ما نیز می‌گوییم: «از کجا معلوم که تحریف شده است؟ شما دلیلی بر نادرستی بیاورید». اگر به شما بگویند که اثبات کنید که دروغگو نیستید و یا دزد نیستید؟ چه پاسخی می‌دهید و یا چه می‌کنید؟ می‌روید تمامی جملات عمر خود را با سند می‌آورید و تلاش می‌کنید اثبات کنید که دروغگو نیستید و یا تمامی اموال مصروفه و موجود خود را می‌آورید تا اثبات کنید دزد نیستید؟ آیا مدعی به این کار خود و عمل شما یا ما نمی‌خندند؟! یا به او می‌گویید: اگر دلیلی بر دروغ یا دزدی من داری، اقامه کن!؟

یک کتابی در دست ماست؛ حال هر کتابی. فرض کنید دیوان حافظ یا گلستان سعدی یا غزلیات شمس تبریزی. همگان از دانشمندان، محققان، ادیبان و شعر و شاعر شناسان مدعی هستند که این اشعار حافظ یا سعدی است. یک دفعه کسی بیاید وسط و با یک جمله‌ی سه کلمه‌ای بگوید: «از کجا معلوم؟!» خب پاسخ او چه خواهد بود؟ آیا آنان تک تک ابیات را مطرح می‌کنند و دلیل و برهان و سند می‌آورند؟ یا به او می‌گویند: «آیا شما دلیلی بر تحریف دارید؟!» اگر دیدند که هیچ پاسخی ندارد، می‌پرسند: آیا شما سررشته‌ای از ادبیات فارسی و شعر دارید؟ مثلاً اگر یک بیت شعر حافظ را برایتان بخوانند و بگویند این مال سعدی است، فرق سیاق یا سبک آنان را می‌دانید؟ اگر دیدند باز هم فقط نگاه می‌کند، می‌پرسند: آیا اصلاً تا کنون یک بار دیوان حافظ یا شمس تبریزی را خوانده‌اید؟ و اگر باز هم با سکوت مواجه شدند، می‌گویند: حالا یک غزل یا دست کم یک رباعی یا یک دو بیتی را که گمان می‌کنی تحریف شده است را بخوان و بگو چرا نظرت این است که تحریف شده است. و اگر باز هم پاسخی نگرفتند، خواهند گفت: پس لطفاً در این زمینه اظهار نظر نما. پس نمی‌شود همین‌طوری با یک جمله‌ی ساده و سه کلمه‌ای، تحت عنوان «از کجا معلوم؟!» همه چیز را مخدوش کرد و زیر سؤال برد.

«از کجا معلوم» را نه تنها نسبت به تحریف قرآن، بلکه نسبت به هر نوشتاری و هر فرازی از تاریخ، حتی تاریخ زندگی شخصی افراد می‌شود مطرح کرد. اگر گفتند: «هملت اثر شکسپیر است» می‌شود گفت: «از کجا معلوم»، هم چنین اگر گفتند: «چنگیز به ایران حمله کرد» می‌توان همین‌طوری گفت: «از کجا معلوم» و نیز اگر مادر بزرگی گفت: «پدر بزرگ من اسمش محمد بوده و بازگان بوده است»، می‌شود گفت: «از کجا معلوم؟!» بدیهی است که تحریف شدن یا نشدن یک بیان، یک نوشتار یا یک گزاره تاریخی، اصول، قوانین، چارچوب، استدلال یا بینه‌های خود را دارد، اگر چنین نبود نه تاریخ و ادبیات علم می‌شد و نه هیچ گزاره یا نقلی از گذشته قابل اثبات بود. آیا در نظریات منسوب به افلاطون و ارسطو نیز شک می‌کنند؟ البته می‌تواند شک کنند، اما باید دلایلی بیاورند و اثباتش نیز علم خود را دارد.

منتهی اگر کسی قایل به تحریف است یا دست کم در آن شک دارد، باید یک دلیلی، شاهدهی، نشانه‌ای یا سندی که دست کم اگر ثابت نمی‌کند، ایجاد شبهه بکند را در دست داشته باشد، نه این که همین‌طوری بیاید وسط و بگوید: «از کجا معلوم؟».

همان‌طور که اشاره نمودید: سؤال «از کجا معلوم قرآن تحریف نشده است»، بسیار رایج شده است. خب شما که نمی‌توانید تک به تک آیات را برای آنان بخوانید و استدلال کنید که این تحریف نشده است. پس این یک جنگ تبلیغاتی است، لذا شما نیز در پاسخ بگویید: «از کجا معلوم که تحریف شده است؟!» و چون هیچ پاسخی ندارند، بگویید: پس به قول خودش (قرآن) و همه‌ی قرآن شناسان اعتماد می‌کنیم، شما نیز هر وقت دلیلی بر خلافش داشتید، بیاورید تا با هم بحث کنیم.

البته اغلب کسانی که قایل به تحریف قرآن کریم هستند و یا دست کم در آن تشکیک می‌کنند، اصلاً قائل به توحید و اسلام نیستند و یا دست کم اطلاع و علمی به آن ندارند، لذا اصلاً برایشان فرقی نمی‌کند که قرآن تحریف شده باشد و یا نشده باشد. فقط می‌خواهند یک شبهه یا تردیدی را در اعتقادات فراقنی و شایع کنند. شما بفرمایید: به نظر شما کجای قرآن تحریف شده است؟ و چه شواهدی برای حتی احتمال تحریف دارید؟ آیا به شما نیز وحی می‌رسد؟ یا پیامبر دیگری آمده و خبر داده است که کتاب قبلی دچار تحریف شده است؟ یا اصلش را خوانده‌اید و متوجه شدید که در برخی از نسخ تحریف وجود دارد؟ ... و یا اصلاً به عمرتان یک بار این قرآن را قرائت کرده‌اید؟

**** -** البته بهترین پاسخ برای تحریف نشدن قرآن، همان «تحدی» است که در خود قرآن مطرح شده است. می‌فرماید اگر آیات قرآن کریم وحی نباشد - یا اگر تحریفی صورت گرفته باشد - قطعاً هر دو مورد کار و کلام بشر است؛ پس بشری که می‌تواند چنین آیاتی را بیاورد و یا با تحریف چنین آیاتی را تدوین کند، لابد می‌تواند مکرر و مستمر مثل آن را بیاورد و بالتبع هر چه علم و تکنولوژی پیشرفت می‌کند، باید این کار راحت‌تر باشد، خُب کاری ندارد، مثلش را بیاورند.

قرآن کریم کتابی است شامل تعریف و توصیف مبدأ و حقایق عالم هستی و معاد و هم چنین بیان احکامی منطبق با این جهان‌بینی. همه اصول و فروعش نیز با فطرت سازگاری دارد و با عقل و علم قابل اثبات است؛ خب شما چیز دیگری بیاورید.

آیا غیر از این است تا کنون صدها مکتب «جهان‌بینی و ایدئولوژی» ظهور و بروز یافته و مانیفست‌ها تدوین شده و عمر همه کوتاه بوده و ظرف چند یا حتی یک دهه، توسط خودشان رد شده است؟

بودیسم، هگلیسم، کمونیسم، مارکسیسم، لنینیسم، فرویدیسم، داورینسم، آگزینانتسیالیسم، فمینیسم، لیبرالیسم، مدرنیسم، نئو مارکسیسم، نئو لیبرالیسم، پست مدرنیسم ... و سایر ایسم‌ها، همان کتاب‌هایی هستند که بشر در

تبیین حقایق عالم هستی (جهان بینی) و بایدها نبایدهای منطق با آن ارائه کرده‌اند و همه به سرعت مورد نقد عقلی و علمی قرار گرفته‌اند.

آیا واقعاً خدا همه گناهان را می‌بخشد و آیا در آیات یا روایات چنین بیان شده است؟ چگونه توبه کنیم؟ چه دعایی بخوانیم؟

ایکس - شبهه - پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: ارحم الراحمین، ستار، غفار، عَفُوّ، تَوَّاب، سریع الرضا و ... همه اسم‌های خداوند متعال هستند و اسم‌ها نیز فقط الفاظ و معانی و مفاهیم آنها نیستند، بلکه تحقق واقعی و عینی دارند. پس اگر کسی معلم شد، لابد تعلیم می‌دهد، اگر کسی جواد شد، لابد بخشش‌های بسیاری دارد و اگر کسی رحمان، رحیم، غفار و عفو بود، لابد بسیار بخشنده است.

بخشش همه گناهان:

سرتاسر قرآن کریم، سخن از رحمت و بخشش الهی است و در سه آیه نیز با قاطعیت تمام تصریح نموده است که به غیر از شرک و یأس از رحمت الهی، همه گناهان هر کس را که بخواد، یک جا می‌بخشد.

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا» (النساء، 48)

ترجمه: بی‌تردید خداوند این (گناه) را که برای او شرک قرار داده شود نمی‌آمرزد و غیر از آن (یا گناهان فروتر از آن) را برای هر کس که بخواد می‌آمرزد و هر که به خدا شرک ورزد حقا که گناهی بزرگ را افترا بسته است.

«قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ» (الزمر، 53)

ترجمه: بگو: ای بندگان من که در جنایت به خویش (به واسطه گناه) از حد گذشتید، از رحمت خدا نومید مگردید، بی‌تردید خداوند همه گناهان را (به وسیله توبه هر چند شرک باشد) می‌آمرزد، زیرا اوست آمرزنده و مهربان.

و هم چنین در سوره النجم، آیه 32، تصریح نموده است که خداوند متعال آمرزنده‌ی گناهان اتفاقی یا صغیره‌ی کسانی است که سعی می‌کنند از گناهان کبیره و فحشا خودداری کنند.

توبه و تَوَّاب:

بخشش لایزال الهی بدین معنا نیست که انسان گناهکار تا آخر بی‌مهابا سرکشی و عصیان نماید و هیچ‌گاه از کرده‌ی خود پشیمان نشده و توبه ننماید. چنین شخصی، نه تنها عاصی، بلکه مشرک می‌شود (دست کم بندگی

هوای نفس خویش را می‌نماید) و هرگز به خدا و معاد ایمانی ندارد و یا از رحمت خدا ناامید است که این خود افتزای بزرگی به ارحم الراحمین می‌باشد. پس مشمول عفو و بخشش نیز نمی‌گردد. یکی از اسمای الهی «تواب» است. تَوَاب یعنی بسیار توبه کننده. ممکن است این سؤال در ذهن پیش آید که مگر خداوند سبحان گناه دارد که بسیار توبه می‌کند؟ خیر. بلکه «توبه» یعنی بازگشت و خداوند متعال بسیار و مستمر، نظر لطف، رحمت و مغفرت خود را به بندگان گناهکار و توبه کننده‌اش باز می‌گرداند. صد بار اگر توبه شکستی باز آید.

پس معنای بخشش الهی این نیست که به جرأت گناه کنید، او می‌بخشد؛ بلکه این است که با اطمینان و به جرأت توبه کنید و به سوی او بازگردید و به رحمتش امیدوار باشید، هر گناهی که کرده باشید، حتی العیاذ بالله دچار شرک هم شده باشید، اگر توبه کنید، او می‌بخشد.

از این رو در آموزه‌های اسلامی، درست برعکس برخی از ادیان تحریف شده و یا مکاتب، نه اجازه می‌دهد که کسی گناه خود را افشا کند و نه به طور کلی ارزش‌ها نفی می‌شوند. بلکه می‌فرماید: هر کسی خودش حساب خودش را بکشد، اگر دید خطا کرده، گناه کرده، عصیان کرده و به نفس خویش ظلم و ستم کرده، روی به خودم آورد، توبه کند (بازگردد)، استغفار کند (طلب بخشش کند)، قطعاً من را بخشنده خواهد یافت.

روایت:

جابر بن عبدالله انصاری نقل می‌کند: زنی نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمد و عرض کرد: یا رسول الله زنی که فرزند خود را کشته، آیا فرصت توبه دارد؟ پیامبر فرمود: قسم به خداوندی که جان محمد به دست اوست، اگر او هفتاد پیغمبر را کشته باشد؛ بعد از آن، توبه کند و پشیمان شود و خدا بداند که دیگر آن گناه را انجام نمی‌دهد، خدا حتماً توبه او را قبول می‌کند و از او در می‌گذرد. به درستی که در توبه به اندازه فاصله میان مشرق و مغرب باز است و یقیناً توبه کننده از گناه، مانند کسی است که هیچ گناهی مرتکب نشده است. «(مستدرک الوسائل ج 12 ص 131 باب 87)

حدیث قدسی: اگر بندگان گناهکار من می‌دانستند که چقدر مشتاق بازگشت آنها هستم، در پوست خود نمی‌گنجیدند. (به تعبیر دیگر: از این شوق می‌مُردند)

چه دعایی بخوانیم:

دعا بسیار ارزشمند است. دعا عبادت است و دوری کردن از دعا خود نوعی تکبر در مقابل خداوند کریم و متان است. چنان چه آیت الله جوادی آملی می‌فرماید: «دعا طبق بیان نورانی امام سجاد سلام الله علیه بهترین عبادت است و ذات اقدس إله در این آیه مبارکه که فرمود: [اَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ - و پروردگارتان گفت: مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم، (و تکبر از دعا تکبر از عبادت

است و) البته کسانی که از عبادت من تکبر می‌ورزند به زودی خوار و سرفکننده وارد جهنم می‌شوند - غافر، 60؛] به سه نکته اشاره کرد. نکته اول این که دعا عبادت است. دوم این که ترك دعا استکبار است. سوم این که خداوند مستکبران را، یعنی تارکان دعا را به دوزخ تهدید کرده است.»

منتهی دقت کنیم که «دعا» باید دعا باشد و نه ورد. گاهی بر ما تنبلی احاطه می‌کند، می‌خواهیم یک لفظی بخوانیم تا شفا یابیم - جمله‌ای بخوانیم تا مشکلات مان حل شود - جمله‌ی دیگری بخوانیم تا رزق و روزمان زیاد شود - با جمله‌ای دیگر بخت مان باز شود و ...؛ این ناخودآگاه نوعی مسخره کردن خود و نظام آفرینش است. دعا خواستن است و البته قصد، عزم، اراده و خواستن، ابتدا در دل ایجاد می‌شود و سپس در قالب کلام و مفاهیم، به زبان جاری می‌شود. اگر کسی به کسی علاقه‌ای در دل نداشته باشد و مرتب روزی یکصد هزار مرتبه بگوید «دوستت دارم»، چه حقیقت، نتیجه و فایده‌ای دارد؟! و بدیهی است که انسان اگر در دل به چیزی توجه کرد و آن را خواست (دعا کرد)، به دنبالش می‌رود. لذا امام رضا علیه‌السلام فرمودند: «کسی که دعا کند و به دنبالش نرود، خودش را مسخره کرده است». پس وقتی دعا می‌خوانیم، باید به مفاهیم آن و آن چه به خدای خود می‌گوییم توجه کنیم و آن را به دل و اراده خود القا نماییم.

از این رو، توبه‌کننده، از سویی متوجه معشوق و محبوب شده و از سویی دیگر به بی‌وفایی و معصیت خود توجه نموده و با پشیمانی به سوی او بر می‌گردد، لذا حق تعالی نیز او را دوست می‌دارد و می‌بخشد: « **إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ** ».

خداوند متعال می‌فرماید: تو تجلی من هستی (باید باشی). من رحمت دارم، تو هم داشته باشی، من جواد هستم، تو نیز باش، من «تواب» هستم، تو نیز اهل توبه و بسیار کننده باش - من طاهر و پاک و پاک کننده هستم، تو نیز طاهر و مطهر (پاک و پاک کننده) باش.

نزدیک شدن به اهل عصمت علیهم‌السلام:

پس از حال قلبی توبه (پشیمانی و بازگشت) و نیز استغفار، هر عبادتی و هر دعایی مؤثر است. دو رکعت نماز توبه، سری به سجده گذاشتن، ذکر استغفار و ذکر یونسیه، ادعیه مأثوره که در مفاتیح الجنان جمع‌آوری شده است و به ویژه اولین دعای «مناجات خمس عشر» که «مناجات توابین» است و ... همه مؤثر است، اما مؤثرتر از همه، توجه و نزدیک شدن به اهل عصمت و طهارت علیهم‌السلام با مودت، اطاعت، تبعیت و توسل به آنها می‌باشد که خود طاهر کننده هستند. ایمان، تقوا، شکر، توبه، استغفار و طلب رحمت واسعه، همه در دل قصد شده و در عمل تحقق می‌یابد. و بهترین عمل در توبه، رجوع و بازگشت به کسانی است که خداوند متعال، مودت و اطاعت از آنان را محبت و اطاعت خود خوانده است. آنها پاک و پاک کننده هستند. لذا فرمود:

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا» (النساء، 64)

ترجمه: و ما هیچ رسولی را نفرستادیم مگر آنکه به یاری و توفیق خدا از وی اطاعت شود. و اگر آنها هنگامی که به خویشتن ستم کردند نزد تو می آمدند، آن گاه از خداوند آمرزش می خواستند و رسول خدا نیز برای آنها طلب آمرزش می کرد بی تردید خدا را بسیار توبه پذیر و مهربان می یافتند.

آیا آیهی «أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ ... - الإنبياء، 24»، خود خدایانی (اساطیری) که خدا هستند را اثبات نمی کند؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: آیا خداوند متعال که واحد و احد است و مثل و مانندی ندارد «لیس کمثله شیء» و همه ی بندگانش را به توحید و یکتاپرستی و نفی إلهها و ربّ النوعهای کاذب خوانده است، خود آیه ای نازل کرده دال بر وجود إلههای اساطیری؟! متن و ترجمه آیه به شرح ذیل می باشد:

«أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ هَذَا ذِكْرٌ مَنْ مَعِيَ وَذِكْرٌ مَنْ قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ» (الأنبياء، 24)

ترجمه: آیا به جای خداوند معبودانی برگرفته اند؟ بگو: حجت و برهانتان را بر آن بیاورید. این (دعوت به توحید و بطلان شرك) یاد کرد کسانی است که با من اند و یاد کرد کسانی است (از پیامبران) که پیش از من بوده اند. (اینان اهل دلیل و منطق نیستند) بلکه بیشترشان حق را نمی شناسند و از این رو (از آن) رویگردانند.

الف - نه تنها از هیچ کجای این آیهی شریفه بر نمی آید که خدایان دیگری نیز وجود داشته یا دارند، بلکه به صراحت تکذیب نموده و می فرماید آنان که چنین گمان و تصویری دارند، چه دلیل و برهانی دارند؟! « قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ»، بگو: دلایل عقلی و یا نقلی خود را بیاورند و اقامه کنند. سپس به پیامبرش می فرماید که بگو: شناخت و یاد من و کسانی که با من هستند و انبیاء و موحدین و مؤمنین پیش از من از خداوند متعال و الوهیت چنین است که «لا إله الا الله»، هیچ الهی به جز «الله جلّ جلاله» وجود ندارد.

ب - قبلاً نیز در مباحث گذشته اشاره شد که یکی از دلایل خطاهای ذهنی ما [به ویژه در توحید و کسب معارف اسلامی] این است که در ترجمه، یک کلمه ی «خدا» را به جای تمامی اسمای الهی می آوریم و این سبب می گردد که اصلاً به معنا و مفهوم کلمه الهی یا اسم الهی توجه نکنیم.

قطعاً فرق است بین معانی تمامی اسمای الهی. الله، خالق، رب، إله، معبود، رحمان، رحیم و...؛ بله، همه اسمای ذات اقدس الهی است و هر کدام را بخوانیم، او را خوانده‌ایم، اما هر کدام معنای خود را داشته و به آن توجه می‌دهد:

«قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى...» (الإسراء، 110)

ترجمه: بگو: خواه خدای را «الله» بخوانید یا «رحمان» بخوانید، هر کدام را که بخوانید او راست نام‌های نیکو (او را خوانده‌اید).

اما بدیهی است که هر نامی معنا و مفهوم خود را دارد، وگرنه وضع نمی‌شد. لذا وقتی همه این واژگان ترجمه به «خدا» شد، این مشکلات در درک مفاهیم آیات نیز پیش می‌آید. درست مثل این است که بگوییم چون نام‌های «انسان، بنی آدم، بشر، مرد، همسر، پدر، فرزند، سرپاز، دکتر، مهندس و...» همه به یک نفر اطلاق شده است، پس یک باره اسم یا ترجمه «انسان» را به جای بقیه به کار می‌بریم.

ج - «الله جل جلاله» اسم خاص خداست و به دیگری اختصاص ندارد و نمی‌یابد، اما انسان می‌تواند هر کسی یا هر چیزی را به خطا، مصداق «إله، رب یا معبود» خود فرض نماید، که البته خطاست و تصریح می‌کند که «إله» همان «الله» است و دیگران نمی‌توانند «إله» باشند.

عده‌ای گفتند که ستاره و ماه و خورشید، «إله» است، یعنی الوهیت از آن آنهاست و یا دست کم آن که در الوهیت سهمی دارند. عده‌ای دیگر بت‌ها و مجسمه‌هایی را با دست خود ساختند و گفتند: آن الهی که فطرت همگان به سوی او می‌خواند، همین مجسمه است. سامری گوساله‌ای از طلا ساخت و گفت «إله» موسی (ع) و شما همین است. فرعون گفت: من الهی جز خودم برای شما نمی‌شناسم و من «ربکم الاعلی» هستم، یعنی: برترین صاحب اختیار و تربیت‌کننده‌ی امور شما، یعنی «ابر قدرت»، یعنی همان شعار امروز امریکا. و خلاصه عده‌ای دیگر که بندگی نفس را می‌کنند، نفس اماره خویش را «إله» خود گرفته‌اند. چنان چه شاهدیم اکثر مکاتب مادی امروز، به همین معنا اشاره دارد.

از این رو در قرآن کریم به تمامی اله‌های کاذبی که بشر برای خود فرض می‌کند، اشاره نموده است و از جمله مدعیان الوهیت قدرت و نیز «إله» فرض کردن نفس. و می‌فرماید که اینها در «علم» خداشناسی، إله شناسی و انسان‌شناسی، بی‌بصیرتی کرده و به خطا رفته‌اند و علم خدا که حاکم بر نظام آفرینش است، آنها را به گمراهی کشاند. یعنی نظام حکیمانه‌ی آفرینش الهی چنین است که هر کس جز او را «إله» بداند، به گمراهی کشانده خواهد شد:

«أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ» (الجنات، 23)

ترجمه: پس آیا دیدی کسی را که معبود خود را هوای نفسش قرار داده و خدا او را روی علم خود (به کفر باطن و خبث سریره‌اش) و آگاهی وی، به حال خود رها کرده و بر گوش و قلب او مهر (شقاوت) نهاده و بر دیده (دل) او پرده کشیده؟! پس چه کسی است که او را بعد از خدا هدایت کند؟ آیا متذکر نمی‌شوید؟

از این رو، اولین و آخرین و هدف ارسال رسل و پیام اصلی آنها این است که « لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ »، یعنی جز همان الله جلّ جلاله، هیچ الهی وجود ندارد و در آیه فوق نیز می‌فرماید که اگر شما دیگران را إله فرض نمودید، دلایل و براهین خود را اقامه کنید [تا معلوم شود که آنها إله نیستند].

آیا آیه «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ...»، نوعی پذیرفتن کثرت گرایی دینی نیست؟ زیرا پذیرش اسلام به معنای ایمان به ذات حق و قیامت سبب استحقاق پاداش برای سایر ادیان توحیدی شناخته شده است.

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: متن و ترجمه آیه مبارکه به شرح ذیل است:

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (البقره، 62)

ترجمه: کسانی که ایمان آورده‌اند و یهودان و ترسایان و صائبان، هر که [از آنان] خدای و روز واپسین را باور داشته باشد و کار نیک و شایسته کند، پاداش آنان نزد پروردگارشان است، نه بیمی بر آنهاست و نه اندوهگین شوند.

شاید در نگاه اول به آیه مبارکه، اینگونه برداشت شود که همه ادیان تا آخر الزمان مورد قبول است و قطعاً اگر چنین باشد که با صریح آیات دیگر منافات خواهد داشت؛ چنان چه فرمود:

«إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعْيَا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ» (آل عمران، 19)

ترجمه: به یقین دین (حقیقی که انبیا آورده و به صورت شرایع به بشر عرضه داشته‌اند) در نزد خداوند همان اسلام است، و کسانی که کتاب آسمانی به آنها داده شده (مانند یهود و نصاری، در دینشان) اختلاف نکردند مگر پس از آنکه آنها را (به حقیقت امر) علم آمد، (آن هم) از روی حسد و برتری‌جویی. و هر کس به آیات خدا کفر ورزد پس (بداند که) خداوند زودرس به حساب است.

«وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (آل عمران، 85)

ترجمه: و هر که جز اسلام دینی بطلبد هرگز از او پذیرفته نمی‌شود و او در آخرت از زیانکاران است.

الف - حال به آیه‌ی مطروحه در سؤال برگردیم؛ نفرموده که همه پذیرفته هستند، بلکه فرموده عده‌ای خود را از اهل ایمان (مسلمان) می‌نامند، عده‌ای یهودی یا نصرانی یا پیرو سایر ادیان الهی می‌نامند، اما بدانند «اسم»‌ها وسیله رشد و سبب سعادت اخروی نیستند، بلکه فقط «ایمان و عمل» صالح شرط و مقبول است. پس، اگر نام کسی مؤمن به اسلام بود یا یهودی و نصرانی و ...، دلیل نمی‌شود که او اهل بهشت باشد. چنانچه پیروان هر دینی مدعی هستند که فقط آنها به بهشت راه خواهند یافت. بلکه ایمان به مبدأ و معاد و به دنبال آن عمل صالح شرط فلاح می‌باشد.

ب - ایمان به خدا و قیامت نیز تعریف دارد. همان طور که نمی‌شود نام اسلام یا یهود و مسیحی را یدک کشید، اما هر اعتقادی داشت و یا هر کاری کرد، نمی‌شود که نام «خدا» را آورد و او را باب میل توصیف نمود. ایمان به خدا، ایمان به توحید و دوری از شرک است. نه ایمان به خدایی که زاییده شده، پدر و پسر است یا خدایی که با پیامبرش کشتی گرفته و مغلوب می‌شود و یا دست و پا چشم دارد. یا خدایی که خلق کرده، اما دیگر دستش بسته است و نمی‌تواند کاری کند «وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ». اینها همه مصادیق جهل به خدا و شرک است.

ج - عمل صالح نیز تعریف دارد. اولاً عمل صالح بندگی و اطاعت اوامر الهی است، نه هر چه که انسان خودش آن را عمل صالح بنامد - و ثانیاً کدام بندگی و عمل صالحی ریشه‌ای‌تر و کامل‌تر از ایمان به رسولان الهی و وحی منزل به آنان می‌باشد؟!

چرا یهودیان، حضرت مسیح علیه‌السلام را نپذیرفته و تکذیب می‌کنند؟ چرا مسیحیان به خاتم الانبیاء و المرسلین، حضرت محمد صلوات الله علیه و آله ایمان نیاورده و تکذیب می‌کنند؟! چه دلیلی دارند؟ چه حجتی از ناحیه‌ی خدا بر آنان آمده که سایر انبیا و به ویژه رسل بعدی را تکذیب کنند؟ و چطور می‌توانند با این تکذیب، ادعای ایمان و عمل صالح نمایند؟! لذا در قرآن کریم تصریح نموده است که اگر کسی یکی از انبیای الهی را تکذیب نماید، مثل کسی است که همه آنها را تکذیب نموده است. لذا سؤال می‌شود که اگر خاتم الانبیا صلوات الله علیه و آله را تکذیب نمودی، چرا؟! و اگر تکذیب نمودی، پس چرا اطاعت و تبعیت نمودی؟! حال خواه مسلمان باشد یا یهودی یا نصرانی. ایمان به الله، معاد و نیز عمل صالح یعنی همین.

بدیهی است چه مسلمان، چه یهودی، چه مسیحی و یا تابعین سایر انبیای الهی، چون حضرات ابراهیم، یحیی و ... [اگر هنوز وجود داشته باشند]، اگر به خدا، قیامت، رسول و کتابش - احکامش، باید‌ها و نباید‌هایش ایمان نیاورده و عمل ننمایند، مصداق «مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا» نخواهند بود و اگر ایمان آورده باشند، همه باید به پیامبر خاتم که جهانی نیز هست، بگردند و آیه‌ی شریفه همین را می‌فرماید.

د - وجه دیگر آن که حشر، قیامت، حساب، بهشت و جهنم، فقط مربوط به امتها و مردم پس از بعثت رسول اعظم، صلوات الله علیه و آله نمی باشد، بلکه امم قبلی نیز محشور می شوند و هر کدام با پیامبر و امامشان حشر می شوند و باید پاسخگو باشند. پس هر کدام از آنها که به نبی زمان خود ایمان آورده و با اطاعت و تبعیت از او که فرامین خدا را ابلاغ نموده است، عمل صالح انجام داده باشد، مصداق آیه شریفه می باشند.

www.x-shobhe.ir

کتاب الکترونیک
زمستان ۱۳۹۲
(دی)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه)

www.x-shobhe.ir www.x-shobhe.com

گوناگون

گوناگون - دی 1392

چگونه از این حجمه سؤالات، شبهات و تردیدهایی که در ذهن به وجود می‌آید (به ویژه در مورد خدا و دین)، خلاصی

یابیم؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات : ابتدا بین «سؤال» با «شبهه» تفاوت قایل شوید. سؤال مجهولی است که در ذهن پیش آمده است، اما شبهه، مخلوط شدن حق و باطل و نیز شبیه شدن باطل به حق است.

اما به طور کلی، هیچ اصراری نداشته باشید که هیچ گاه برای ذهن شما سؤال، تردید یا شبهه‌ای پیش نیاید، چرا که این حالت به مثابه تعطیل ذهن فعال و عقل سلیم است.

مگر می‌شود که انسان هیچ سؤالی نداشته باشد یا هیچ گاه در هیچ امری با تردید یا شبهه‌ای مواجه نگردد؟ به قول مرحوم آیت‌الله علامه جعفری (ره): «حیات معقول، یعنی انسان عاقل سؤال دارد، پس کسی که سؤال ندارد، عقل ندارد».

شخصی به امام صادق علیه‌السلام عرض کرد: «هلاک شدم!» فرمود: چرا هلاک شدی؟ پاسخ داد: شک کردم. فرمود به چی؟ عرض کرد: به خود خدا. امام فرمود: «الله اکبر، هذا اول الیقین» - یعنی «الله اکبر، این ابتدای یقین است». لذا بدیهی است که کار ذهن همین است، با مجهولاتی مواجه می‌گردد و بر اساس معلومات، آن مجهولات را نیز برای خود معلوم می‌کند.

خداوند متعال خود در قرآن کریم به پیامبرش صلوات الله علیه و آله می‌فرماید که مردم از تو راجع به من، راجع به روح، راجع به قیامت، راجع به انفال و امور اقتصادی و ... سؤال می‌کنند. خود می‌فرماید: عده‌ای تردید و تشکیک می‌کنند و عده‌ای هم ایجاد شبهه و اعوجاج می‌کنند.

اما در عین حال، ذهن نیز مانند سایر قوای انسان می‌باشد و باید تحت کنترل و تربیت درآید، وگرنه به قول امام خمینی (ره): «این ذهن هرزه‌گرد است»؛ دائم به این شاخ و آن شاخ می‌پرد و در یک جا متمرکز نمی‌ماند، مگر آن که کنترل و تربیت شود. برای تحقق این امر (به ویژه در زمینه مطروحه در سؤال)، لازم است نکاتی چند مورد توجه قرار گیرد، از جمله:

الف - به سؤال مطروحه در ذهن توجه و تمرکز شود. سؤال باید معین و مشخص باشد تا انسان بتواند به دنبال پاسخ آن برود. وگرنه سؤالات قاطی شده و یا به قولی خلط مبحث می‌شود و دستیابی به پاسخی روشن برای سؤالی معین دشوار می‌شود.

ب - سؤال نباید در ذهن بماند و رسوب پیدا کند. در چنین حالتی انسان همیشه در جهل به سر خواهد برد. بلکه عقل سلیم به دنبال پاسخ سؤال می‌رود، منتهی از طریق و منابع درستش. اگر انسان از طریق نادرست، کج و معوج به دنبال سؤال رود و یا به منابع ضعیف و یا مخدوش مراجعه کند، چیزی دستش را نمی‌گیرد که هیچ، چه بسا منحرف نیز بشود. مثل این است که بیمار به جای پزشک به رمال مراجعه کند. چنانچه امام زمان، حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف فرمودند:

«طَلَبُ الْمَعَارِفِ مِنْ غَيْرِ طَرِيقِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ مُسَاوِقٌ لِلْأَنْكَارِنَا»

ترجمه: جستجوی شناخت (دانش پژوهشی) از غیر طریق ما اهل بیت، به انکار ما سوق داده می‌شود (می‌انجامد).

ج - ذهن نیز باید با یک مطالعه اصولی از نقطه و مرحله‌ای به نقطه مرحله‌ای دیگر برده شود. لذا روش مطالعه و تحقیق شرط است.

هر علمی مقدماتی دارد. نمی‌شود در حساب و ریاضی بدون یاد گرفتن اعداد، چهار عمل اصلی و ...، مسائل جبر و مثلثات را حل کرد. تا انسان نفهمد وجود هست که نمی‌تواند از ماهیت بحث کند - تا پزشکی عمومی نخواند که نمی‌تواند در یک رشته تخصصی تحصیل نماید. اما به دین که می‌رسد، همه احساس می‌کنند که فیلسوف، حکیم، مفسر و مجتهد هستند!

از این رو علوم دینی را به «اصول و فروع» تقسیم نموده‌اند و فرموده‌اند همگان باید اصول را بدانند تا به یقین برسند (هر کسی در سطح خود)، پس از این یقین می‌شود راجع به فروعی که انسان علم ندارد، تحصیل کند و یا به متخصص مراجعه کند. چنانچه انسان باید خودش بفهمد که حفظ سلامتی و دفع ضرر برای یقای حیاتش لازم و ضروری است، اما اگر مبتلا شد، به پزشک مراجعه می‌کند.

پس اگر مطالعه را با توحید و خدا شناسی آغاز کنیم، پس از شناختی نسبی و اولیه در خصوص معاد، سپس نبوت و ولایت و امامت و... مطالعه کنیم، ذهن نظم و ترتیب به خود می‌گیرد.

د - اما نکته‌ی مهم دیگر در خصوص «شبهه» است. در روزگار امروزی که بیش از 40 هزار سایت به زبان فارسی، اذهان عمومی مردم را هدف گرفته‌اند و دائم تیرهای مسموم شبهه را شلیک می‌کنند، اصلاً نمی‌توان گفت که از ورود «شبهه» به ذهن جلوگیری شود، بالاخره تیر است و اصابت می‌کند و یا انفجار تبلیغی است و بالاخره ترکش‌اش می‌گیرد.

باید دقت داشته باشیم که به قول امام خمینی (ره): «جنگ، جنگ است و عزت و شرف ما در گروی این جنگ است»؛ لذا همه قوانین و قواعد جنگ بر عرصه‌ی جنگ نرم و جنگ تبلیغاتی و جنگ روانی نیز حاکم است. از یک سو کسی نباید سرش را زیر برف کرده و خود را مصون بداند و از سوی دیگر باید همگان بجنبند و جوانان افسران این جنگ نرم باشند.

پس، اولاً کسی نباید عمداً خودش را در تیررس قرار دهد. و ثانیاً اگر تیر یا ترکشی به ذهن اصابت کرد، مجروح نباید با یک خراش کوچک و بی‌توجهی به آن و اهمال در مداوا، آن قدر بماند تا خونریزی و عفونت کند. چرا باید ذهنی که ایمان را درک کرده، اما مطالعات کافی ندارد، خود را در تیررس شبهات دشمن قرار دهد. چرا باید در حالی که وقتی برای مطالعه نمی‌گذارد، به شبکه‌های ماهواره‌ای یا اینترنتی دشمن رجوع کند تا ببیند چه شبهه‌ای را به ذهن او القا می‌کنند و چگونه او را مجروح می‌نمایند؟! این انتحار است و ما مسئول و پاسخگوی خودمان و دیگران خواهیم بود. مگر نفرمود:

«وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا» (الإسراء، 36)

ترجمه: و چیزی را که بدان علم نداری دنبال مکن (در جهل توقف و بر آن ایستادگی نکن)، زیرا گوش و چشم و قلب همه مورد پرسش واقع خواهند شد (مسئول می‌باشند)

پس، باید خود را در تیررس شبهات قرار ندهیم، اما اگر در هر حال شبهه‌ای پیش آمد، آن را با اهلش مطرح کنیم، و کتاب‌های لازم را مطالعه نماییم.

چرا نام امام هفتم نام یکی از پیامبران (موسی ع) است؟ چرا امام هشتم را «رضا» نامیدند؟ احادیث گوناگونی نیز در این زمینه وجود دارد؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه): "موسی" علیه السلام، نام امام هفتم است، در حالی که "رضا" علیه السلام، لقب امام هشتم است. لقب امام هفتم "کاظم" بود و نام امام هشتم، "علی" بوده است. پس نباید این دو با هم قیاس شود. بلکه می توان پرسید: چرا لقب امام ششم صادق، امام هفتم کاظم، امام هشتم رضا و ... بوده است؟

الف - کلیاتی درباره اسم:

همان طور که همگان می دانند، "اسم گذاری" در آموزه های اسلامی، بسیار پر اهمیت تلقی شده و مورد توجه قرار گرفته است، چرا که "اسم گذاری"، یا "نام گذاری"، صرفاً یک انتخاب ذوقی نمی باشد. خداوند متعال با "اسم" هایش شناخته و شناسانده می شود و اسم های نیکو، همه برای اوست - هر شخص، شیء یا حالتی نیز ابتدا با "اسم" شناخته می شود؛ و اسم در ساختار شخصیتی افراد بسیار تأثیر گذار است. از این رو، پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله، یکی از حقوق فرزند بر پدرش را انتخاب نام نیکو برای او بر شمرند. امروزه نیز دانشمندان دریافته اند که اسم و معنای آن، در روان و شخصیت و در سرنوشت افراد، تأثیر مستقیم دارد.

ب - تأثیر شنیدن "اسم"، در ساختار شخصیت:

دریافت های ادراکی آدمی، ابتدا و بیشتر از راه «چشم و گوش» است، به همین علت تأکید بسیاری بر ذکر، موعظه و ... شده است، پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله می فرماید (مضمون): «من تو را دوست دارم» را به همسرش بگوید، چون از دل همسر بیرون نمی رود؛؛ به قول مولوی:

«آدمی فریه شود از راه گوش - جانور فریه شود از حلق و نوش ...»

حال در نظر بگیرید که انسان کدام نام را در مورد خودش بیشتر می شنود؟ مثلاً آقا، خانم، آدم، انسان، فارغ التحصیل، مسلمان، دکتر، مهندس ...، یا اسمی که پدر و مادر بر وی نهاده اند؟ پس چقدر فرق است او را دائماً علی، حسن، حسین، فاطمه، زینب، مریم، نرگس و ... صدا کنند، یا هوشنگ، پورنگ، چنگیز (که خون آشامی را به یاد می آورد)، یا مستانه، فتانه و ...! مهم است که انسان خود را هوشنگ و فتانه (فتنه گر) و چنگیز بشناسد، یا دارای علو، حُسن و نیکویی، یا زینت پدر ... و یا شخصیت ها حقیقی مثبت و ...!

ج - اسمها و لقب‌های اهل عصمت علیهم السلام:

نام‌ها: نام‌های پیامبر اعظم و اهل بیت عصمت علیهم السلام را خداوند متعال برگزیده است (هر چند که به الهام یا دستور، توسط پدر و مادر وضع شده باشند)، که البته خداوند متعال، کمال علم، حکمت و جمال هست، پس انتخاب این اسماء صرفاً ذوقی نبوده است، بلکه ضمن زیبایی لفظ و مفهوم، رموز و حکمت‌های بسیاری دارد که به برخی تصریح شده و به برخی نیز تصریح نشده است. چنان که فرموده شده نام پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله، در زمین "محمد"، نزد آسمانیان "محمود" و نزد خداوند متعال "احمد" می‌باشد. و البته احادیث در این باره و حکمت‌ها و تفاسیر آن نیز بسیار است.

القاب: لقب‌ها نیز بر دو دسته هستند، یکی القابی که خداوند متعال به تناسب کمال و جایگاه بنده‌اش و به آن چه دوست دارد او بیشتر با این لقب شناخته و نامیده شود، وضع نموده است، مانند: رسول الله، حبیب الله، عبدالله، رحمة للعالمین...، یا امیرالمؤمنین، فاطمه و...؛ اما القابی نیز توسط مردم، به واسطه آن چه بیشتر دیده یا شناخته‌اند وضع شده است، [و البته مورد تأیید و تأکید یا حتی ابتدا در کلام اهل عصمت بوده‌اند] مثل "محدثه"، "عقیله"، "معصومه" و... .

هفت نام:

چنان که بیان گردید، حکمت‌ها بسیار است، برخی بیان شده، برخی اسراری نمانده‌اند نزد اهل سر و ذوق است و برخی دیگر هنوز شناخته نشده‌اند.

آیا رابطه‌ای حکیمانه و سری در عدد هفت وجود دارد؟ زمین و آسمان هر کدام هفت طبقه - بهشت و جهنم هر کدام هفت طبقه - سوره حمد هفت آیه - ایام هفته، هفت روز - عدد موزون در مهندسی عبارت باشد از هفت و ضرایب آن - به قول عرفا "هفت شهر عشق"...؛ و اگر نام‌های اهل عصمت، بدون تکرار شمرده شود، هفت نام باقی می‌مانند که عبارتند از: «محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین، موسی، جعفر - علیهم السلام».

حکمت‌ها:

گاهی حکمت‌های نام‌ها و القاب الهی به صراحت بیان شده است، مثل آن که امام حسن مجتبی علیه السلام فرمودند:

«عده‌ای از یهود نزد رسول خدا آمدند، داناترین آنها از حضرت پرسید: به چه دلیل محمد و احمد نامیده شده‌ای؟ ... حضرت فرمودند: محمد نامیده شدم زیرا در روی زمین ستایش گشته‌ام و احمد نامیده شدم زیرا در آسمان ستایش شده‌ام.» (علل الشرایع ص 127).

یا این که در خطبه غدیر خم فرمودند که من امر خداوند را بیان نمودم و خدا حضرت علی علیه السلام را امیرالمؤمنین لقب داد و این لقب برای دیگران حرام است:

«... أَلَا وَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ قَالَ وَ أَنَا قُلْتُ عَنِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، أَلَا إِنَّهُ لَا « **أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ** » غَيْرَ أَحَى هَذَا، أَلَا لِأَجْلِ إِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ بَعْدِي لِأَحَدٍ غَيْرِهِ » (خطبه غدیر)

ترجمه: ... بدانید که این سخن خدا بود و من از سوی او سخن گفتم. هشدار که هرگز به جز این برادر کسی نباید امیرالمؤمنین خوانده شود. هشدار که پس از من امارت مؤمنان بری کسی جز او روا نباشد.

نکته اول:

سؤال: شاید این سؤال به ذهن خطور کند که چرا حتی سایر ائمه اطهار علیهم السلام را نباید "امیرالمؤمنین" خطاب نمود؟

پاسخ: دقت شود که وقتی گفته می شود، «مؤمنین»، همه آنها را شامل می گردد که در رأس شان امامان هستند. حال دقت کنیم که حضرت علی علیه السلام بر همه امیر نیز "امیر" هستند، اما هیچ کدام بر ایشان "امیر" نیستند، پس این لقب ویژه ایشان می باشد.

نکته دوم:

این لقب، یک میزان، یک خط کش و یک وسیله تمیز حق از باطل است؛ چرا که ایشان فرمودند هیچ کس را جز این برادر "امیرالمؤمنین" نخوانید، اما دیری نگذشت که مردم به هر کسی و از جمله معاویه و یزید نیز "امیرالمؤمنین" گفتند!

امامان نور واحدند - اما تجلیات گوناگون دارند:

تمامی امامان علیهم السلام نور واحدی هستند که رأس شان امیرالمؤمنین علیه السلام است که نور پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله در ایشان و به واسطه در اهل عصمت تجلی کرده است. پس در عصمت و کمالات مثل هم هستند، همه مظهر اسمای الهی هستند، منتهی هر کدام در برهه ای، اسمی را بیشتر متجلی بوده اند، لذا یکی بیشتر به حکیم و عادل شناخته شد، دیگری به عصمت و طهارت، دیگری به حلم، دیگری به شجاعت، دیگری به عبادت، دیگری به باقر (شکافنده علم)، دیگری به صادق، دیگری به کاظم (کظم غیض) و

لقب "رضا" علیه السلام:

نام شریف آن حضرت "علی" و کنیه ایشان "ابوالحسن" می باشد و القاب مشهوری دارند، مانند: غیاث المستغیثین، السلطان، شمس الشموس، غریب الغرباء ... و بالاخره مشهورترین لقب ایشان که "رضا" علیه السلام می باشد.

این لقب نیز جهات و حکمت‌های بسیاری دارد که به برخی از آنها در روایات، به تناسب سؤال کننده یا شرایط، تصریح شده است.

حدیث:

شخصی به نام بزنی از امام جواد (علیه السلام) سوال نمود که جماعتی از مخالفین شما و پدر شما پندارند که لقب پدر شما را مامون رضا نهاده چون او به ولایتعهدی رضایت داد و مامون از این رضایت خرسند شد نام او را رضا نامید؟

امام جواد علیه السلام فرمود: دروغ می‌گویند؛ به خدا (قسم) که آنها کافر شده‌اند نسبت به خدای تبارک و تعالی؛ خداوند متعال او را رضا نامید (که از طریق پیامبر بیان شد خود پیامبر وقتی نام ائمه را می‌برد امام هشتم را با لقب رضا یاد نمودند)؛ برای اینکه آن حضرت پسندیده خدا بود در آسمان و زمین ... رسول خدا و ائمه بعد از آن حضرت خشنود بودند که او مورد پسند خدا و رسولش است. بزنی می‌گوید سوال کردم: آیا تمام آبا و اجداد تو، رسول الله و علی (علیه السلام) مورد پسند خدا نبودند، چرا آنها را رضا نامیدند؟

امام جواد علیه السلام در پاسخ فرمودند: بلی آنها هم مورد پسند خدا بوده‌اند. پس چرا حضرت این لقب را گرفت؟ افزودند: برای اینکه مخالفان و موافقان بالجمله همگی او را پسندیده بودند و از وجود وی خشنود و راضی بودند در حال آنکه این موقعیت و رضایت دوست و دشمن برای هیچ يك از آبا و اجداد من رخ نداد، بدین جهت لقب رضا برای آن حضرت شهرت گرفته است که این لقب توسط پدر امام رضا (علیه السلام) مشهور شد. (محمد بن الحسن حر العاملي، وسائل الشیعه چاپ بیروت، ج 10، ص 433) در روایات دارد که امام موسی بن جعفر علیه السلام، پسر خود را با نام صدا نمی‌زدند بلکه ایشان را با لقب صدا می‌زدند تا شهرت جهانی پیدا کند.

برخی شبهه مطرح کردند که مثلا بیل گیتس چند هزار نفر رو از گرسنگی نجات داده و کلی به بیماران کمک کرده اما به بهشت نمی‌رود؟! چه پاسخی برای آنها باید داشته باشیم؟

ایکس - شبهه - پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: از دیرباز این سؤال را درباره‌ی ادیسون یا کخ و ... مطرح می‌کردند که البته منطقی‌تر بود، اما اکنون بیل گیتس را مثال می‌آورند!

حالا از کجا فهمیدند که بیل گیس به بهشت می رود یا نمی رود که اول خودشان وی را از ورود به بهشت محروم می کنند و سپس سؤال می کنند چرا؟ خدا باید خیرش را قبول کند، اما از کجا می دانند که چند نفر دیگر را به کام گرسنگی، انحراف و مرگ نکشاند است؟!

به فرض که به خاطر تبلیغات گسترده‌ی رسانه‌های زنجیره‌ای صهیونیستی، همه دانستند که بیل گیس چند گرسنه را نیز سیر کرده است، اما از کجا می دانند که نقش تعیین کننده و مشارکت مؤثری در جنایاتی که در این عصر علیه بشریت می شود، دارد یا ندارد؟ مثل نقش ثروتش در خدمت «صهیونیسم بین الملل» - «نقش همکاری خود و شرکت هایش با سازمان‌های جاسوسی امریکا، انگلیس و اسرائیل» - یا «حضور مؤثرش به همراه راک فلر و کیسینجر در کنفرانس‌های بیلدربرگ» و

الف - دقت شود که بهشت و جهنم جایگاهی هستند برای رتبه‌های وجودی. از «اسفل السافلین» گرفته تا «اعلی علیین» و هر کسی به تناسب رشد مثبت یا منفی و مرتبه وجودی خود، در جایگاهی قرار می گیرد. لذا بهشت پارک تفریحی یا سینما نیست که بگوییم چرا این وارد می شود و چرا فلانی را راه نمی دهند؟ بلکه نظام عظیم و حکیمانه‌ی خلقت است که بر رحمت و عدل الهی گسترانیده شده است.

ب - حاکم، مالک و داور این بهشت و جهنم، «الله جلّ جلاله» می باشد که خود عالم هستی و آدمیان را خلق کرده است، خود آنان را ربوبیت می نماید، خود رازق آنهاست، خود آنها را هدایت نموده و به آشکار و پنهان آنها نیز آگاه، علیم و بصیر است.

ج - «ایمان»، قبل و شاخص و روح بخش به «عمل صالح» می باشد. اسلام عمل زده نیست و انسان را فقط ابزاری برای یک سری اعمال نمی داند، لذا همیشه ابتدا به ایمان و سپس به عمل صالح و جایگاه بهشت تصریح نموده است، هم چنان که ابتدا به کفر و سپس به عمل سوء و جایگاه جهنم تصریح نموده است:

«وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (البقره، 82)

ترجمه: و کسانی هم که ایمان آوردند و عمل‌های شایسته کردند آنها اهل بهشتند و در آن جاودان خواهند ماند.

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ» (المائده، 10)

ترجمه: و کسانی که کفر ورزیده و آیات ما را تکذیب نموده‌اند آنها اهل دوزخند.

پس، بهشت جایگاه کسانی است که به خدا، رسول، کتاب و معاد ایمان آوردند و سپس عمل صالح انجام دادند.

د - نه تنها بسیاری از رفتارهای غلط، بد و مخرب، مانند کبریتی در یک کاخ، همه دارایی‌ها را به آتش می کشد، بلکه «ایمان» سبب روح گرفتن و بقای عمل صالح می گردد و «کفر» آن عمل را «حبط» کرده و از بین می برد.

اگر سوره «محمد» صلوات الله علیه و آله را قرائت و تلاوت فرمایید، خداوند متعال خود به همین سؤال پاسخ داده است. سه آیه اول چنین است:

«الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلَّ أَعْمَاهُمْ * وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَآمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ * ذَلِكَ بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ وَأَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّبَعُوا الْحَقَّ مِنْ رَبِّهِمْ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ لِلنَّاسِ أَمْثَالَهُمْ»

ترجمه: کسانی که کفر ورزیدند و [مردم را] از راه خدا باز داشتند [خدا] اعمال آنان را تباه خواهد کرد * و آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند و به آنچه بر محمد [ص] نازل آمده گرویده‌اند [که] آن خود حق [و] از جانب پروردگارشان است [خدا نیز] بدیهایشان را زدود و حال [و روز] شان را بهبود بخشید * این بدان سبب است که آنان که کفر ورزیدند از باطل پیروی کردند و کسانی که ایمان آوردند از همان حق که از جانب پروردگارشان است پیروی کردند این گونه خدا برای [بیداری] مردم مثال‌هایشان را می‌زند.

هـ - دقت شود که اولاً خداوند متعال به احوال بندگانش آگاه و بصیر است - ثانیاً از اهداف، نیات و سر و علقن آنها اطلاع دارد - ثالثاً به قول امام حسین علیه‌السلام: «خداوند راجع به بهشت‌اش گول نمی‌خورد - رابعاً انسان کار خوب را می‌تواند به هر هدفی انجام دهد، مثل رضایت نفس خودش - ریا و نمایش به دیگران - محبوب و مشهور شدن، عادت و ...، لذا هر کسی برای هر کسی کار کند و کار خوب کند، از همان مزد می‌گیرد. مزد کسی که به آخرت اعتقادی ندارد و برای دنیا کار می‌کند، همین دنیاست - مزد کسی که برای ریا کار می‌کند، همان فریب و خودنمایی به مردم است - مزد کسی که برای اشتهار نزد دیگران کار می‌کند، همان است که دیگران از او به موفقیت و خوبی یاد می‌کنند، مزد کسی که کار خوب را برای ابلیس و سایر شیاطین انس یا جن انجام می‌دهد، در دنیا کمی متاع و در آخرت جهنم است - و مزد کسی که برای خدا کاری می‌کند، با خداست و جایگاهش جنت المأوی می‌باشد.

مرتبط:

● سرنوشت افرادی هم چون ادیسون که فاقد ولایت و امامت بوده‌اند و در ضمن خدماتی به جامعه بشری نموده‌اند در آخرت چیست؟

در جامعه گاه با کسانی مواجه می‌گردیم که در حفظ حرمت اهل عصمت (ع) می‌گویند: اینها همه عرب بودند و ما در زمره‌ی اطاعت و احترام ایشان قرار نمی‌گیریم. چگونه پاسخ دهیم؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: اصلاً با آنها بحث نکنید که مجبور به پاسخ هم بشوید.

بندگی خداوند رحمان، مرز ندارد. هر کس در عقلانیت دینی دچار قوم گرایی شود، جاهل است و یقین بدانید که بحث و جدل با «جاهل» هیچ نتیجه‌ای ندارد، لذا فرمود: انسان مؤمن و بنده رحمان، وقتی با انسان جاهل مخاطب می‌شود، به سلم و سلامت و با آرزوی بهبود و سلامتی برای او، رد می‌شود:

«وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا» (الفرقان، 63)

ترجمه: و بندگان خدای رحمان کسانی‌اند که روی زمین به فروتنی راه می‌روند، و چون جاهلان [به ناروا] خطابشان کنند، سلام گویند [و در گذرند].

خداوند متعال خود در قرآن کریم نحوه برخورد با اینها را یاد داده و فرموده است که هر گاه دیدید عده‌ای به دین و مقدسات اهانت می‌کنند یا مسخره می‌کنند (نه یک بحث منطقی، بلکه جدل جاهلانه می‌کنند)، موضوع بحث را عوض کنید و اگر اصرار به ادامه داشتند، مجلس را ترک کنید:

«وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» (الأنعام، 68)

ترجمه: و چون ببینی کسانی [به قصد تخطئه] در آیات ما فرو می‌روند از ایشان روی برتاب تا در سخنی غیر از آن درآیند و اگر شیطان تو را [در این باره] به فراموشی انداخت پس از توجه [دیگر] با قوم ستمکار منشین. اما در عین حال اگر مجبور به بحث شدید، با زبان خوش (لین) متذکر گردید که اگر می‌خواهید مخالفت داشته باشید نیز سعی کنید بانه‌های منطقی‌تری داشته باشید که دست کم خودتان به شعور خودتان کمتر اهانت نمایید، چرا که اولاً انسان‌های فرهیخته، وارسته، دانشمند، متخلق به اخلاق حسنه و نیز پایبند به ارزش‌ها، از هر ملیتی که باشند، قابل احترام هستند و ثانیاً در فهم، شعور، عقل، کسب علم و معرفت و انسانیت، ملاک قرار دادن ملیت و قومیت اوج جاهلیت است.

به آنها بفرمایید که مرزهای عقلانیت و انسانیت گسترده است و محدودیت ندارد، اما مرزهای ملیت و قومیت، هر زمان و در هر موضوعی کم و زیاد می‌شوند، لذا نتیجه این گرایش به این می‌رسد که می‌گویند: ما جنوبی هستیم و شمالی‌های را قبول نداریم و یا ما گرد و بلوچ هستیم، جنوبی‌ها یا آذری‌ها را قبول نداریم ... و به همین منوال، تفرقه و تجزیه ایجاد می‌گردد. بدیهی است که این همان نگاه و گرایشی است که دشمن می‌خواهد و در میان ملل مسلمان ترویج می‌نماید، در حالی که خود دم از حکومت واحد جهانی می‌زند.

در خاتمه به آنها بفرمایید که آیا وقتی نام امریکا و انگلیس را می‌شنوید نیز همین حس ملی گرایی را دارید یا فقط وقتی نام خدا و اسلام به میان می‌آید، ایرانی می‌شوید؟ آیا بیش از 30% از کلمات محاوره‌ای شما انگلیسی

نیست، آیا مواضع‌تان علیه دین امریکایی نیست، آیا پوشش شما، یا رفتارهای شما در شعون مختلف زندگی، از معماری گرفته تا قواعد تجارت، دوست گرفتن و خواستگاری و ازدواج، همه ایرانی است؟! و بفرمایید: قطعاً شما به هیچ وجه حسّ ملی‌گرایی نیز ندارید، چرا که این ملت عظیم‌النشان، محترم، متخلق و فرهیخته‌ی ایران، بیش از 1400 سال است که نه تنها «اسلام» را برگزیده و مسلمان هستند، بلکه همیشه از مفاخر تربیت و علوم اسلامی بوده‌اند و همیشه در مسلمانی پیشرو و الگوی سایر ملل مسلمان بوده‌اند، لذا احترام خودشان و مقدسات‌شان بر شما معدود کسانی که به دنبال الگوهای غربی و شرقی هستید، لازم و ضروری است.

از القاب حضرت مهدی(ع) منتقم است. ایشان از چه کسانی و چگونه انتقام می‌گیرد؟ مثلاً از دشمنانی که مرده‌اند یا ...؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: گاهی انسان حتی بدون این که خودش بفهمد از یک سو همه‌ی جهان‌بینی‌اش مادی می‌شود و از سوی دیگر به خاطر همین نگاه مادی، سطحی‌نگر (ظاهر بین) می‌گردد. لذا در مقابل چنین سؤالات عمیقی نیز فقط به صورت ظاهری به دنبال مصادیق و اسامی و افراد مرده و زنده می‌گردد.

الف - همه‌ی موجودات عالم، مظهر اسمای الهی هستند، یعنی حیات، علم، مشیّت، حکمت، جمال و زیبایی، قدرت و ... خداوند متعال است که در آنها تجلی یافته است. اوج این تجلی «انسان» است که از «اراده و اختیار» نیز برخوردار می‌باشد و اوج تجلی الهی در انسان نیز «انسان کامل» می‌باشد که همان اهل عصمت سلام‌الله علیهم اجمعین می‌باشند. از این رو گفته می‌شود که آنها «مظهر اتم اسمای الهی» هستند. از جمله اسمای الهی «منتقم» است، پس وقتی اتم ظهور این اسم در انسان کامل متجلی شد، او نیز «منتقم» خواهد بود.

انتقام، گرفتن حق از ظالم و برگرداندن آن به جای خودش است که لازمه «عدل» می‌باشد. لذا خداوند متعال «منتقم» است و حجّت او و خلیفه‌ی او که مأمور است نظام عدل جهانی را برپا نموده و استقرار بخشد نیز «منتقم» است.

ب - خداوند متعال در وعده‌ی خود به ظهور و گسترانیده شدن «عدل» در زمین فرمود:

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَن كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (التور، 55)

ترجمه: خداوند به کسانی از شما (مسلمانان) که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند وعده داده است که قطعاً آنها را در روی زمین جانشین (خود) کند و حکومت بخشد همان گونه که کسانی را که پیش از آنها بودند (مانند مؤمنان قوم نوح و قوم هود و صالح و قوم یونس) جانشین ساخت، و حتماً آن دینی را که برای آنها پسندیده است (دین اسلام) برای آنها مستقر و استوار سازد، و بی‌تردید حال آنها را پس از بیم و ترس به امن و ایمنی تبدیل نماید به طوری که تنها مرا بپرستند و چیزی را شریک من قرار ندهند. و هر که پس از این (نعمت بزرگ) کفران ورزد، چنین کسانی به حقیقت نافرمانند.

بدیهی است که تحقق و ظهور هر یک از فزاینده‌های این وعده‌ی الهی، مستلزم انتقام از نظامات، اشخاص، مکاتب و عواملی است که مانع از آن و سبب اعوجاج در آن شده‌اند.

بازگشت مؤمنین به حکومت که حق آنان است و نه حق کفار، مشرکین و ظالمین و جُهال - گسترانیده شدن «اسلام» و امکان مسلمانی به جای گسترانیده شدن کفر و شرک و دشمنی با بندگی خدا - مبدل شدن همه‌ی موارد و زمینه‌ها و اسباب ترس و نگرانی مردم، به امنیت و خلاصه توحید و موحد شدن جامعه بشری، اقداماتی لازم دارد که ابتدای آن «يَكْفُرُ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنُ بِاللَّهِ» است که خود «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» را ایجاب می‌نماید. این همان انتقام است.

وقتی در مورد قیام ایشان تصریح می‌گردد که «بِمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْرًا وَظُلْمًا» یعنی: «زمین را پر از قسط و عدل می‌کند، چنان چه پر از ظلم و ستم شده است»، یعنی همان انتقام از کفر، شرک، نفاق، ظلم و تمامی مظاهر فسق و برگرداندن عدل و احیای حقوق.

پس، نابودی فرهنگ، استیلا و مصادیق استکبار و کفر در جهان (شخص، حزب، مکتب و ...)، همان انتقام است.

ج - حال اگر در این انتقام به امر و مشیت الهی که لابد حکمتی دارد، لازم باشد که اشخاصی از گذشتگان برگردند و برای روشن شدن حقایق و آگاه شدن مردم، انتقامی از آنها گرفته شود، این کار نیز انجام خواهد شد. اگر لازم باشد که تعدادی از شهداء نیز بازگردانده شوند و عمر طبیعی را در عدالت سیر کنند، این کار نیز انجام خواهد شد و اگر قرار باشد تعداد از مؤمنین برگردند و به توفیق شهادت نیز برسند، این کار نیز انجام خواهد شد که به آن «رجعت» گفته می‌شود.

پس، معنا، مفهوم و دامنه‌ی «انتقام»، آن هم برای برچیده شدن نظام کفر و ظلم در جهان و گسترانیده شدن «عدل» با استقرار دین خدا و تحقق وعده‌های الهی، بسیار وسیع‌تر از آن است که محدود به انتقام از چند نفر مرده و زنده گردد.

د - دقت شود که «حقّ معصومین علیهم السلام»، فقط جان آنها نیست که بگوییم چون کشته شدند، به آنها ظلم شده است، پس لابد انتقام فقط این است که قاتلان آنها را بیاورند و بکشند. این حدّ محدود که فقط «قصاص» است و نه انتقام. بلکه احقاق حق آنان که اصلش حق «ولایت و خلافت» می باشد، انتقام است. پس وقتی خلیفه الله و حجّت الله و امام، به خلافت رسید، انتقام گرفته شده است. معصومین علیهم السلام، دعوی شخصی با کسی نداشتند، کینه‌ی شخصی هم نداشتند، هر چه بود اطاعت امر، عبادت و بندگی معبود، انجام تکلیف و «حبّاً لله و بغضاً لله» بود، لذا امام زمان عیج الله تعالی فرجه الشریف نیز حبّ و بغض شخصی با کسی ندارد و آن چه انجام می دهد، تکلیف الهی است.

اهل سنت می گویند: اهل بیت (ع) شاگردان مکتب اسلام هستند که نمره‌ی 20 گرفته اند، پس چرا باید برای آنها گریه

کنیم؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: شاید یک سنی بی اطلاع چنین گفته باشد، اما اهل سنت چنین نمی گویند و هر کس چنین بگوید نیز خدا را شکر می کنیم که دانسته اند نمره آنها در اسلام 20 است. اما ما برای آنها گریه نمی کنیم، اولاً برای خودمان گریه می کنیم، در مصیب وارده به خودمان گریه می کنیم و بر ظلمی که بر محبوب مان رفته است گریه می کنیم.

حالا بیست گرفتن شاگرد مکتب اسلام، چه منافاتی با محبت دارد؟ چه منافاتی با عواطف انسانی دارد؟ چه منافاتی با شعور و شرف از تجلی حق و تأثر از تجلی باطل دارد؟ اگر نمره پدر، مادر، همسر یا فرزند کسی بیست باشد، دیگر کسی از درد فراق آنها غصه نمی خورد و یا اگر مصیبتی به آنها وارد شد گریه نمی کند؟! کسی که فرزند سالمش را برای تحصیل و موفقیت به راه دوری فرستاده است، اگر کمی در او شعور، انسانیت، محبت و عطوفت باشد، از فراقش متأثر می گردد و اگر بشنود که او مثلاً بیمار شده یا تصادف کرده یا او باشی به او چاقو زده، گریه می کند، چه رسد به این که بشنود به ظلم کشته شده است.

پس مشکل اینها نمره 20 اهل بیت علیهم السلام در مکتب اسلام و یا نمرات کمتر دیگران نیست، بلکه مشکل اصلی آنها همین عشق و محبت به اهل بیت علیهم السلام از یک سو و ظاهر نمودن آن از سوی دیگر است. مشکل آنها ایمان و عمل به آیه‌ی شریفه‌ی ذیل است:

«ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهَ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ» (الشوری، 23)

ترجمه: این همان [پاداشی] است که خدا بندگان خود را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند [بدان] مرثه داده است بگو به ازای آن [رسالت] پاداشی از شما خواستار نیستم مگر دوستی در باره خویشاوندان و هر کس نیکی به جای آورد [و طاعتی اندوزد] برای او در ثواب آن خواهیم افزود قطعاً خدا آمرزنده و قدرشناس است. این شعور، انسانیت، عاطفه، محبت و مودت، بین انسان‌ها و به ویژه بین مسلمین و بالخصوص بین مسلمانان با پیامبر اکرم و اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین است که برای آنها مضرّ، خطرناک و حتی مُهلک است. ببینید به ویژه در این یک دهه‌ی اخیر چقدر به هیئات، عزاداری‌ها، مراسم، سینه‌زنی‌ها و ... هجمه کردند. از هر راهی وارد شدند. از کفر و رد کردن همه چیز وارد شدند تا نمره 20 دادن به اهل بیت علیهم‌السلام. دقت شود که نه ما اینگونه دیدگاه‌ها و القائات را به اهل سنت نسبت دهیم و نه مسلمانان اهل سنت این تحریفات را به خود نسبت دهند، بلکه اینها فقط محصول و ترفندهای وهابیت است که نه شیعه هستند و نه سنی، بلکه عوامل فراماسون و صهیونیست می‌باشند. لذا شاهدیم که نه تنها از اسلام بویی نبرده‌اند، بلکه از انسانیت، محبت و عطوفت نیز بویی نبرده‌اند. زنان مسلمین را بر تروریست‌های مزدور حلال می‌کنند، بچه می‌کشند و جگر در می‌آورند و می‌جویند. درست مانند اسلاف‌شان. اینها می‌خواهند مودت و محبتی بین مسلمین نباشد، به ویژه بین آنها با اهل عصمت علیهم‌السلام. می‌خواهند اگر شنیدیم هزاران نفر را در سوریه، لبنان، فلسطین، بوسنی، میانمار و ... کشتند و یا زنده سوزانند، در نهایت بگوییم نمره‌ی آنها 20 شد و به شهادت رسیدند، اما اصلاً ناراحت و نگران نشویم.

سنّی‌ها (اغلب) اصلاً چنین اعتقاداتی ندارند. دوست سنّی بنده می‌گفت: به کشور و استان ما بیا، نام اکثر ما حسن یا حسین است و همه با روضه‌ی امام حسین علیه‌السلام که پدرانمان بر ایمان می‌خواندند بزرگ شدیم و معاویه و یزید را لعنت می‌کنیم.

آقای قرائتی و ... گفته‌اند: کسانی که از ترس فقر و گرسنگی ازدواج نمی‌کنند و یا بچه‌دار نمی‌شوند، رزاقیت خدا را زیر سؤال برده و کار خطایی می‌کنند. حتی یکی در رادیو گفت: حتی بی‌کارها نیز ازدواج کنند! حال اگر گشایشی نشد، آنها می‌خواهند هزینه‌اش را بدهند؟

البته متن سؤال طولانی‌تر بود و اشاره شده بود که مقام معظم رهبری نیز به همین مضمون بیاناتی داشتند و سپس (البته کمی هم با عصبانیت) سؤال شده بود که اصلاً چرا باید روحانیت چنین حرف‌هایی بزند و ... ؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: یک موقع انسان سخنی می شنود و خوشش نمی آید، خواه سخن حق باشد و یا باطل، آن امر دیگری است؛ اما یک موقع می خواهد سخنی را نقد نماید، آن وقت باید حتماً در آن سخن، جمله و بیان [از هر کس که باشد] خوب دقت و تأمل کند و سپس نقد نماید. حال به صورت اختصار به این موضوع و بیانات مطروحه می پردازیم:

الف - بله، انسان باید با تفکر و تدبیر و توکل، کار و تلاش نماید و از خدا روزی و گشایش را بخواهد. اساساً معنای عبادت، دعا و توکل نیز همین است. اما برخی گمان دارند که کسب روزی، فقط حاصل فکر و تلاش خودشان است و این یک ذهنیت «قارونی» است. وقتی به او گفتند که از آن چه خدا به تو روزی کرده به دیگران نیز بده، گفت: اینها همه حاصل فکر و تلاش خودم است، همه هنر و دسترنج خودم می باشد! خداوند نیز او و ثروتش را به زمین فرو برد که هم خودش و هم دیگران بفهمند که چنین نیست. از این رو، برخی گمان دارند که خودشان رازق خود و خانواده‌ی خود هستند. بدیهی است که این ذهنیت، باور و اندیشه خطاست و البته «شرک» نیز هست. خداوند متعال متذکر شده و تصریح می نماید که از ترس فقر و گرسنگی بچه‌های تان را نکشید، چرا که رازق خود شما و آنها من هستم و نه شما:

«وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ نَّحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْئًا كَبِيرًا» (الإسراء، 31)

ترجمه: و از بیم تنگدستی فرزندان خود را مکشید، ماییم که به آنها و شما روزی می بخشیم؛ آری کشتن آنان همواره خطایی بزرگ است.

پس کشتن اولاد، سقط جنین یا حتی خودداری از بچه‌دار شدن، فقط به علت ترس از گرسنگی کاملاً خطاست و از آن خطا بزرگ‌تر آن است که کسی گمان کند خودش رازق خود و دیگران می باشد!

ب - هر عمل صالحی به شرط ایمان، گشایش و رزق مادی و معنوی خودش را دارد. نیازی نیست که دیگران تضمین کنند، دیگران خودشان نیز مرزوق هستند، بلکه خداوند کریم خود تضمین و وعده نموده است و می فرماید: از مرد و زن، هر کس ایمان داشته باشد و عمل صالح انجام دهد، خداوند متعال به او در همین دنیا حیات طیبه می دهد و در آخرت نیز اجر مضاعف می بخشد:

«مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (التَّحَلُّ، 97)

ترجمه: هر کس از مرد یا زن، عمل نیک انجام دهد در حالی که ایمان داشته باشد پس او را بی تردید (در دنیا) به زندگی پاکیزه‌ای زنده خواهیم داشت و (در آخرت) پاداششان را در برابر عمل‌های بسیار خوبشان خواهیم داد.

البته این وعده درباره‌ی کسانی محقق می‌گردد که ایمان و باور دارند. ولی دقت به این نکته لازم است که هر عمل صالحی، گشایش خود را دارد. روزه، نماز، امر به معروف، نهی از منکر، صلح ارحام و هم چنین ازدواج و صاحب فرزند شدن [و البته برای تکامل در بندگی و قرینه الی الله]، هر کدام اعمال صالحی هستند که رزق، روزی و گشایش خود را دارند.

ج - بسیاری از گمان‌ها، اخلاق‌ها و رفتارهای ما (نوع بشر)، شبیه رفتارهای قوم بنی اسرائیل است و شاید یکی از دلایل اشارات بسیار قرآن کریم به آنها به خاطر همین شباهت‌های فکری، اخلاقی و رفتاری باشد. به عنوان مثال: خداوند متعال پس از نجات این قوم، پس از غرق فرعون و پس نعمات و موهبات بسیار، آنان را به سرزمین فلسطین آورد و توسط حضرت موسی علیه‌السلام به آنان امر نمود که وارد این شهر شوید. آنها گفتند: خیر، یا موسی! اول تو با خدایت وارد شویدی و شهر را تسخیر کنیدی، بعد که کار تمام شد، ما می‌آییم. خداوند متعال نیز آنان را به چهل سال آوارگی در بیابان‌ها تنبیه نمود.

حال خداوند متعال می‌فرماید که ازدواج کنید تا ایمان‌تان کامل شود [و البته ایمان و کمال مادی و معنوی خود گشایش‌آور است]، و به خاطر ترس مالی جلوی ازدواج و فرزنددار شدن را نگیرید؛ اما ما می‌گوییم: خیر؛ اول تو بده، بعد ما ازدواج می‌کنیم! ثب نتیجه همین می‌شود که می‌بینیم.

«وَأَنْكِحُوا الْأَبْيَامَ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»
(التور، 32)

ترجمه: (ای اولیاء جوانان) عزب‌ها و بی‌همسران‌تان را و از غلامان و کنیزان (زیر دستانی که تحت قیمومیت شما هستند) آتھایی را که صلاحیت ازدواج دارند (سالم و صالح هستند)، همسر دهید اگر فقیر باشند خداوند از فضل خویش بی‌نیازشان می‌کند و خداوند دارای وسعت نامتناهی و داناست.

د - بیان شد که هر کسی و هر کاری رزق و روزی خود را دارد. قطعاً آن دختر خانم محترمه‌ای که هنوز ازدواج نکرده است، بدبخت، بیچاره، فقیر و گرسنه نمانده است تا با یک آقاپسری ازدواج نماید و یقیناً رزق و روزی او یا به خودش داده می‌شود، یا به پدرش، یا مادرش یا هر کس دیگری که واسطه‌ی آن است، پس اگر ازدواج کرد، بخشی از روزی او که باید توسط همسرش به او برسد، در اختیار همسرش قرار می‌گیرد. اما برخی ما می‌گویند: خدایا! اول تو روزی او را به ما بده، بعد ما با او ازدواج می‌کنیم!

ه - نکته‌ی آخر در این مختصر از یک مبحث کلان آن‌که: در بیانات دقت کنید. هیچ‌کدام نگفته‌اند که ازدواج یا بچه‌دار شدن، تنها سبب و علت تامه‌ی گشایش و رزق و روزی است، بلکه گفته‌اند: مبدا از ترس فقر و گرسنگی مجرد بمانید یا بچه‌دار نشوید، این خطاست.

بدیهی است که تحقق هر امری و پدید آمدن هر معلولی، علل متفاوتی دارد که اگر همه جمع شدند، حتماً معلول پدیدار می شود.

عبادت حق تعالی، مشرک نشدن، سوء ظن به خدا نداشتن، اوامر و نواهی او را به جای آوردن، رحمت و اسعاعش را باور کردن، فکر و تلاش با توکل را پیشه کردن، با برنامه ریزی هدفدار حرکت کردن ... و خلاصه ازدواج و بچه دار شدن که آن نیز از اوامر الهی و از عبادات می باشد، همه در گشایش و رزق مؤثر هستند و کسی نگفته است که فقط ازدواج یا بچه دار شدن روزی را زیاد می کند. بلکه گفته اند که مبدا گمان کنید که شما رازق هستید و مبدا فقط از ترس فقر و گرسنگی مجرد بمانید و یا از بچه دار شدن خودداری کنید که به این بلاءها و مصیبت هایی (که شاهدیم) مبتلا خواهید شد.

کتاب الکترونیک
زمستان ۱۳۹۲
(دی)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه)
www.x-shobhe.ir www.x-shobhe.com

حقوق و احکام

حقوق و احکام - دی 1392

چرا باید صیغه عقد نکاح (دائم یا موقت) را حتماً به عربی بخوانیم، اگر مثلاً به فارسی بگوییم چه اشکالی دارد؟ در ضمن چگونه است؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: همیشه اول باید دقت کنیم که آن چه مبنای سؤال قرار داده‌ایم درست است یا خیر؟ سپس راجع به آن چون و چرا و یا نقد کنیم و یا حکمتش را جویا گردیم. کدام مرجعی فرموده است که خطبه عقد نکاح «حتماً» باید به عربی خوانده شود؟ بلکه اکثر قریب به اتفاق فرموده‌اند احوط یا احتیاط آن است که به عربی صحیح خوانده شود، ولی اگر عذری باشد، مثل این که مرد و زن عربی نمی‌دانند یا اگر چه همین یک جمله را یاد گرفته‌اند، اما نمی‌توانند تلفظ کنند و یا نمی‌خواهند وکیلی برای جاری کردن خطبه بگیرند، می‌توانند به فارسی یا هر زبان دیگری که می‌توانند نیز بخوانند. منتهی دقت شود که خطبه عقد نکاح، اصولی دارد که بر هر زبانی که خوانده می‌شود، باید رعایت گردد. به عنوان مثال اولین آنها قصد انشاء است. قصد انشاء یعنی اراده بر محقق شدن این ازدواج. دوم تعیین مهریه است و سوم اگر عقد موقت است، تعیین زمان، قبل از خواندن خطبه عقد ضروری می‌باشد و بالاخره نوبت به متن خطبه می‌رسد که در آن، قصد انشای زن با کلمه «زَوْجَت» یعنی خودم را به ازدواج تو درآوردم و قصد انشای مرد با کلمه «قَبْلَتُ - یا - قَبْلَتُ التَّزْوِیجِ» یعنی این ازدواج را قبول کردم، بیان و اظهار می‌شود. لذا به هر زبانی که می‌خوانند، باید مفاهیم «ازدواج و قبول» درست بیان شود. به عنوان مثال اگر در خطبه عقد غیر دائم، پس از تعیین مهریه و مدت، زن به زبان عربی می‌گوید: «زَوْجَتُکِ نَفْسِی فِی الْمَدَّةِ الْمَعْلُومَةِ عَلَی الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ» و مرد می‌گوید: «قَبْلَتُ التَّزْوِیجِ»؛ در فارسی زن بگوید: «خودم را به ازدواج تو درآوردم در مدت معلوم و بر مهر معلوم» و مرد نیز بگوید: «قبول کردم - یا - این ازدواج را قبول کردم». این صحیح و جایز است.

البته باید متذکر شد که مسئله احکام عقد، چه در دائم و چه در موقت، مبحث دیگری است که طرفین باید بدانند و از جمله احکام آن است که اذن پدر برای عقد دختر باکره شرط است.

فتوای اغلب مراجع عظام:

« اگر نمی‌توانند خودشان به صورت عربی صحیح بخوانند، می‌توانند به فارسی و یا هر زبان دیگری صیغه را اجرا کنند؛ ولی باید در همان زبان، لفظی را بگویند که معنای «زوجت» و «قبلت» را بفهماند و لازم نیست وکیل بگیرند.»

www.x-shobhe.ir

کتاب الکترونیک
زمستان ۱۳۹۲
(دی)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه)
www.x-shobhe.ir www.x-shobhe.com

سیاسی

سیاسی - دی 1392

چرا امام خمینی (ره) گفته‌اند: «اقتصاد مال خر است؟»، این را طرح می‌کنند و من جواب آن را ندارم، لطفاً پاسخی منطقی و قابل طرح بدهید. (دیپلم ریاضی / اصفهان)

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: یکی از بزرگ‌ترین مشکلات و ضعف‌های ما که نه تنها موجب بروز گرفتاری‌های عدیده‌ای در زندگی شخصی، خانوادگی و محیطی ما شده است، بلکه مورد سوء استفاده‌ی دشمنان [به ویژه در جنگ نرم - ضد تبلیغ] نیز قرار گرفته است، قبول و باور هر ادعای بی‌سند و مدرکی می‌باشد. اول ادعای غیر مستدل و غیر مستند را قبول می‌کنیم، بعد که ذهن‌مان درگیر چند و چونش گردید، می‌پرسیم چرا چنین بیان شده یا چنین کرده‌اند؟! اخلاق و مواضع ما مسلمانان، باید منطبق با آموزه‌های قرآنی و سیره پیامبر اکرم و معصومین سلام‌الله علیهم اجمعین باشد.

خداوند متعال در کلام وحی به مؤمنین می‌آموزد که وقتی خبری برای شما می‌آورند، به ویژه اگر «فاسق» برای شما خبری آورد، خوب و ارسی کنید که صحت دارد یا ندارد، مستدل هست یا خیر؟ مستند می‌باشد یا نمی‌باشد؟ وگرنه دشمن از این جهل و نادانی شما نهایت سوء استفاده را خواهد برد و پشیمانی‌اش برای شما می‌ماند:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْحَبُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ» (الحجرات، 6)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر فاسقی برایتان خبری آورد نیک و ارسی کنید مبادا به نادانی گروهی را آسیب برسانید و [بعد] از آنچه کرده‌اید پشیمان شوید.

پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله فرمودند: اگر حدیثی از من برای شما نقل شد که با قرآن و عقل مطابقت نداشت، نپذیرید و به سینه دیوار بزنید.

الف - کامل‌ترین قوانین اقتصادی در قرآن کریم و آموزه‌های اسلامی تدوین و تبیین شده است و پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «لا معاش له، لا معاد له»، یعنی کسی که معاش درستی نداشته باشد، آخرت درستی نیز نخواهد داشت. بدیهی است که شخصیتی چون حضرت امام خمینی (ره) که خود عالم به قرآن، مفسر، حکیم، فیلسوف، عارف و فقیهی عالی مقام بودند، به این معارف و احکام کاملاً آگاه، عالم، واقف و نیز بصیر بودند، لذا اصلاً هرگز نفرموده‌اند که «اقتصاد مال خر است» تا برای ما سؤال ایجاد شود که چرا چنین فرمودند؟!

ب - حضرت امام خمینی (ره) نزدیک به 500 مرتبه، به صورت مستقیم درباره اقتصاد صحبت کردند و به اهمیت آن تصریح نمودند و استقلال اقتصادی را ضرورت حیات و رشد بر شمرند و از وابستگی اقتصادی بر حذر داشتند که متون همه این سخنان موجود است و هرگز چنین مطلبی نفرموده‌اند. به عنوان مثال:

ب/1: قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، در مصاحبه با خبرنگار رادیو و تلویزیون سوئیس: « یکی از خیانت‌هایی که شاه به کشور ما کرده است، وابسته کردن اقتصاد ما به اجانب است. اقتصاد ما، به واسطه اعمال شاه، چه در اصلاحات ارضی که به طور کلی موجب فساد زراعت شده، و چه هزینه های بسیار فوق العاده ای که به طور بیهوده خرج شده، مثل خریدن سلاح‌های بسیار زیاد که برای ملت ما نفع ندارد که ضرر هم دارد. و برای اجانب با آن سلاح‌ها پایگاه درست شده است و ... موجب ضعف اقتصاد و پاشیدگی اقتصادی و به هم ریختن بنیادهای اقتصادی است. مردم ما با انقلابی که شده است قادر هستند همه امور را در مجرای صحیح و مستقل قرار دهند.» (زمان: 24 آبان 1357/14 ذی الحجه 1398. مکان: فرانسه، نوفل لوشاتو)

ب/2: « مسئله این است که باید به نفت نقش بایسته و حساب شده در اقتصاد کشورها و به طریق اولی کشورهای نفت خیز داد، و به اقتصاد کشور قابلیت رشد واقعی بخشید، و نه رشد کاذب. ما سیاست نفتی خود را بر این اساس تنظیم خواهیم کرد. در این صورت است که می توانیم به عنوان طرف مساوی درباره قیمت نفت و فرآورده‌های آن و قیمت کالاهایی که می‌خریم، به آنچه عدل است عمل نماییم .» (مصاحبه [با روزنامه آلمانی دنیای سوم (اوضاع عمومی ایران قبل و بعد از انقلاب)]. زمان: 24 آبان 1357/14 ذی الحجه 1398. مکان: فرانسه، نوفل لوشاتو)

ب/3: «اقتصاد ما باید متحول بشود؛ اقتصاد وابسته به اقتصاد مستقل متبدل بشود. تمام چیزهایی که در حکومت طاغوت بود و به تبع اجانب در این مملکت ضعیف، در این مملکت زبردست، پیاده شده بود با استقرار حکومت اسلامی و حکومت جمهوری اسلامی تمام اینها باید زیرورو بشود» (پیام رادیو - تلویزیونی. زمان: عصر 12 فروردین 3/1358)

ب/4: «ما امروز اگر بخواهیم با این قدرت بزرگ مواجه باشیم و در این میدان شکست نخوریم احتیاج به چند امر داریم: یکی اینکه ما اقتصاد خودمان را طوری کنیم که خودکفا باشیم.» (سخنرانی [در جمع کارگزاران مسجد قبا و دانشجویان مریوان]. زمان: 4 دی 1358/5)

و ...

ج - آن چه که دستاویز این تحریف و شایعه قرار گرفته است، برخورد حضرت امام (ره) با جو سازی ها بود. یک عده جو راه انداختند که مگر انقلاب نکرديم، پس چرا اجناسی گران شد، چرا خانه ارزان نشد، چرا چین و چنان شد یا نشد؟! بدیهی است که این جو (که امروزه نیز با شدت وجود دارد)، گرانی، تورم، بی کاری و ... را هدف نگرفته نبود، بلکه انقلاب و هدف از انقلاب را هدف گرفته بود و امام نیز پاسخ دادند که ما برای نان، خربزه، خانه و ... انقلاب نکرديم و انسان عاقل برای این چیزها شهید نمی دهد.

ایشان متذکر شدند که ما مثل آنان که فقط دنیا را هدف گرفته اند و از دنیا نیز رفاه بدن را طالبند، اقتصاد را زیرنا نمی دانیم. همه چیز را فدای اقتصاد نمی کنیم و این نگاه به انسان، غلط و ناشی از انسان شناسی است. وقتی توصیف شان از انسان همین بدن است و انسان را حیوان ناطق، حیوان ایستاده، حیوان با شعوری بیشتر، حیوانی تکامل یافته میمون و ... می خوانند، بدیهی است که جز حیوانیت در نظر ندارند و همه چیز را مثل خر فدای حیوانیت می کنند، لذا هرگز فرمودند که «اقتصاد مال خر است»، بلکه فرمودند آنان انسان را خر تصور کرده اند و لذا نگاه شان به اقتصاد نیز کاملاً حیوانی می باشد:

متن بیان ایشان به شرح ذیل است:

«من میل دارم که همه باورشان آمده باشد که این نخصتی که از اول تا آخرش - قریب پانزده شانزده سال، طول کشید و زحمت ها کشیده شد، خون ها داده شد و جوان ها از دست رفت، خانه ها از دست رفت، خائمان ها خراب شد، و خصوصاً در این یکی دو سال آخر که همه شاهد بودید که چه شد، باورمان آمده باشد که این همه برای اسلام بود.

هیچ من نمی توانم تصور کنم و هیچ عاقلی نمی تواند تصور کند که بگویند ما خون هایمان را دادیم که خربزه ارزان بشود! ما جوان هایمان را دادیم که خانه ارزان بشود. هیچ عاقلی جوانش را نمی دهد که خانه ارزان گیرش بیاید. مردم همه چیزشان را برای جوان هاشان می خواهند

آدم، اقتصاد را برای خودش می خواهد؛ خودش را به کشتن بدهد که اقتصادش درست بشود؟! این معقول نیست. یا جوان هایشان را به کشتن بدهند که نان ارزان گیرش بیاید؟! این یک چیز معقولی نیست.

...آتهایی که دم از اقتصاد می‌زنند و زیربنای همه چیز را اقتصاد می‌دانند از باب این که انسان را نمی‌دانند یعنی چه، خیال می‌کنند که انسان هم یک حیوانی است که همان خورد و خوراک است! منتها خورد و خوراک این حیوان با حیوانات دیگر یک فرقی دارد. این چلوکباب می‌خورد؛ او گاه می‌خورد؛ اما هر دو حیوانند. اینهایی که زیربنای همه چیز را اقتصاد می‌دانند اینها انسان را حیوان می‌دانند. حیوان هم همه چیزش فدای اقتصادش است. زیربنای همه چیزش [است] الاغ هم زیربنای همه چیزش اقتصادش است. اینها انسان را نشناختند اصلاً که چه هست.»

مولوی، در خصوص کسانی که انسان را نشناخته‌اند و تعریفی جز «حیوان» از انسان ندارند و تمامی علوم طبیعی، اقتصادی و ... را نیز فقط برای همین «بدن» و رفاه زندگی می‌خواهند، می‌گوید:

این همه، علم بنای آخور است
بهر استبقای گاو و اشتر است
بهر استبقای حیوان چند روز
نام آن کردند این گیجان رموز

آیا شیعه و سنی با هم برادری دارند؟ چرا و چگونه؟ لطفاً تا حد امکان مسئله را باز کنید و توضیح دهید.

ایکس - شبهه - پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: البته که شیعه و سنی با هم برادری دارند. کافیست که امروز اهل تشیع و اهل تسنن به دور از تعصبات غیر منطقی، شعارهای بی‌محتوا و تحریک‌کننده، جوها و اختلاف افکنی‌های دشمنان اسلام و مسلمین، لحظه‌ای با خود خلوت کرده و بیاندیشند که بین خود برادری دارند یا خیر؟ وجوه برادری دینی کدام است که در اینها نیست و اساساً چرا نباید برادری داشته باشند و اگر این برادری را تقویت کنند چه می‌شود و اگر تضعیف شده و سبب افتراق یا حتی درگیری با یک دیگر گردد چه می‌شود و به نفع کیست؟

دو برادر تنی، فقط در نسبت والدین اشتراک دارند و چه بسا در بسیاری از موارد با یک دیگر متفاوت داشته باشند و حتی اختلافات اساسی اعتقادی بین آنها وجود داشته باشد؛ مگر انبیا و اولیایی که نه تنها برادرانشان، بلکه حتی همسر یا فرزندشان درست نقطه مقابل آنها قرار گرفتند کم بودند (مثل حضرت نوح و فرزندش - حضرت لوط و همسرش - حضرت آسیه با همسرش فرعون - حضرت یوسف با برادرانش - امام حسن و امام

جواد علیهما السلام با همسران شان - امام حسن عسکری علیه السلام با برادرش و ...، و مگر در این عصر مشابه آنها را در خانواده های مؤمن کم دیده ایم.

از این رو، همان طور که خداوند متعال به حضرت لوط (ع) فرمود که آن فرزندان از اهل تو نبود، چرا که به کفر و شرک گرویده بود، ملاک «برادری» در اتحاد روحی و اعتقادی می باشد که جهت دهنده در مواضع (اخلاق)، تدوین و تبیین کننده ی خط مشی زندگی است و ترسیم کننده ساختار فردی و اجتماعی می باشد. از این رو خداوند متعال در کلام وحی فرمود که مؤمنین همه با هم برادرند، هر چند که ممکن است اختلافاتی بین آنها باشد و باید نسبت به مرتفع نمودن آنها و اصلاح بین خود اقدام نمایند تا قابلیت و ظرفیت بهره مندی از رحمت الهی در آنها افزایش یابد:

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» (الحجرات، 10)

ترجمه: در حقیقت مؤمنان با هم برادرند پس میان برادرانتان را سازش دهید و از خدا پروا بدارید امید که مورد رحمت قرار بگیرید.

شیعه و سنی، هر دو معتقد به «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» هستند، یعنی به یک مبدأ و معاد معتقد می باشند؛ یعنی جهان بینی توحیدی واحدی دارند - هر دو به «اشهد ان لا إله الا الله» و «اشهد انّ محمد رسول الله» اعتقاد و ایمان دارند؛ هر دو معتقدند که رسول الله صلوات الله علیه و آله «خاتم النبیین و المرسلین» می باشد و کتاب آسمانی او «قرآن کریم» است که بین شیعه و سنی یکیست. هر دو کعبه معظمه را قبله می دانند و هر دو در آیین های عبادی و خطوط اصلی زندگی یک روش دارند و باید ها و نبایدهای (احکام) آنان در بسیاری از کلیات و حتی جزئیات یکی است. آیا این همه، برای برادری کافی نیست؟

اختلاف:

ممکن است بگویند که خیر، بلکه ما در مسئله «ولایت و امامت»، با یک دیگر اختلاف داریم. خُب داشته باشیم، مگر همه شیعیان از ولایت و امامت درک و شناخت واحدی دارند و مگر در عمل همه در یک حدّ «ولایی» هستند؟ یا مگر اهل سنت همه عالم و مجتهد و فقیه و حکیم هستند و مگر همه آنها در مسئله «ولایت و امامت» یک نظر دارند؟

مشکل اساسی این است که نه ما (منظور عموم است و نه خواص و نوادر) تشیع را درست شناخته ایم و نه آنها تسنن را درست شناخته اند.

عوام (یا عموم) شیعه گمان می کنند که هر کس نامش سنی شد، لابد با امیرالمؤمنین علی علیه السلام، سیده النساء العالمین فاطمه زهراء علیها السلام، امام حسن، امام حسین و سایر ائمه اطهار علیهم السلام مخالفت و دشمنی

دارد! در حالی که نه در منابع و کتب معتبرشان چنین است و نه در اذهان عمومی مردمشان، و البته خواص دشمن در میان شیعه و سنی همیشه و همه جا بوده و هستند و خواهند بود. بالاخره آنان نیز چون ما حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام را اولین مسلمان و آخرین خلیفه‌المسلمین می‌دانند. پس اگر هر دو فکر کنیم، متوجه می‌شویم که بالاخره پس از تفرقی، مجدداً در یک نقطه با هم متحد شدیم. امروز نیز مگر میلیون‌ها مسلمان در سرتاسر جهان، در افریقا، کشورهای عربی و حتی امریکا و اروپا، پیرو و حامی «ولایت فقیه» هستند، عاشق امام خمینی (ره) و امام خامنه‌ای بوده و هستند، اکثر اهل سنت نیستند؟! و مگر مسلمانان فلسطین، لبنان، غزه، افغانستان، عراق و سوریه همه شیعه هستند که ما این چنین از حقوق آنان دفاع می‌کنیم و برای این مواضع اسلامی و به حق خود، زحمات و فشارهای بسیاری را متحمل می‌گردیم؟ این همان وحدت و برادری حول محور اعتقادی واحد است که دشمن را هراسناک نموده است.

وهابیت:

البته همان‌طور که بیان شد، اختلافات شناختی بسیاری بین همه مذاهب و شاخه‌ها در یک مذهب واحد و پیروان هر یک از آنان وجود دارد و حتی در احکام تفاوت‌هایی وجود دارد، مثلاً بنا بر فقه شافعی، ازدواج با دختر حنفی مجاز نیست، اما دلیل نمی‌شود که وحدت و برادری از بین برود. منتهی دقت داشته باشیم که «وهابیت» اساساً نه شیعه است و نه سنی، بلکه یک سازمان تأسیس شده توسط انگلیس و فراماسون است که اکنون نیز در خدمت آنها به مرکزیت صهیونیسم بین‌الملل و امریکاست و بازوی اجرایی کفر ابلیسی در تشدید اختلاف و شکاف بین همه مسلمانان و از جمله شیعه و سنی شده است. وهابیت، به رغم آن که از بدو پیدایش تاکنون تعداد بیشتری از مسلمانان اهل سنت را نسبت به اهل تشیع، قتل عام، نسل‌کشی و ترور کرده است، خود را از اهل سنت و آنان را از خود می‌خواند و متأسفانه بسیاری از اذهان عمومی اهل سنت نیز دانسته و نادانسته این معنا را قبول کرده‌اند. مگر می‌توان گفت: معاویه، یزید، حجاج بن یوسف، هارون، مأمون و کلاً حکام و عوامل بنی امیه و بنی العباس اهل تسنن بوده‌اند و یا رضا و محمد رضا پهلوی اهل تشیع بوده‌اند؟! اهل سنت و اهل شیعه، اگر می‌خواهند مؤمن، متقی، بصیر و عاقبت به خیر باشند، نه تنها باید مؤمن و عامل به اصیل‌ترین منابع اسلامی که همان «قرآن کریم» و «سیره نبوی» است باشند، بلکه باید دقت کنند که هیچ‌گاه از امامان مذاهب یا در واقع مراجع خود سبقت نگیرند. افتخار امام اعظم، ابوحنیفه تحصیل نزد امام صادق علیه‌السلام بود - امام شافعی در قصیده‌ای بلند و زیبا اظهار می‌دارد که اگر حبّ علی و آل علی (علیهم‌السلام)، رافضی بودن است، من خود اول رافضی هستم. امامان چهار مذهب نیز فقیه و مجتهد بودند و فقهی تدوین کرده‌اند.

پس، باید برادری را حفظ کنیم - برادری را تقویت کنیم - اختلافات را اصلاح کنیم و مقابل دشمن واحد که همان اسکتبار، کفر و ظلم جهانی است «وحدت» کنیم، نه این که به تحریک آنها مقابل یک دیگر صف آرایی نماییم.

امام خمینی (ره):

«اسلام اقلیت‌های مذهبی را در مملکت ما محترم می‌شمرد. و همین طور در اسلام، بین شیعه و سنی ابدأً تفرقه نیست؛ بین شیعه و سنی نباید تفرقه باشد. باید وحدت کلمه را حفظ کنید. ائمه‌ی اطهار ما سفارش کردند به ما که بپیوندید با هم؛ و با هم اجتماعمان را حفظ کنیم. **و کسی که این اجتماع را بخواهد که به هم بزند، یا جاهل است و یا مغرض.** و نباید به این حرف‌ها گوش بکنند.

برادران سنی ما نباید به یک تبلیغاتی که از طرف دشمنان اسلام می‌شود ترتیب اثر بدهند. **ما با آنها برادر هستیم، آنها با ما برادر هستند.** این مملکت مال هم **ه** ماست، مال هم **ه** ما. مال اقلیت‌های مذهبی، مال مذهبیون ما، مال برادران اهل سنت ما. همه‌ی ما با هم هستیم.»

«امیدواریم که خداوند ما را تأیید کند برای اینکه اسلام را آنطور که هست، در خارج محقق کنیم تا اینکه همه بدانند که اسلام برای همه است؛ و برادرهای سنی ما بدانند که تبلیغاتی که می‌شود که ما با آنها چه هستیم، صحیح نیست. هم **ه** ما برادریم، حقوق همه محفوظ است؛ همه مساوی هستیم.»

امام خامنه‌ای:

«دشمن می‌خواهد با این کار، آتش نزاع‌های شیعه و سنی را تقویت کند؛ لیکن جامعه‌ی بزرگ شیعی، خانواده‌ی بزرگ پیروان اهل بیت نشان دادند که فریب این بازی را نمی‌خورند. برادران اهل سنت هم در بسیاری از نقاط این کار را محکوم کردند (اشاره به نیش قبرها، اهانت به حرم‌ها، بیرون کشیدن جسد‌ها و نیز سایر رفتارهای وهابی، تکفیری و سلفی)؛ آنها هم آگاهی و بینش خود را نشان دادند. این باید ادامه پیدا کند.» 1392/2/16

«مسئله‌ی غدیر برای ما شیعیان پایه‌ی عقیده‌ی شیعی است. ما معتقدیم که بعد از وجود مقدس نبی مکرم اسلام (صلی الله و علیه و اله و سلم) امام به‌حق برای امت اسلامی، امیرالمؤمنین بود؛ این، پایه و مایه‌ی اصلی عقیده‌ی شیعه است. معلوم است که **برادران اهل سنت ما**، این عقیده را قبول ندارند؛ جور دیگری نظر می‌دهند، جور دیگری فکر می‌کنند؛ این شاخص وجود دارد. لکن همین قضیه‌ی غدیر در یک نقطه وسیله و مایه‌ی اجتماع امت اسلامی است و او شخصیت امیرالمؤمنین است. درباره‌ی شخصیت و عظمت این انسان بزرگ و والا بین مسلمین اختلافی نیست.» (1387/9/27)

این ماجرای «وعده‌ی آب و برق مجانی» چیست؟ می‌گویید: چرا به ما وعده‌های الکی داده‌اند؟ لطفاً کاملاً توضیح دهید، نسل جدید نمی‌داند موضوع چیست؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات : ابتدا به سه نکته‌ی مهم برای تمامی سؤالات و شبهات اینگونه دقت فرمایید:

یک - یکی از صفات رفتاری ضد انقلاب و هم چنین فرصت طلبان این است که هیچ گاه لشکر اسلام را یاری نمی‌کنند، اگر شکست خورد، به دشمنان می‌گویند: شاهدید که ما نه تنها با اینها نبودیم و همراهی نکردیم، بلکه مخالف هم بودیم. اما اگر پیروز شد، سریع می‌آیند و می‌گویند ما نقش آفرین بودیم و سهم خود را از غنیمت می‌خواهند!؛ حتی بیشتر از کسانی که در میدان بودند!

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ وَلَئِن جَاء نَصْرٌ مِّن رَّبِّكَ لَيَقُولَنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ أَوْلَىٰ آلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ» (العنكبوت، 10)

- و از میان مردم کسانی‌اند که می‌گویند به خدا ایمان آورده‌ایم و چون در [راه] خدا آزار کشند آزمایش مردم را مانند عذاب خدا قرار می‌دهند (از رب النوع بیش از خدا می‌ترسند و جلب رضایت او را مهم‌تر از جلب رضایت الهی میدانند) و اگر از جانب پروردگارت پیروزی رسد حتماً خواهند گفت ما با شما بودیم آیا خدا به آنچه در دل‌های جهانیان است داناتر نیست.

این عده از فرصت طلبان، منافق صفت هستند؛ در ضرب المثل می‌گویند: «می‌خواهند هم از آخور بخورند و هم از توبره». اگر مؤمنین پیروز شوند، می‌گویند ما با شما بودیم پس سهم ما را بدهید و اگر کفار پیروز شوند، می‌گویند: ما با شما بودیم، پس چیزی به ما بدهید:

«الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ بِكُمْ فَإِن كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِّنَ اللَّهِ قَالُوا أَلَمْ نَكُن مَّعَكُمْ وَإِن كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوا أَلَمْ نَسْتَحِذْ عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعُكُم مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَن يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» (النساء، 141)

- همانان که مترصد شمایند پس اگر از جانب خدا به شما فتوحی برسد می‌گویند مگر ما با شما نبودیم و اگر برای کافران نصیبی باشد می‌گویند مگر ما بر شما تسلط نداشتیم و شما را از [ورود در جمع] مؤمنان باز نمی‌داشتیم پس خداوند روز قیامت میان شما داوری می‌کند و خداوند هرگز بر [زیان] مؤمنان برای کافران راه [تسلطی] قرار نداده است.

دو - خصلت دوم، دروغ، تحریف، خلط مبحث، شایعه‌پراکنی، جوّسازی ... و خلاصه ضد تبلیغ در جنگ روانی است.

سه - خصلت سوم یا تاکتیک آنها [چنان چه یک دستور العمل رسمی است]، تکرار مکرر دروغ سابق است، هر چند که بارها و بارها برملا شده باشد و یا پاسخ آن داده شده و روشن باشد. آنها می‌دانند که وقتی دروغی گفته یا شبهه‌ای را رایج می‌کنند، یک عده در یک زمان خاص مخاطب پاسخ آن قرار می‌گیرند، لذا از یک سو عده‌ی بسیاری پاسخ را نمی‌شنوند و از سوی دیگر، نسل تغییر می‌یابد. لذا همان سخن را برای نسل جدید مجدد تکرار می‌کنند و هم چنان ادامه می‌دهند.

و اما ماجرای آب و برق مجانی:

الف - «آب و برق مجانی»، شعار و لایحه دولت موقت بود. این شعار را ابتدا «امیر عباس انتظام»، سخنگوی دولت موقت مطرح کرد.

شایع کردند که این بخشی از سخنان حضرت امام (ره) در بهشت زهرا (ع) بوده است، بعداً حذف کرده‌اند(!؟) واقعاً چه سخن سست و بی‌پایه‌ای می‌گویند! گویی هیچ کس در تمامی جهان آن سخنان را ضبط نکرده بود و صوت و فیلم‌اش فقط دست یک عده بود و آنها هم حذف کرده‌اند.

ب - حضرت امام خمینی (ره) از همان ابتدای نهضت خود در سال 1342، در آغاز انقلاب، بلافاصله پس از پیروزی انقلاب اسلامی و در طی حیات خود، به شدت مراقب بودند که به این انقلاب اسلامی مردم، صبغه و هدف مادی ندهند تا سبب انحراف و مصادره‌ی آن گردد. لذا همیشه تأکید کردند که مردم برای آب و نان و خریزه قیام نکرده‌اند.

از این رو پس از اظهارات سخنگوی دولت وقت، و ایجاد جوّ و جریان در تغییر نگاه مردم، امام سریعاً موضع‌گیری کردند.

امیر انتظام در 8 اسفند 1357 اظهار داشت که آب و برق مجانی می‌شود؛ حضرت امام در 9 اسفند تأکید کردند که این برای قشر محروم، مستضعف و زیان دیده است، نه همه‌ی کشور و همه‌ی مردم. ایشان در پیام 14 ماده‌ای خود در 9 اسفند، خطاب به مردم فرمودند:

«من به دولت راجع به مجانی کردن آب و برق و بعضی چیزهای دیگر فعلاً برای طبقات کم بضاعتی که در اثر تبعیضات خاتمان برانداز رژیم شاهنشاهی دچار محرومیت شده‌اند و با برپایی حکومت اسلامی به امید خدا این محرومیت‌ها برطرف خواهد شد. سفارش اکید نمودم که عمل خواهد شد.» (صحیفه امام، ج 6، ص 262)

جوسازی شدید شده بود، سعی داشتند اذهان و اهداف مردم را از معنویت اعتقادی به مادیت رفاهی صرف بکشانند، لذا حضرت امام (ره) به فاصله یک روز از پیام قبلی، دوباره به این مسئله اشاره نموده و فرمودند: «ما علاوه بر این که زندگی مادی شما را می‌خواهیم مرفه بشود، زندگی معنوی شما را هم می‌خواهیم مرفه باشد. شما به معنویات احتیاج دارید. معنویات ما را بردند این‌ها. دلخوش نباشید که مسکن فقط می‌سازیم، آب و برق را بجانی می‌کنیم برای طبقه مستمند، اتوبوس را بجانی می‌کنیم برای طبقه مستمند، دلخوش به این مقدار نباشید. معنویات شما را، روحیات شما را عظمت می‌دهیم؛ شما را به مقام انسانیت می‌رسانیم.» (صحیفه امام، ج 6، ص 273)»

کاملاً مشهود است که حضرت امام (ره) در آن شرایط و آن جو، بر چه محورهایی تکیه نمودند؟ محور اول آن که «زندگی و رفاه مادی» نیز مورد نظر است - محور دوم آن که «معنویت به یغما رفته»، اهمیت بیشتری از آب و برق دارد - محور سوم این که اگر قرار باشد چیزی رایگان باشد، برای طبقه مستمند است - و مجدد تأکید بر این که عظمت روحی و ارتقای مقام انسانی هدف است.

با توجه به تشدید جوهای ضد و نقیض، حضرت امام خمینی (ره)، درست یک روز بعد، یعنی 11 اسفند، مجدداً به این موضوع اشاره نموده و فرمودند:

«هر چه زودتر باید مشکل مسکن برای بی‌خانمان‌ها و فقرای ایران حل گردد؛ و برای هر خانواده، مسکن مورد نیازشان تأمین شود، آب و برق برای فقرا و بی‌بضاعت‌ها باید بجانی گردد. به نظر من بیشتر انقلابیون واقعی؛ یعنی آنها که نیروی عظیم و کوبنده این انقلاب بودند، مردم غیر مرفه بودند؛ کسانی که بیشترین کشته‌ها را دادند و با نیروی ایمان واقعی و اعتقاد راسخ؛ باعث پیروزی انقلاب شدند همان کسانی بودند که به هیچ وجه اشرافی و مرفه نبودند و از طبقه پابرنه بودند.» (صحیفه امام، ج 6، ص 297)»

نتایج:

- ۱ - انقلاب اسلامی از سال 1342 رسماً آغاز شد، از سال 1355 روند اوج و همگانی به خود گرفت و در بهمن 1357 به پیروزی رسید، اما این شعارها همه بعد از اسفند 1357 مطرح شد، پس به مردم برای آب و برق بجانی وعده داده نشده بود و مردم نیز برای اینها قیام و انقلاب نکردند.
- ۲ - حضرت امام خمینی (ره) هیچ‌گاه در سخنرانی بهشت زهراء نفرمودند که آب و برق بجانی می‌شود.
- ۳ - ایشان هیچ‌گاه وعده ندادند که باید برای همه بجانی شود، بلکه قشر مستضعف باید مورد توجه و رعایت قرار گیرند.
- ۴ - البته لازم و واجب است که نوجوانان و جوانان این مملکت، تاریخ معاصر و حتی گذشته خود را به خوبی مطالعه کنند و بدانند که همین وضعیت آب و برق، به ویژه در شهرستان‌های کوچک و روستاها چگونه بود؟! چقدر آب و برق و حمام و جاده و مدرسه و ...، به مناطق ضعیف اختصاص یافت؟

۵ - در همان ایام، یکی معضلات جامعه 35 میلیونی، پر کردن استخرهای خانگی، شستشوی خودرو، دیوار، آبیاری باغ و باغچه، شستن دیوارهای بیرونی ساختمان، رها کردن آب در خیابان (گاه به عمد)، آن هم از آب آشامیدنی مردم توسط قشر مرفه، و نیز لوسترها و چلچراغ‌های خانه‌ها، ویلاها، کاخ‌ها و قصرهای مرفهین بی درد بود که مکرر تذکر داده می‌شد و حضرت امام (ره) در پاسخ استفتاء در مورد مصرف آب و برق فرمودند: «زیاده روی به نحو غیر متعارف حرام است و چنانچه موجب اتلاف و ضرر باشد موجب ضمان است.» (استفتائات، ج 2، ص 622)

آیا آن جمله را شنیدند و این فتوا را نشنیدند!؟

۶ - نه امام، نه مردمی که انقلاب کردند، نه مردمی که اکنون انقلاب را حفظ کرده و اعتلا می‌دهند، نه شهدا در زمان حیات و مجاهدت‌شان و نه کسانی که برای انقلاب، نظام جمهوری اسلامی ایران و کشور اسلامی زحمت کشیدند، تلاش و جهاد کردند، شهید دادند، ایستادگی کردند و صدمات بسیاری را متحمل شدند، هیچ وعده‌ای به منفعت جویان، مدعیان، سهم‌خواهان، مخالفان، دل‌بستگان به اجانب و ... نداده‌اند.

۷ - حضرت امام خمینی (ره)، سخنان، بیانات، رهنمودها و دستورالعمل‌های بسیاری داشتند، چه در باب ایمان و تقوا، چه در مورد انقلاب و نظام جمهوری اسلامی ایران، چه در مبحث ولایت و ولایت فقیه، چه در خصوص ضرورت ایستادگی و مقابله با دشمنان، چه در عرصه رشد علمی و اقتصادی و رهایی از وابستگی، چه در اهمیت امر به معروف و نهی از منکر و چه در مورد دشمن‌شناسی و مراقبت در فریب نخوردن از امریکا، انگلیس و اسراییل و اذتاب بین‌المللی یا مزدوران داخلی آنها و ... - آیا هیچ کدام را نشنیده‌اند و فقط «بجانی شدن آب و برق» را شنیده و اکنون مطالبه می‌کنند!؟

۸ - خداوند متعال با آن عظمت و کبریایی، وعده‌های بسیاری داده است، اما فرمود:

«وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى * وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَى» (التَّجْم، 39 و 40)

ترجمه: و اینکه برای انسان جز حاصل تلاش او نیست * و [نتیجه] کوشش او به زودی دیده خواهد شد.

یعنی کسی حق ندارد، بی‌تحرك، بی‌تفاوت، بی‌بصیرت، بی‌زحمت، بی‌تلاش و جهاد، بی‌مبارزه و استقامت و ...، برود به دنبال منافع خودش و بعد مرتب نق بزند که پس خدایا مگر وعده نداده بودی، پس چه شد؟

آری، باید وضعیت اقتصادی خوب و عالی شود - باید رشد و رفاه اقتصادی حاصل گردد - باید وابستگی به اقتصاد خارجی قطع یا کم شود - باید مسکن مردم به راحتی تأمین شود - باید قشر

مستضعف، محروم و صدمه دیده، مورد حمایت بیشتر قرار گیرند و خیلی بایدهای دیگر؛ و البته با توجه دائم و مستمر و جدی به این نکته‌ی مهم که همه اینها وسیله هستند، برای رشد و ارتقای روحی، معنوی، ایمانی و تقوا و در نهایت سعادت دنیا و آخرت؛ نه این که خودشان هدف باشند. بدیهی است اگر مردم به اوامر الهی توجه کنند و بدان عمل نمایند، وعده‌ها نیز محقق می‌گردد. **پس**، اجازه ندادیم و شما (نسل جدید) نیز اجازه ندهید که کسانی که هرگز با این انقلاب و با این مردم نبودند، بدون کمترین هزینه و زحمتی، ادعای سهم و میراث بکنند و معترض شود که «پس آب و برق مجانی چه شد؟ چرا وعده الکی داده‌اند؟».

نه کسی به آنها وعده داده است - نه آنها برای تحقق وعده‌ها کاری کرده‌اند و نه اصلاً هدف‌شان از این شعارها، آب و برق مجانی است. اغلب کسانی که نق می‌زنند، ماشاء الله آن قدر از قیل این انقلاب و ایستادگی و مجاهدت مردم خورده‌اند که قبوض آب و برق یک محله را نیز می‌توانند پرداخت کنند. منتهی کارشان همین ضد تبلیغ و جنگ روانی است، نه یک کلمه شنیدند و نه یک کار درستی کردند، و حالا مرتب می‌گویند: «پس آب و برق مجانی چه شد؟!»

کتاب الکترونیک
زمستان ۱۳۹۲
(بهمن)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه)
www.x-shobhe.ir www.x-shobhe.com

اعتقادی

اعتقادی - بهمن 1392

● چرا هیچ نشانه‌ی مستقیمی از وجود خدا نیست؟ چرا پرسیدن در مورد خدا وجودش حرام است؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: اجازه فرمایید پاسخ سؤال دوم را ابتدا ایفاد نمایم:

الف - پرسیدن در مورد خداوند متعال و وجودش، نه تنها حرام نیست، بلکه کاملاً واجب عینی است. یعنی همگان باید بیاندیشند، بیاموزند، سؤال کنند، بدانند و بشناسند.

مگر می‌شود از سویی گفته شود که «اصول دین تحقیقی است و تقلید در آن جایز نمی‌باشد» و از سوی دیگر گفته شود: سؤال در مورد خداوند متعال و وجودش حرام است؟! مگر می‌شود از سویی بیان شود که اسلام دین عقل و علم است و از سوی دیگر دعوت به پرستش معبودی مجهول و ناشناخته نماید؟! چگونه ممکن است بدون تحقیق و سؤال، در عرصه‌ی هستی‌شناسی، خداشناسی و توحید قدم گذاشت و موحد شد؟!

آن چه گفته شده در پیاپی نباشید، تحقیق و تفحص در مورد «چیستی ذات حق تعالی» می‌باشد، چرا که این تحقیق نتیجه‌ای ندارد (توضیح داده خواهد شد) و آن چه حرام شده است نیز تعریف و توصیف‌های متفاوت (بر اساس وهم، خیال، تصور و گمان) در خصوص ذات مقدس خداوند سبحان است. چرا که هر توصیفی، محدود کننده‌ی اوست و او نیز از هر گونه توصیفی در مورد ذاتش منزّه (سبحان) است: «سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ - خداوند منزّه است از آن چه به وصف می‌آورد».

توضیح: دقت شود که نه تنها ذات حق تعالی، بلکه هیچ ذاتی قابل شناخت نمی‌باشد (حتی ذات خودتان برای خودتان یا حتی ذات یک پشه)؛ بلکه همه چیز با نشانه‌ها شناخته و معرفی می‌شوند. (لینک)

ب - هر چه که در عالم هست، از سویی خودش با نشانه‌هایش شناخته می‌شود و از سویی دیگر، نشانه مستقیم وجود خداوند متعال است، پس چرا گمان نمایم نشانه‌ی مستقیمی از وجود خدا نیست؟ لذا هر آن چه هست، اسم و نشانه اوست، یا به تعبیری: هر موجودی و ذره‌ای، خودش اسم‌الله و آیت الله می‌باشد که او را نشان می‌دهد.

موجودی در این عالم دیده و شناخته نمی‌شود، مگر آن که با بودنش نشان از «حیات، علم، زیبایی، حکمت، قدرت و ...» در نظام خلقت باشد و چون نه هیچ موجودی خودش خالق خودش بوده و نه دیگران او را خلق کرده‌اند، همه نشانه‌های «او = هو» هستند. هویی که «هو الحیّ القیوم» است، «هو الخالق الباری» است، «هو العظیم الحکیم» می‌باشد و به طور کلّ تمامی اسما و نشانه‌های حسن و کمال در عالم هستی، اسم‌های او هستند و او را نشان می‌دهند، لذا فرمود:

«قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ وَلَا تَجْهَرُوا بِصَلَاتِكُمْ وَلَا تَخَافُتُمْ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا» (الإسراء، 110)

ترجمه: بگو: الله را بخوانید یا رحمان را بخوانید، هر کدام را خواندید بهترین نام‌ها برای اوست، و نمازت را زیاد بلند یا خیلی آهسته نخوان و میان آن دو راهی معتدل بگیر.

ج - خداوند متعال در آیات بسیاری امر نموده است که ای بنده‌ی من، به زمین و آسمان و هر چه در آنها هست، مکرر نگاه کن و در آنها دقت، تأمل، تفکر، تدبر و تعقل نما، تا مرا بهتر و بیشتر بشناسی، چرا که همه «اسم‌ها و نشانه‌های» من هستند. فرمود: همین که موت و حیات را می‌بینی، عقل و قلبت گواهی خواهند داد که زنده کنند و میراننده‌ای وجود دارد و همین که تمام عالم هستی را یکپارچه، متصل، مرتبط، علیمانه، حکیمانه و منظم می‌بینی، دال بر وجود من است:

«الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيُبْلِغَكُمْ أَحْسَنَ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَفُورُ * الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَّا تَرَىٰ فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِن تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَىٰ مِن فُطُورٍ * ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ» (الملك، 2 تا 4)

ترجمه: همان (خدا و خالق) که مرگ و زندگی را بیافرید تا شما را بیازماید که کدامتان به عمل نیکوتر است، و او شکست ناپذیر آمرزنده است * همان که هفت آسمان را طبقه‌هایی (روی هم) آفرید، هرگز در آفرینش خدای رحمان (از نظر زیبایی، استواری و اتقان صنع) تفاوت و ناهمگونی نمی‌بینی، پس بار دیگر بنگر آیا (در خلق اشیا) هیچ خلل و شکاف (و خلاف حکمت) می‌بینی * سپس بار دیگر (به جهان هستی) نگاه کن که چشم (دلت) خوار و وامانده (از درك نقص و خللی در خلقت) به سوی تو بازمی‌گردد.

انسان - اسم اعظم (برترین نشانه):

امیرالمؤمنین امام علی علیه‌السلام: «أَتَزَعُمُ أَنَّكَ جِرْمٌ صَغِيرٌ * وَفِيكَ انْطَوَى الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ»

ترجمه: یا گمان می‌بری که تو واقعاً یک جرم کوچک هستی؟ در حالی که جهان اکبر در تو پیچیده شده است.

انسان خود بزرگ‌ترین و جامع‌ترین و مستقیم‌ترین نشانه‌ی خداست. چرا که هر چه در کائنات و عالم هستی وجود دارد، در انسان نیز وجود دارد. از جمادی که پایین‌ترین مرحله حیات مادی است تا ملکوت. از اسفل السافلین مراتب وجود، تا اعلیٰ علیین.

از این رو انسان خودش بهترین کتاب هستی‌شناسی و خداشناسی می‌باشد، لذا پیامبر عظیم‌الشان اسلام، حضرت محمد مصطفی صلوات الله علیه و آله و نیز امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» یعنی: آن کسی که خود را شناخت، قطعاً خدا را شناخت.

انسان، سراسر آیه، نشانه و اسم مستقیم خداوند متعال می‌باشد و هر چه انسان کامل‌تر گردد، بیشتر تجلی حق تعالی گردیده و نشانه‌ی بزرگ‌تری از او می‌شود و در نهایت «انسان کامل»، که خلیفه‌الله است، خودش «**اسم اعظم - بزرگ‌ترین نشانه**» می‌باشد. از این رو امام صادق علیه‌السلام در خصوص آیه «**فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى** - بهترین اسم‌ها (نشانه‌ها) برای اوست» فرمودند:

«**حَسْبُ وَاللَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى الَّتِي لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا**»

ترجمه: والله (قسم جلاله) ما هستیم اسم‌ها (نشانه‌ها) ی نیکوی او، که از بندگان هیچ عملی پذیرفته نمی‌شود جز به شناخت ما.

توضیح: بیان شد که حق تعالی به نشانه‌هایش شناخته می‌شود (اساساً ذات به نشانه‌ها یا همان اسم‌ها شناخته می‌شود)، پس کسی که نشانه‌ها را نشناخته، او را هم نشناخته است و مبرهن است عمل و عبادت کسی که او را نشناسد مقبول نخواهد بود.

پس، هم پرسیدن در مورد حق تعالی نه تنها نیکو، بلکه واجب است و هم نشانه‌های مستقیم او وجود دارند، وگرنه شناخت ممکن نبود و او شناخته نمی‌شد.

● چرا می‌گوییم: «خدایا ما را به راه راست هدایت کن»؟ مگر خدا به ما اختیار نداده تا خود مسیر هدایت را طی کنیم
پس نقش خدا در هدایت ما چیست؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات : سؤال «نقش خدا در هدایت ما چیست؟ مثل این که پرسند: نقش خدا در خلقت ما چیست؟ پس نه کسی در خلقت ما نقش «قائم به خود و بی‌واسطه» دارد و نه کسی در ربوبیت ما و نه کسی در هدایت ما نقشی «قائم به خود و بی‌واسطه» دارد، چه رسد به خودمان. مگر می‌شود که انسان چون اختیار دارد، خودش هدایت‌کننده‌ی خودش باشد؟!»

خداوند متعال اختیار داده است تا مسیر هدایت تبیین و وضع شده به امر او را انتخاب کنیم و در طی مسیر بحول و قوه‌ی خودش بکوشیم، اما اختیار نداده است که ما «صراط مستقیم» را تبیین کنیم و خودمان هدایت کننده‌ی خویش باشیم. اگر ما هدایت شده بودیم (که بتوانیم خود را هدایت کنیم) که دیگر نیازی به هدایت شدن نداشتیم.

الف - معنای «اختیار» این نیست که خداوند متعال ولایت و سرپرستی خود را از انسان سلب نموده است.

اساساً انسان نمی‌تواند بی‌ولایت باشد. (لینک مبحث)

ب - معنای «اختیار» این نیست که خداوند متعال انسان را غنی محض نموده است و دیگر به هیچ چیزی و از جمله هدایت به سوی رشد و کمال و بالتبع هدایتگر احتیاجی ندارد. انسان همیشه محتاج و فقیر و نیازمند است و بدیهی است که نیاز فقیر، به غنی است و نه سایر فقراء - غنی نیز فقط خداوند متعال است؛ چنان چه فرمود: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» (فاطر، 15)

ترجمه: ای مردم، همه شما به خدا نیازمندید و خداست که بی‌نیاز و ستوده صفات و افعال است.

ج - معنای «اختیار» این نیست که انسان «علیم» شده است و دیگر نیازی به راهنمایی و هدایت که مستلزم علم به همه عالم است ندارد. ما در ساده‌ترین امور خود، نیازمند به معلم، مربی، هدایت و هدایت کننده هستیم. برای پیمودن چند کیلومتر راه، نیازمند به جاده، وسیله نقلیه، قوانین، آیات و نشانه‌ها (علائم راهنمایی و رانندگی)، نقش دیگران و تعاون هستیم، چطور ممکن است که در پیمودن صراط مستقیم، بی‌نیاز باشیم؟! بشر چه می‌داند؟ هنوز خودش را هم نشناخته است، چه رسد به محیطش و چه رسد به عالم هستی و حقایق پنهان و آشکار آن. بشر هنوز نمی‌تواند این ذهن هرزه‌گرد خود را کاملاً در اختیار و کنترل خودش بگیرد - نمی‌تواند بر نفس و قوای خود کاملاً مسلط گردد و حتی اغلب نمی‌داند که چه قوایی دارد و چگونه باید بر مملکت وجود خویش حکومت کند و این قوا را در راه کمال و رشد به کار گیرد؟ حال چون فقط در برخی موارد اختیار دارد، نیازی به هدایت و هدایت‌گر نداشته باشد؟

د - معنای «اختیار» این نیست که انسان خالق، مالک الملک، ربّ و رازق عالم وجود شده است و ولایت و اختیار و حکومت همه چیز و تمامی اسباب هدایت را در اختیار دارد. بر خودش هم مالک نیست، چه رسد به دیگران و سایر مخلوقات، در حالی که همه‌ی عوالم وجود در حرکت انسان نقش‌آفرین و مؤثر هستند.

ه - ندیدیم بسیار اتفاق می‌افتد که انسان با عقل خود کاری را خوب و مفید تشخیص می‌دهد، به دین و شریعت هم که ارجاع می‌دهد منعی نمی‌بیند، لذا اقدام می‌کند، توکل و دعا را نیز ضمیمه می‌کند، اما هر چه تلاش می‌کند، به جایی نمی‌رسد و آن کار محقق نمی‌گردد و بعدها می‌فهمد که اتفاقاً صلاحش نیز در همین بود؟ و

یا آن که با عقل و ذهن خودش متوجه موضوع، عوامل یا شرایطی نشده است، در آن جهت نیز اقدام خاصی نکرده است، اما شرایطی برایش پیش می‌آید که موفقیت و رشدش در آن بوده است؟ پس هدایت و همه عوامل هدایت که دست خود او نیست.

و - پس «اختیار» یعنی: ای بشر به تو در برخی از موارد اختیار دادم که انتخاب کنی. نه این که مالکیت، حاکمیت، ولایت و همه عالم را به تو واگذار کردم.

برای رشد تو، عوامل و اسباب لازم را در وجود خودت و عالم هستی مهیا نمودم. به تو عقل و فطرت و وجدان دادم، شعور و منطق دادم، خوبی و بدی را به تو الهام کردم، رسولان و امامان را نیز برای هدایت و رهبری تو گسیل نمودم، کتاب و قانون و بایدها و نبایدها را نیز وضع و ابلاغ کردم، صراط مستقیم را پیش رویت قرار دادم ... و البته هشدار دادم که در کنار این جاده، از سنگلاخ گرفته تا دره و پرتگاه نیز وجود دارد. در ضمن تو را در انتخاب صراط مستقیم و چگونه سالم پیمودن آن مجبور نکردم و به تو اختیار انتخاب دادم که صراط مستقیم را پیمایی یا خودت را مهلکه بیاندازی و این اختیار نیز لازمه رشد تو می‌باشد. حالا انتخاب با خودت. راه رشد روشن است، راه ضلالت و هلاکت نیز روشن است و در انتخاب یکی از این دو اختیار داری «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ».

ز - پس انسان اختیار دارد که برای خود راه انتخاب کند و در طی مسیر این راه، معلم، مربی، هدایت‌گر و «ولی» انتخاب کند، لذا کسی که صراط مستقیم را انتخاب کرد، از آن مربی (رب) و علیم (معلم) و هدایت کننده (هادی) و حفاظت کننده (حفیظ) و نگهدارنده (قیوم) و ... می‌خواهد که او را در این مسیر هدایت نماید.

این خواست، لفظ نیست، بلکه قصد و عزم قلبی است که در قالب لفظ نیز بیان می‌شود: «**اهدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ**»، یعنی هدایت به سوی خودش را از خود او می‌خواهد که خالق، مالک و رب العالمین است. بله، خداوند مَنان به ما اختیار داده است که هدایت شدن در صراط مستقیم را از او بخواهیم یا نخواهیم.

● پس از توحید، از کجا بدانیم که فقط دین اسلام بر حق است و از طرف خداوند متعال می‌باشد و مابقی چه مسیحیت و چه بودیسم بر حق نیستند؟

ایکس - شبهه - پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: همیشه هنگام بروز یک سؤال یا شبهه به ذهن (در

هر موردی که باشد، حتی علوم طبیعی مثل ریاضی و فیزیک و ...)، ابتدا سعی نمایید مباحث مطروحه در متن سؤال را از یک دیگر تفکیک نمایید، تا اولاً ذهن دچار خلط مبحث نگردد و ثانیاً به پاسخ برسد.

الف - یک موقع سؤال این است که از کجا بدانیم که کدام دین یا مکتبی بر حق است؟ بدیهی است که در اینجا پاسخ این نیست که «بروید همه ادیان و مکاتب موجود را بررسی کنید و با یک دیگر مقایسه کنید و بدانید کدام بر حق است؟ - که البته هر روز در جهان غرب مکتبی تولید می شود»، بلکه پاسخ این است که به قول امیرالمؤمنین علیه السلام «شما اول حق را بشناسید، آن را که شناختید، اهلش را نیز خواهید شناخت».

پس باید، ابتدا حق و حقیقت عالم هستی را شناخت و سپس دعوت و معارف ادیان و مکاتب را به آن تطبیق داد و با قوهی عقل نتیجه عقلانی گرفت که کدام حق است و چرا و نیز کدام باطل است و چرا؟

ب - در شناخت حق، حقیقت و حقایق عالم هستی، سؤال اول این است که آیا این عالم «خالقی، خدایی، ربّی، مالکی ... دارد یا خیر؟» اگر پاسخ منفی باشد، همه ادیان و مکاتب، بدون استثنا باطل خواهند بود. چرا که عالم هستی، بی مبدأ و بی مقصد می باشد، پس هر کسی هر چیزی متناسب به اهداف، منافع و ذوق و سلیقه و از زاویه دید خود می گوید و آن را به انحاء حیل به دیگران القا می کند. مثل تمامی فلسفه های مادی که عمدتاً از غرب و برخی از شرق پدیدار شدند.

اما اگر نتیجه مثبت بود و عقل حکم داد که عالم هستی مبدأ، مقصد، جهت، هدف و حکمتی دارد، دیگر تمامی مکاتب بشری حذف می شوند، چرا که معلوم است از سوی پروردگار عالم نمی باشند.

از این رو، با جهان بینی توحیدی، فرقی بین بودیسم یا مارکسیسم یا پست مدرنیسم نمی باشد، همه ظنّ و گمان های بشری است. دوره ای طلوعی دارند و سپس افول می کنند. عقل و علم اثبات شان نمی کند، منتهی ممکن است هواداران بسیاری نیز داشته باشند و البته کثرت دلیل بر حقایق نمی باشد.

ج - اما در جهان بینی توحیدی، همه انبیای الهی و همه ادیان الهی بر حق هستند. خداوند متعال که العیاذ بالله دین باطلی نمی فرستد. خداوند متعال چند دین نفرستاده است و همه انبیا به همان اسلام (توحید و تسلیم حق شدن) دعوت کرده اند. لذا در آموزه های اسلامی تصریح شده است که هر کس یکی از انبیای الهی را تکذیب کند، به مثابهی آن است که همه آنها را تکذیب کرده و به گمراهی عمیقی افتاده است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَى رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا» (النساء، 136)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید به خدا و پیامبر او و کتابی که بر پیامبرش فرو فرستاد و کتابهایی که قبلاً نازل کرده بگروید و هر کس به خدا و فرشتگان او و کتابها و پیامبرانش و روز بازپسین کفر ورزد در حقیقت دچار گمراهی دور و درازی شده است.

«وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَهُمْ يُفَرِّقُونَ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ أُولَئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أَجْرُهُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا» (النساء، 152)

ترجمه: و کسانی که به خدا و فرستادگانش ایمان آوردند، و میان هیچ یک از آنان جدایی نیفکندند (همه را تصدیق کردند)، آنهایی که (خدا) به زودی پاداششان را خواهد داد، و خداوند همواره بسیار آمرزنده و مهربان است. پس، در حقانیت تمامی انبیای الهی هیچ تردیدی وجود ندارد. در دعوت آنها نیز تفاوتی وجود ندارد، و تفاوت فقط در شریعت (قوانین طی صراط) بوده است. پس هیچ اختلافی بین ادیان الهی وجود ندارد و هر کس منکر یکی از انبیا یا دین و کتاب آنها که الهی است بشود، گمراه شده است.

د - اما، آیا خداوند متعال تعدادی از انبیا و رسل و کتاب را ارسال نموده و فرموده، هر کس هر کدام را می‌خواهد پیروی کند؟! آیا این هدایت است؟! آیا حکیمانه است!؟

د/1 - آیا هر پیامبری را برای زمانی خاص و بعضاً برای قومی خاص فرستاده است و سلسله انبیا و رسولانش را ختم به حضرت محمد مصطفی صلوات الله علیه و آله نموده و سلسله کتب آسمانی را به قرآن کریم که مؤید سایر کتب حقه است نموده و فرموده دین، به اتمام و اکمال رسیده است و تداوم وحی و نبوت را به «خاتم الانبیا» صلوات الله علیه و آله، منقطع نموده است؟

د/2 - آیا هیچ یک از انبیای الهی مدعی شده‌اند که من پیامبر خاتم هستم و دیگر وحی نازل نمی‌شود، یا هر کدام به نبی بعدی بشارت دادند تا ختم به پیامبر اسلام (ص) گردید.

د/3 - آیا کسی که به یکی از ادیان گذشته بگردد، انبیای بعد را نفی ننموده است و آیا کسی که به اسلام بگردد، به جمیع انبیا نگرویده است؟

د/4 - به فرض که فقط بخواهیم به عنوان یک محقق، سایر کتب آسمانی را مطالعه کنیم، آیا اساساً کتاب تحریف نشده‌ای وجود دارد که بتوانیم بگوییم: این همان صحف ابراهیم، زبور داود، تورات موسی، انجیل عیسی علیهم السلام است؟ یا به جز قرآن کریم، هیچ کتابی سالم باقی نمانده است؟

د/5 - اصل دعوت انبیای الهی، به توحید و معاد می‌باشد؛ آیا خدایی که کشتی می‌گیرد - خدایی که فرزند است - خدایی که دستش بسته است - خدایی که پدر، پسر و روح القدس است - خدایی که به زمین می‌آید و جایی را نمی‌یابد، از کوه صهیون خوشش می‌آید و همانجا تا ابد سکنی می‌گزیند و ... خدایی است که تورات

حضرت موسی و انجیل حضرت عیسی (ع) به آن دعوت کرده بود و آیا عقل، شعور، منطقی، فطرت و وحی به آن دعوت می‌کند؟!

د/6 - پس از مباحث اعتقادی، انسان عاقل و موحد به «شریعت» نظر می‌اندازد، آیا به غیر از اسلام، دین و کتابی جامع وجود دارد که در باره تمامی احکام فردی و اجتماعی بشر، از طهارت گرفته تا ازدواج تا اقتصاد و تجارت و تا جنگ و صلح و ... دستورالعمل‌های مشخص و قابل دفاعی داشته باشد؟

نتیجه:

پس، اگر کسی به خداوند متعال و معاد و بازگشت به سوی او شناختی حاصل نمود، اعتقادی نداشت و ایمانی نیاورد، همه ادیان و مکاتب نزد او باطل خواهند بود و اساساً نظام هستی، نظام باطلی خواهد شد که مغایر با حکم عقل است.

اما اگر کسی به توحید ایمان آورد، به معاد اعتقاد داشت، هدایت را ضروری دانست و بالتبع به انبیای الهی و کتب آسمانی اعتقاد پیدا کرد، در می‌یابد که حضرت محمد مصطفی صلوات الله علیه و آله، خاتم الانبیاء و المرسلین است - کتاب او «قرآن کریم» تنها کتاب آسمانی است و او برای جهانیان برگزیده و ارسال شده است.

● از جمله ایراداتی که ماتریالیست‌ها به برهان امکان وارد می‌کنند این است که به چه دلیل واجب الوجود باید همان خدای ما (اسلام) باشد؛ شاید واجب الوجود چیز دیگر (مثلاً مواد ازلی و...) باشد. لطفاً پاسخ این ایراد را بفرمائید.

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: در این بیان ایرادی به برهان امکان وارد نشده است، بلکه سؤال یا اشکال آنها در مصداق حقیقی آن است.

مبحث «وجود» و تقسیم انواع آن به «ممکن و واجب»، در حکمت یا به اصطلاح فلسفه مورد بحث قرار می‌گیرد و در این مقوله به هیچ وجهی مبحث خدای ما، خدای شما و یا خدای آنها مطرح نمی‌باشد، بلکه صرفاً مبحث وجود و ویژگی‌های آن مطرح است که مبتنی بر دلایل فلسفی (حکمی) خالص می‌باشد که از مقدمات عقلی محض تشکیل می‌شود.

به عنوان مثال بیان می‌شود: «وجود عینی از دو حالت خارج نیست. یا خودش «واجب الوجود» است و یا «ممکن الوجود» است. ممکن الوجود یعنی ماهیتی که نسبتش به وجود یا عدم برابر است، پس به وجود آمدنش علت می‌خواهد.

پس اگر مشخص شد که وجودی واجب الوجود است، اصل اول ثابت شده است و اگر مشخص شد که وجودی ممکن الوجود است، به ناچار باز واجب الوجود اثبات می‌شود، زیرا ممکن الوجود محتاج به علت است و

برای این که دور و تسلسل لازم نیاید باید سلسله علت‌ها منتهی به واجب الوجود گردد.» این یک برهان عقلی در مقوله‌ی وجود است و کاری ندارد که اسم او را چه می‌گذارند.

الف - حال حکمت یا فلسفه، برای واجب الوجود اسم نمی‌گذارد که گفته شود: خدای اسلام، خدای بودیسم یا خدای ماتریلیست‌ها و ماده‌گراها؛ بلکه مشخصات و ویژگی‌های واجب الوجود را (عقلاً) به اثبات می‌رساند و سپس [در بحث کلام یا مباحث اعتقادی]، توجه می‌کند که این واجب الوجود چه نشانی‌ها (اسم‌هایی) دارد. و بعد توجه می‌کند که در کدام دین یا مکتبی، تعریف صحیح و جامعی از این واجب الوجود شده است.

ب - شناخت او (هو):

پس گام اول شناخت او (هو) می‌باشد که واجب الوجود است، شناختی که با دلایل عقلی (حکمی و فلسفی) به اثبات می‌رسد. به عنوان مثال:

ب/1 - واجب الوجود، یعنی هستی و کمال محض. پس هست و هستی (وجود) اوست. لذا می‌توانیم بگوییم: «هُوَ الْحَيَّ».

پس اگر نقصی، کم و کاستی، که همه «نیستی‌اند» در او باشد، او دیگر واجب الوجود نخواهد بود. لذا از هر گونه تعریف و توصیفی که مستلزم و یا بیانگر نقص و نیستی باشد، منزه است. پس بدون این که بگوییم خدای اسلام یا خدای دیگران، می‌توانیم بگوییم: یعنی او منزه است. «هُوَ سُبْحَان».

ب/2 - چون واجب الوجود هستی محض است، پس تکثر و تعدد پذیر نمی‌باشد، چرا که کثرت مستلزم محدودیت است و محدودیت نیز نقص و نیستی می‌باشد. پس می‌توانیم بگوییم: «هُوَ الْوَاحِد» و «هُوَ الْأَحَد».

ب/3 - وقتی وجودی را شناختیم که واحد و آحد بود، یعنی قطعاً مثل و مانند و شبیهی ندارد. لذا در مورد او می‌توانیم بگوییم: «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ».

ب/4 - چون هر چه هست «ممکن الوجود» است و سلسله علل پیدایش پدیده‌ها ختم به او می‌گردد، پس الزاماً همه چیز مخلوق اوست، لذا می‌گوییم: «هُوَ الْخَالِق».

ب/5 - سایر ویژگی‌هایی که آنها را در قالب «اسم»‌ها مطرح می‌کنیم تا با درک معانی و مفاهیم، شناخت میسر گردد نیز بر همین قاعده روشن می‌گردد، مثل: «هو العليم، هو الحكيم، هو القادر، هو الجميل، هو السميع، هو البصير و...». چرا که فقدان یا محدودیت هر کمالی، ثابت می‌کند که او واجب الوجود نمی‌باشد.

ج - ماده‌گرایی (ماتریالیسم):

حال در شناخت ادیان یا مکاتب و بررسی عقلانی آنها، می‌گوییم بیابید و جهان‌بینی خود را مطرح کنید تا ببینیم شما اول و آخر جهان (یا همان واجب الوجود) را چگونه معرفی می‌کنید؟

یکی می گوید: «شاید ماده‌ای باشد». می‌گوییم: این وجود به حکم و استدلال عقلی ثابت گردید و با «شاید» که مبتنی بر ظنّ و گمان است و ظنّ و گمان نیز هیچ‌گاه یک قاعده‌ی علمی نیست، لذا قابلیت پذیرش و پیروی و نیز بنا کردن مکتب و قوانین زندگی بر روی آن را ندارد - نظریه، صرفاً نظریه است، نه هیچ چیز دیگر: «وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ» (یونس، 36)

ترجمه: و بیشتر آنها (در اعتقاداتشان) جز از ظنّ و گمان پیروی نمی‌کنند، با آنکه بی‌تردید (ظنّ و) گمان از هیچ حقی بی‌نیاز نمی‌سازد (بار علمی ندارد که منطق با حقایق عالم هستی باشد)، همانا خداوند به آنچه می‌کند داناست.

ما می‌گوییم: خدای من، خدای شما، خدای این دین، خدای آن مکتب، خدای آن قوم، یا این دین و آن مکتب، همه «اسم»هایی است که خودتان گذاشته‌اید، پس دلیل نمی‌شود که واقعاً منطبق بر حق و حقیقت باشند، اینها همه ظنّ، گمان، نظریه و فرضیه است، چنانچه خودتان نیز می‌گویید «شاید» و نمی‌توانید یک حکم عقلی یا قانون علمی مشخصی را بیان نموده و به اثبات رسانید:

«إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمْ الْهُدَى» (النجم، 23)

ترجمه: این (بتان یا إله‌ها یا معبودها یا شفیعان من درآوردی) جز نام‌های بی‌محتوا نیستند که شما و پدرانتان (بر آنها) نهاده‌اید، هرگز خدا بر (حقانیت) آنها حجت و برهانی فرو نفرستاده است (آری) آنان جز از ظنّ و گمان و هواهای نفسانی پیروی نمی‌کنند، با آنکه بر آنان از پروردگارشان وسیله هدایت آمده است.

و در نهایت می‌گوییم: آن چه عقل در معرف واجب الوجود به ما شناسانده است، با ویژگی‌های ماده، انطباقی ندارد. بالاخره اگر خدا را نشناخته‌اید، ماده را که شناخته‌اید. با شاید، اما و اگر که علمی حاصل نمی‌گردد. ماده فاقد ویژگی‌های واجب الوجود می‌باشد. پس قطعاً او (هو) مادی نیست.

د - ادیان:

به ادیان رجوع کرده و سؤال می‌کنیم که شما چه می‌گویید؟ می‌گویند: بله، «واجب الوجود»ی هست که خالق زمین و آسمان‌هاست و ما به آن در زبان فارسی «خدا» و در زبان‌های دیگر اسمی بدین معنا می‌گوییم. می‌پرسیم: این واجب الوجودی که در دین شما خدا نامیده شده، چگونه است و از چه ویژگی‌هایی برخوردار است؟ می‌گویند: خلق کرد، اما دستش بسته است - به دنیا آمد - به دنیا آورد - تجسم (جسمیت) دارد - در جایی سکنا گزیده و محدود و محصور به جسم، فضا و مکان می‌باشد و ... می‌گوییم: اینها نیز همه از مشخصات خلق و ماده است و با «واجب الوجود» سازگاری ندارد.

ه - اسلام:

از اسلام می‌پرسیم که توصیف و تعاریفات از واجب الوجود که ادیان آن را خدا نامیده‌اند چیست؟ می‌فرماید: اولاً او (هو)، اسم و رسمی ندارد (لا اسم له و لا رسم له) می‌باشد. بلکه همان واجب الوجود، هستی و کمال محض است، لذا تعینی بر نمی‌دارد. بلکه اسم‌ها، یعنی نشانه‌ها. و شما او را از نشانه‌هایش می‌شناسید. ثانیاً همان طور که عقل حکم داد، واجب الوجود، حیّ ازلی ابدی، قیوم، قادر، علیم، حکیم، خالق ... و کمال محض می‌باشد و کثرت پذیر نیز نمی‌باشد.

می‌فرماید این واجب الوجود، یا این او (هو) را چنین بشناسید و بشناسانید:

«قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ الصَّمَدُ * لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ * وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ» (سوره توحید)

ترجمه: بگو: حقیقت آن است که خداوند یکتاست * خداوند بی‌نیازی است که همه نیازمند او هستند (او قائم به خود است، همه چیز قائم به اوست) * نه کسی را زاده و نه از کسی زاده شده است (محال است که پدر، مادر یا فرزند باشد، بلکه خالق است) * و او را هیچ همتایی (در وجود، الوهیت، ربوبیت و ...) نباشد. می‌فرماید: واجب الوجود اوست، اویی که:

«هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ» (الحشر، 23)

ترجمه: اوست خدایی که جز او معبودی نیست، ملك است (سلطان فرمانروای جهان هستی است)، قدوس است (منزه و پاک از هر عیب و نقص و شریک و فرزند است) سلام است (ذاتش سالم از عیب، صفاتش سالم از نقص و افعالش سالم از شر است) مؤمن است (توحیدگوی خود، مؤمن به حقیقت ذات و صفات خویش و ایمنی‌بخش از هر ظلم و بدی است) مهیمن است (امین، مسلط و فائق بر همه چیز، حافظ همه هستی و مراقب همه اشیاء است) عزیز است (بی‌مثل و نظیر، غالب شکست‌ناپذیر، و بخشنده عزت است) جبار است (دارای شأنی عظیم، جبران‌کننده هر شکست و ضرر، اصلاح‌گر حال موجودات و صاحب اراده قاهره بر اشیاء است) متکبر است (مستحق تعظیم و صاحب کبریاء و بزرگی باطنی و آشکار است)، منزه است خداوند از اینکه برای او شریک قرار می‌دهند.

«هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (همان، 24)

این واجب الوجود، او (هو)، إله، معبود و ربی است که اسلام معرفی می‌کند که «عقل» آن را تأیید و تصدیق می‌نماید.

نام خاص این واجب الوجود یا «او = هو» در ادبیات قرآنی و فرهنگ اسلامی، «الله جلّ جلاله» می باشد. [ال
اله]ی که جز او الهی وجود ندارد. لذا فرمود: پس بدان و عالم شو به این که الهی جز الله وجود ندارد. « فَأَعْلَمَ أَنَّهُ
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» (محمد ص، 19)

www.x-shobhe.ir

کتاب الکترونیک
زمستان ۱۳۹۲
(بهمن)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه)
www.x-shobhe.ir www.x-shobhe.com

قرآن کریم
و حدیث

قرآن و حدیث - بهمن 1392

● به نظر می‌رسد در آیهی 35 سورهی مبارکه ی بقره (وَلَا تَقْرَبُوا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونُوا مِنَ الظَّالِمِينَ) و آیات مشابه دیگر، امر مولوی باشد، چرا که خداوند نتیجهی چنین کاری را هم مشخص کرده است (فتکونوا من الظالمین). ملاک اوامر الهی در ارشادی و مولوی بودن چیست؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: صرف مشخص نمودن نتیجهی یک عمل، دلیل بر مولوی بودن امر یا نھی آن نمی‌باشد. اگر کسی به دیگری گفت: در هوای سرد با لباس نازک بیرون نرو، چون سرماخوردگی از نتایج آن می‌باشد، این گفتار یک امر مولوی محسوب نمی‌گردد، بلکه تنزیهی و ارشادی است. دقت شود که امر مولوی که غالباً در شرع مطرح است، مربوط به زندگی در دنیا است که پس از هبوط آغاز شد و پس از نبوت است که شرع مقدس نازل می‌گردد.

الف - در خصوص کلماتی چون: نسیان، عصیان و ظلم، باید توجه نمود که کلمات و واژگان در فارسی، در عربی و سایر زبان‌ها، اگر چه یک مفهوم کلی را منتقل نمایند، اما همیشه مصادیق مشابهی ندارند. به عنوان مثال در فارسی می‌توان به کلمه و حالت «دوست داشتن» اشاره نمود. ما خداوند متان را دوست داریم، اهل عصمت علیهم‌السلام را نیز دوست داریم، خودمان را هم دوست داریم، یک شاخه گل زیبا یا یک وعده غذایی گرم و لذیذ و یک لباس راحت را نیز دوست داریم. پس اصل «دوست داشتن» یکی است، اما شدت، ضعف و نوع هر کدام متفاوت است. از دوست داشتنی که انسان به عبادت، بندگی و وابستگی می‌کشاند، تا دوست داشتنی که صرفاً جهت مصرف است متفاوت می‌شود.

کلمه «عصی»، عصیان و معصیت نیز چنین است، چرا که معنای «خارج شدن از اطاعت» در آن ثابت است، اما مصادیقش فرق دارد که آیا در مقابل یک «امر مولوی» معصیت شده است یا یک «امر ارشادی»؟ پس نتیجه‌اش نیز متفاوت می‌شود، چرا که اولی تعدی و ظلم به حدود الهی است که به صورت مستقیم یا غیر مستقیم

ظلم به دیگران را نیز در پی دارد و مستوجب عذاب می‌گردد و دومی قصور از حد متعالی در رشد شخص است یا به تعبیر «ترک اولی» است و ظلم به خویشان می‌باشد. لذا در مورد حضرات آدم و یونس علیه‌السلام می‌خوانیم که پس از تنبه، در مقام توبه عرض کردند: «سبحانک، انّی کنت من الظالمین» و یا حضرت آدم علیه‌السلام عرض نمود: «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا، وَ إِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَ تَرْحَمْنَا».

پس ظلم نیز به تناسب عصیان در مقابل امر مولوی یا امر ارشادی متفاوت است، هر چند که در همه جا از همین کلمه «ظلم» استفاده می‌شود.

ب - امام کاظم علیه‌السلام فرمودند: «حسنات الأبرار سیئات المقربین»، یعنی آن چه برای نیکان حسنه است، برای مقربین سیئه است. به عنوان مثال فرض بگیرید اگر یک مسلمان عادی مثل بنده، هفته‌ای یک بار هم موفق به نماز شب شود، توفیق و غنیمت است، اما اگر نماز شب یک مؤمن و یک عارف بالله، سالی یک شب هم فوت شود، پذیرفته نیست و ممکن است عقوبت شدیدی ببیند، تا سریع متوجه عمق فاجعه شده و برگردد.

این تفاوت، به خاطر تفاوت مقام و منزلت هر کدام و درجه‌ی آنها در حیات معقول است.

پس اگر حضرات آدم، نونس و سایر انبیای الهی علیهم‌السلام، ترک اولی نمودند، یکی به زعم رفع ممنوعیت و برای جاودانگی در جوار رحمت الهی و نعمت حیات بهشتی از میوه درختی خورد، یا به تعبیری در تعقیب کمال مفقوده از خویش بود و دیگری در ترک قومش عجله کرد، هیچ یک نسبت به امر مولوی الهی نافرمانی و عصیان ننموده‌اند که با «عصمت» آنها منافات داشته باشد.

باید دقت نماییم که فرق است بین گناه عرفانی (معرفتی) یا عبادی در حد اولی، با گناه شرعی که در مقابل امر مولوی خداوند متعال بوده و معصیت است و مستوجب عقوبت و عذاب می‌باشد.

پس آدم و همسرش بنفس خود ظلم کردند، و خود را از جاودانگی در آن بهشت محروم ساختند، نه اینکه نافرمانی خدا را کرده، و باصطلاح گناهی مرتکب شده باشند. اما انسان‌های کامل و عارف بالله، همین حد را ظلم به خود می‌دانند، چرا که وقتی کسی خود را از پاداش و ثواب بیشتری محروم سازد، می‌توان گفت: «او به خویشان ستم روا داشته است».

ج - معصیت، گناه و ظلمی که با «عصمت» منافات دارد، در قبال امر تکلیفی می‌باشد، در حالی که این حضرات نسبت به امری که به آن تکلیف شده باشند، نافرمانی نکرده‌اند. پس اگر حضرت آدم (ع) گفت: به خودم ظلم کردم، امر تکلیفی نداشت که از میوه نخورد - اگر حضرت موسی (ع) گفت: این نشانه را فراموش کردیم، امر تکلیفی نداشت که آن را فراموش نکند و اگر حضرت یونس (ع) زودتر از موعد از قوم عاصی‌اش روی برگرداند، امر تکلیفی نداشت که روی برگرداند.

● آیات ولایت حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام کدامند و تفسیر مفسران اولیه اهل سنت از آنها چگونه بوده است؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: ابتدا به چند نکته‌ی بسیار مهم توجه نمایید:

اول آن که، وقتی می‌گوییم «آیات ولایت» یعنی چه؟ یعنی آیا صرفاً همان آیاتی که در آنها کلمه «ولی یا ولایت یا جمع آن اولیا و...» آمده است؟

بدیهی است که این نوع نگاه و مطالعه در قرآن کریم برای شناخت معارف حقه اسلام و حتی احکام و فروع کاملاً خطاست. جستجوی کلمه‌ای برای فهم یک معنای عقلانی و وحیانی کفایت نمی‌کند و این روشی است که فقط وهابت بر آن تکیه دارد و تبلیغ می‌کند.

دوم آن که اگر هیچ آیه‌ای راجع به «ولایت و امامت» که الزاماً این دو کلمه و یا مشتقات آن در آیه باشد، نازل نشده باشد، چه می‌شود؟ آیا نفی و تکذیب می‌شود؟! یا همین قدر که فرمود: «اطیعوا الرسول» و ایشان مطلبی را تبیین یا امر فرمود، خود دلالت و کفایت دارد؟ مثل رکعات نماز یا بسیاری دیگر از معارف و احکام که تبیین و تشریح و مصادیق آنها از حضرت رسول اکرم صلوات الله علیه و آله می‌باشد و به همین دلیل چه در تشیع و چه در تسنن، کتاب و سنت کنار هم قرار دارند.

بنابر این، کلّ خطبه غدیر [که در تمامی کتب تفسیری، حدیثی و تاریخی معتبر اهل سنت مشهور است] و تمامی آیاتی که پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله در آن خطبه قرائت نموده و می‌فرمایند که این آیات در خصوص حضرت علی علیه السلام است، مورد بحث و استناد قرار می‌گیرد. مثل این که فرمودند: سوره حمد کلاً در شأن من و او و اهل بیت (ع) است و یا صراط مستقیم من هستم و بعد از من علی و بعد از او اودلادش (اهل بیت) علیهم السلام هستند. اینها همه آیات ولایت و امامت هستند.

سوم آن که، یک موقع در مورد آیاتی که شأن نزول و موضوع آنها امیرالمؤمنین علی علیه السلام هستند و برخی از این آیات، برخی دیگر را تفسیر می‌کنند سؤالی می‌شود؛ لازم است بدانیم که منابع اهل سنت بیش از 130 آیه کریمه را با ذکر احادیث، در شأن ایشان تصریح کرده‌اند.

یک موقع می‌گوییم که خیر، موضوع ما فقط آیاتی است که دلالت مستقیم بر ولایت و امامت دارد. در این صورت باید فقط و فقط به این دسته از آیات اشاره نمود:

الف - اولین آیه [که همین یکی کافیهست]، آیه‌ی دستور ابلاغ ولایت است که منجر به غدیر خم گردید. دستوری که می‌فرماید اگر ابلاغ نمایی، گویی کلّ رسالت را ابلاغ نموده‌ای:

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» (المائدة، 67)

ترجمه: ای فرستاده ما، آنچه را از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده ابلاغ کن، و اگر نکنی (گوی هیچ) پیام او را ابلاغ نکرده‌ای و خداوند تو را از (فتنه و شر) مردم نگه می‌دارد، بی‌تردید خداوند گروه کافران را هدایت نمی‌کند.

با توجه به کثرت منابع معتبر موجود در خصوص اختصاص آیهی ابلاغ، به معرفی حضرت علی علیه السلام، فقط به چند نمونه اشاره می‌گردد:

* - أبوسعید خُدَری گفت: آیهی «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» در شأن علی بن ابی طالب نازل شد (الحاکم الحسکانی، عبید الله بن عبد الله بن أحمد، شواهد التنزیل؛ ج 1، ص 250)

* - عبدالله بن ابی اوفی گفت که رسول خدا (ص) در روز غدیر خم این آیه را تلاوت نمود: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ»، سپس پیامبر دست علی را بلند کرد تا حدی که سپیدی زیر بغل او نمایان شد، سپس فرمود: «آگاه باشید، هر که من مولای اویم، علی مولای اوست، پروردگارا، با هر که او را دوست دارد، دوست و با هر که او را دشمن دارد، دشمن باش». سپس فرمود: «پروردگارا، شاهد باش». (همان منبع، ج 1، ص 252)

* - هم چنین ابن عباس (تفسیر طبری ص 262) - جابر بن عبدالله انصاری (شواهد التنزیل، ج 1، ص 192، ح 249) - عبدالله بن مسعود (درالمنثور، ج 3، ص 117) ... و دهها منبع دیگر از اهل تسنن، با استناد به احادیث، تصریح کرده‌اند که آیهی مذکور، در معرفی ایشان به عنوان «ولی الله» می‌باشد.

ب - آیهی دومی که مستقیماً به مقوله «ولایت» تصریح دارد به شرح ذیل می‌باشد:

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» (المائدة، 55)

ترجمه: جز این نیست که سرپرست و ولی امر شما خدا و فرستاده اوست و کسانی که ایمان آورده‌اند، آنها که نماز را برپا می‌دارند و در حالی که در رکوعند زکات می‌دهند.

همه‌ی فرق اسلام، به استثنای «وهابیت که اساساً مذهب نیست»، با ذکر احادیث و روایات تصریح نموده‌اند که این آیهی مبارکه، در شأن حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام می‌باشد که ذیلاً فقط به چند نمونه اشاره می‌گردد:

* - واحدی نیشابوری از ابن عباس نقل می‌کند که پیامبر خداصلی الله علیه وآله به سمت مسجد حرکت کرد، هنگامی که به مسجد رسید بعضی از مردم در حال قیام و بعضی دیگر در حال رکوع یا سجده بودند، چشم پیامبرصلی الله علیه وآله به سائلی افتاد. از او پرسید آیا کسی به تو چیزی کمک کرد؟ گفت آری انگشتی از نقره،

پیامبر پرسید: چه کسی این انگشتر را به تو داد؟ گفت: آن مردی که در حال قیام است. و با دستش به سوی علی بن ابیطالب علیه السلام اشاره کرد. پرسید: در چه حالی انگشتر را به تو داد؟ گفت: در حال رکوع، پیامبر اکرم تکبیر گفت و آیه «وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ...» را تلاوت کرد. (اسباب النزول، 133)

* - «تفسیر درالمنثور، ج 2، ص 392» - «تفسیر طبری، 165» - «محب الدین طبری، ذخایر العقبی، ص 88» - «کنزالعمال، ج 6، ص 391» - «مفاتیح الغیب، رازی، جلد سوم، ص 431» و ده‌های کتاب تفسیری، حدیثی و تاریخی معتبر دیگر از اهل سنت، اختصاص این آیه مبارکه به ایشان را تصریح نموده‌اند.

* - جناب جصاص که از مفسران نامی اهل سنت است می‌نویسد: مجاهد، سدی، ابو جعفر و عتبه بن ابی حکیم، این‌ها نقل کرده‌اند: «أُتِيَ نَزْلًا فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حِينَ تَصَدَّقُ بِخَاتَمِهِ وَهُوَ رَاكِعٌ...» (أحكام القرآن للجصاص، ج 4، ص 102)

ترجمه: به درستی که [این آیه] نازل شد در باره علی بی ابیطالب، (وقتی او) در حال رکوع، انگشترش را صدقه داد.

ج - آیه‌ی دومی که مستقیماً به مقوله «ولایت» تصریح دارد و به مؤمنین تأکید دارد که واقعاً مؤمن هستید و به آخرت ایمان دارید، اختلافات خود را با وحی و معارف و آموزه‌های پیامبر اکرم و «اولی الامر» حل کنید، به شرح ذیل می‌باشد:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا» (النساء، 59)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را اطاعت کنید و از فرستاده او و صاحبان امرتان (که جانشینان معصوم پیامبرند) اطاعت نمایید. پس اگر درباره چیزی (از امور دین یا دنیا) نزاع داشتید آن را به خدا و رسولش برگردانید، اگر ایمان به خدا و روز واپسین دارید، این (برای شما) بهتر و خوش عاقبت‌تر است.

ج/1 - یکی از مهم‌ترین اختلافات در خصوص همین «اولی الامر» می‌باشد که کیانند؟ از خدا و رسول خدا (ص) می‌پرسیم و پاسخ‌های مکرر داده شده است، اما فقط به یک سند از اهل سنت بسنده می‌گردد:

* - حاکم حسکانی با واسطه از علی (ع) نقل می‌کند که پیامبر اکرم (ص) فرمود: «شریک‌های من کسانی‌اند که خداوند نام آنان را مقارن نام خویش و نام من ذکر فرمود و آیه شریفه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» را در حق آنان نازل کرد. اگر از منازعه در امری ترسیدید، به خدا و رسول و اولی الامر مراجعه کنید.

علی (ع) عرض کرد: ای پیغمبر خدا! آنان چه کسانی هستند؟ فرمود: تو (علی) نخستین آنها هستی» (شواهد

التنزیل، 189/1، حدیث 202)

● آیا با توجه به این که پیامبر اکرم (ص) فرمودند «انّی بعثت لاتمم مکارم الاخلاق؛ من تنها برای تکمیل فضائل اخلاقی مبعوث شده‌ام» و در پاسخ صحابی فرمود: «دین یعنی حسن اخلاق»، می‌توان نتیجه گرفت که «کسی که اخلاق دارد، نیازی به دین ندارد». لطفاً کامل توضیح دهید.

ایکس - شبهه - پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: ایشان نفرمودند: «تنها یا فقط»، بلکه فرمودند: من برای اتمام (اکمال) مکارم اخلاقی مبعوث شده‌ام.

در هر حال اگر تعریف و تعیین مصادیق «دین و دینداری» و «اخلاق و متخلق بودن» درست تبیین و شناخته شود، پاسخ سؤال روشن می‌شود.

دین یعنی چه و دیندار کیست؟

آیا دین یعنی اسلام، مسیحیت یا سایر ادیان و اگر مقصود اسلام است، آیا دین یعنی نماز و روزه و حج و زکات و دیندار کسی است که احکام را به جای آورد؟! پس چرا فرمودند که دینداری به زیادتى نماز نیست؟ چرا خوارج که معروف به نماز و نماز شب و روزهای واجب و مستحبی، و حتی جهاد و زهد بودند، خوارج نامیده شدند و نه مؤمنین؟

دین، یعنی مجموعه‌ای از اعتقادات و دستورالعمل‌های منطبق با آن. بخش اول که «نظری» می‌باشد را اصطلاحاً امروزه جهان‌بینی نیز می‌گویند و بخش دوم که «عملی» است، شریعت (قوانین، حقوق، احکام) نامیده می‌شود. این یک تعریف جامع و ثابت از «دین» است، حال خواه این دین اسلام باشد یا مارکسیسم یا پست مدرنیسم. دین اسلام بر مبنای جهان‌بینی و اعتقادی « لا إله الا الله » و « إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ » استوار است و بر این مبنای، باید‌ها و نبایدهای خاص خود را دارد و سایر ادیان و مکاتب نیز تعریف و قوانین جداگانه‌ای دارند.

پس، انسان به هیچ دلیل یا بهانه‌ای نمی‌تواند بی‌دین باشد. این شعارها یا عملیات‌هایی که در جهت دین‌گریزی یا دین‌ستیزی صورت می‌پذیرد نیز در واقع «اسلام‌گریزی و اسلام‌ستیزی» است تا مردم را از دین اسلام، به دین خود بکشانند. پس همه دین دارند، حتی کفار. چنان چه فرمود به کفار بگو: دین شما برای خودتان و دین من برای خودم: «لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِينِ» (بیک)

اما، دین نزد خدا اسلام است و متدین کسی است که به لحاظ اعتقادی و عملی پایبند و مقید به معارف و احکام اسلامی باشد.

اخلاق یعنی چه و متخلق کیست؟

آیا اخلاق یعنی: مهربان بودن، لطیف بودن، خوشرو بودن، همیشه لبخند زدن ... و چه بسا توسری خور و ذلیل بودن؟ چنان چه به مردمان القا کردند که عیسی مسیح علیه السلام خوش اخلاق بود و اگر این طرف صورتش را سیلی می زدند، می گفت: لطفاً یکی هم به آن طرف بزیند! خیر. این حماقت و ذلت و ضلالت است. قطعاً چنین نیست. لازم است آدمی در مسائل شخصی و روابط اجتماعی خود، گاه به جای مهربانی، شدت برخورد داشته و «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ» باشد - گاهی لازم است به جای لطافت، محکمی داشته باشد یا به جای خوشرویی، تند خوئی نماید.

چه کسی گفته است که هر لبخندی خوب است؟ چه بسا کسی بی جا لبخند بزند و انعطاف بی مورد نشان دهد، که حتماً عواقب سوئی در بر خواهد داشت.

آیا در تعاملات زندگی و به ویژه در عالم سیاست از این موارد بسیار ندیده ایم؟ آیا می توان گفت: لبخندهای بی جا و خسارت بار فلان وزیر یا وکیل در این کشور یا آن کشور، حتماً خوب و نشانه‌ی فضیلت اخلاقی است و احیاناً ایستادگی فلان وزیر و وکیل در مقابل دشمنان اسلام و مملکت و مردم، حتماً «بداخلاق» است؟ خیر. اصلاً چنین نیست و این یک فریب بزرگ است.

اخلاق، یعنی موضع گیری. و موضع گیری هر کسی در هر موردی نیز اخلاق اوست. این موضع گیری یا اخلاق، یک یا چند مورد را شامل نمی گردد، بلکه انسان دائماً و در هر دم و لحظه، در حال موضع گیری است و به تناسب موضع (اخلاق) خود، عملی را انجام می دهد و یا فعلی از او صادر می گردد.

از این رو، موضع گیری در قبال «توحید، نبوت، معاد، عدل و امامت» - موضع گیری در قبال رسالت، وحی، قرآن و هم چنین مقابل نماز، حج، جهاد و هم چنین مقابل پدر و مادر، همسر، محرم و نامحرم، کسب و معاش و ...، همه عین اخلاق و عین دین است.

نشنیدیم که فرمود: «سیاست ما عین دیانت ماست»، حرف درستی است و سیاست هر کسی عین دیانت خود اوست و اخلاق (موضع گیری) هر کسی نیز عین دیانت اوست.

پس اگر خداوند متعال در هدف از بعثت انبیا و رسل علیهم السلام فرمود:

«هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (الجمعة، 2)

ترجمه: اوست آن که در میان درس ناخوانده‌ها پیامبری از خودشان برانگیخت که آیات او را بر آنها می خواند و پاکشان می سازد و کتاب و حکمتشان می آموزد، و حقیقتاً که از پیش در ضلالت آشکاری بودند.

و فرمود:

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ ...»

ترجمه: به راستی [ما] پیامبران خود را با دلایل آشکار فرستادیم و با آنها کتاب و میزان [امام و امکان سنجش حق و باطل] نازل نمودیم تا مردم به عدل و انصاف برخیزند و فرمود:

«إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا» و «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا» و «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» ... همه همان اصلاح، اتمام و اکمال موضع‌گیری و اخلاق در تمامی شئون حیات و زندگی فردی و اجتماعی می‌باشد و اگر پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله، در یک جمله فرمود که «من برای اتمام (اکمال) اخلاق مبعوث شده‌ام»، نه تنها هیچ منافاتی با آن آیات ندارد، بلکه بیان آنهاست.

پس، بی‌دین وجود خارجی ندارد، منتهی گرایش به دین حق و یا دین باطل متفاوت است و به همین تناسب، اخلاق (موضع‌گیری) حق و باطل متفاوت می‌شود.

در نتیجه: کسی که دین (حق) ندارد، اخلاق درستی نیز ندارد و متقابلاً کسی که اخلاق درست و کاملی ندارد، دین درست و کاملی نیز ندارد. لذا این تصور که کسی اخلاق داشته باشد، ولی دین نداشته باشد، از اساس خطاست.

کتاب الکترونیک
 اسفند ۱۳۹۲
 (بهمن)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه)
www.x-shobhe.ir www.x-shobhe.com

سیاسی

سیاسی - بهمن 1392

● آیا تاکنون مقام معظم رهبری در مورد عدم استعمال لفظ «امام» برای معظم له بیاناتی داشته‌اند یا خیر؟ اگر داشته‌اند چرا؟ و اگر نداشته‌اند چه کسانی و به چه دلیلی برای حذف لفظ امام برای امام راحل عظیم الشان یا مقام معظم رهبری تلاش می‌نمایند؟

ایکس - شبهه - پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: امام، یعنی رهبر و پیشوا. یعنی الگو و راهنما، یعنی کسی که پیروان (امت) خویش را به سوی هدفی راهنمایی و رهبری می‌کند. خواه امام حق باشد و یا امام باطل. چنان چه در کلام وحی (قرآن کریم) به هر دو گروه از امامان حق و باطل تصریح شده است. در مورد امامان حق فرمود که به امر الهی و به سوی او هدایت می‌کنند و خداوند متعال نیز عمل خیر را به آنها وحی یا الهام می‌نماید و ویژگی آنان در بندگی خدا (نه بندگی نفس و یا طواغیت) می‌باشد:

«وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ» (الأنبياء، 73)

ترجمه: و آنها را پیشوایانی قرار دادیم که (جامعه را) به دستور ما هدایت می‌کردند و به آنها انجام کارهای خیر و برپا داشتن نماز و دادن زکات را وحی کردیم و آنان فقط پرستش‌کنندگان ما بودند. اما در مورد امامان باطل نفرمود «هدایت»، چرا که سلطه‌ای ندارند تا هدایت کنند، بلکه فرمود به طرف جهنم «دعوت» می‌کنند:

«وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ» (القصص، 41)

ترجمه: و آنها را پیشوایانی قرار دادیم که به سوی آتش می‌خواندند، و روز رستاخیز یاری نخواهند شد.

الف - پس رهبر، الگو و راهنما «امام» است، چه امام حق باشد و چه امام باطل و چه او را امام لقب داده و بخوانند و چه نخوانند.

حتی در جامعه‌ی کوچک‌تر نیز چنین است و در هر امری به کسی که عده‌ای به او «اقتدا» کنند، امام گفته می‌شود؛ چنان چه به پیشوا در نماز جماعت، امام جماعت گفته می‌شود - به پیشوا در نماز جمعه، امام جمعه گفته می‌شود - به پیشوا در مباحث علمی نیز امام گفته می‌شود، چنان چه حتی اهل سنت نیز به پیشوای فقهی خود «امام» می‌گویند: [مثل امام اعظم یا امام شافعی]، یا حتی به پیشوای علمی خود نیز «امام» می‌گویند: [مثل امام غزالی یا امام فخر رازی] و هر قومی به پیشوای خود امام می‌گوید [مثل شهید امام موسی صدر].

از این رو امام خمینی (ره)، امام و پیشوا بودند - مقام معظم رهبری، حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای، امام و پیشوا و رهبر هستند - چه آنان را با این اسم بخوانند و چه نخوانند، چه عده‌ای خوش‌شان بیاید و یا بدشان بیاید و لجاجت و عناد کنند.

ب - اما نه شخص امام فرموده بودند که به من امام بگویند و نه شخص مقام معظم رهبری چنین فرموده‌اند و نه به سندی دست یافتیم که گفته باشند مطلقاً «نگویید»، چرا که انسان عاقل و حکیم، به دنبال «اسم» نیست، بلکه به دنبال «رسم» است و انسان مؤمن نیز اسما و القاب دیگران را برای خود افتخاری نمی‌داند. افتخار اشرف مخلوقات، حضرت محمد مصطفی صلوات الله علیه و آله به این است که «عبد» باشد و البته این عبد رسالتی بر عهده دارد، لذا گواهی می‌دهیم که «وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ».

بندگان مخلص خدا و اولیای الهی نیز همه همین سیره و سلوک را دارند، افتخار آنان این است که در مقابل خداوند متعال، عبد و بنده باشند و در مقابل بندگان خدا، خدمتگزار باشند. لذا مقام معظم رهبری فرمودند:

«... دعا کنید، نافله بخوانید، توجه پیدا کنید، متذکر باشید؛ در شبانه‌روز، یک ساعت را برای خودتان و خدای خودتان قرار بدهید؛ از کارها و اشتغالات گوناگون، خودتان را بیرون بکشید؛ با خدا و با اولیای خدا و با ولی عصر (عجل‌الله تعالی فرجه و ارواحنا فداه) مانوس بشوید؛ با قرآن مانوس باشید و در آن تدبیر بکنید. من بیشتر از شما محتاجم که کسی این حرف‌ها را به من بزند. بنده هم بایستی مورد همین موعظه‌ها قرار بگیرم؛ همه‌مان محتاجیم. این طوری می‌توان این بار سنگین و این امانت استثنایی الهی را که در طول این چندین قرن بعد از صدر اسلام، خدای متعال آن را بر دوش احدی نگذاشت که بر دوش شما گذاشت، به سرمنزل رساند؛ و الا روسیاهی دنیا و آخرت است.

ما باید همدیگر را وصیت کنیم. من چند سرفصل را در نظر گرفته‌ام که عرض بکنم؛ بنا هم داشتیم و دارم که صحبت طولانی نشود. وانگهی، شما خودتان همه اهل فنید؛ اشاره‌ی شما را کافی است.

سرفصل اول، مربوط به مسائل مردم و حکومت است. آقایان! این مردم - همان‌طور که امام مکرر فرمودند - ولی نعمت‌های ما هستند؛ این شوخی نیست. من یکی از مسؤولان را در محضری دیدم که برخوردش با مردم قدری متکبرانه بود. من پیغام دادم و گفتم به ایشان بگویند که اگر می‌خواهد جبران آن برخورد را بکند، باید در همان‌طور

محضری ظاهر بشود و بگوید: **ای مردم! من نوکر شمایم.** خلاف که نگفته؛ آیا دروغ گفته است؟ يك مسؤول کشور چکاره است؟ فلسفه‌ی وجودی ما غیر از خدمت به مردم چیست؟
امام فرمودند: اگر به من خدمتگزار بگویند، بهتر از این است که رهبر بگویند. این حرف درستی است؛ چون خدمتگزاری، برای انسانی که دلش بیدار باشد، مدح بزرگ‌تری است.
 امام، تمام وجودش بیدار بود؛ شوخی و تعارف هم که نمی‌کرد. حقیقتاً اگر این ملت شهادت می‌دادند - که قطعاً می‌دادند - که امام خدمت‌گزار آنهاست، امام بیشتر خوشحال می‌شد، تا همه‌ی ملت یکصدا فریاد بزنند که تو رهبر ما هستی.

خدمت‌گزاری به مردم افتخار است. این اسم‌ها و این سمت‌ها و این تیتراها که افتخاری ندارد. در طول تاریخ، خیلی‌ها با این اسم‌ها و با این تیتراها آمدند و رفتند؛ اما جز لعنت خدا و بندگان خدا، چیزی با خودشان نبردند. واقعاً چه ارزشی دارد؟ من رهبرم، من رئیس جمهورم، من رئیس قوه‌ی فلام، من وزیرم؛ اینها چه ارزشی دارد؟ اگر توانستم خودم را قانع کنم که من خدمت‌گزارم، يك چیزی؛ والا چه ارزشی دارد؟

خدمت‌گزار چه کسانی؟ مردم. البته همه‌ی افراد ملت و جامعه را باید خدمت کرد؛ اما مراد عمده‌تاً طبقه‌ی محرومند که باید مورد توجه خاص برای خدمت قرار بگیرند؛ به دو دلیل: اولاً چون احتیاجشان بیشتر است و عدل این را اقتضا می‌کند؛ ثانیاً چون پشتیبانی آنها از نظام، جدی‌تر و همیشگی‌تر است و از اول این‌طور بوده است.
ج - اما این مواضع این دو بزرگوار نسبت به القاب و اسم‌ها در مورد خودشان است، ولی ملت باید بدانند که «امت» کدام امام هستند؟ و نه تنها منطقی ندارد که هیچ‌گاه امام‌شان را به اسم «امام» بخوانند، بلکه گاه ضروری است.

د - مخالفین با این معنا نیز دو دسته هستند: یک دسته اطلاع کافی ندارند و گاه دچار تعصبات شخصی می‌شوند، مثل آنهایی که بی‌غرض می‌گویند: «فقط باید به 14 امام معصوم (ع)، امام گفته شود»، اما برخی دیگر هدفدار و مغرضانه این معنا را دنبال می‌کنند.

آنها می‌خواهند اولاً فرهنگ «امام و امت» را کم‌رنگ و بی‌رنگ کنند، تا بتوانند بدون آوردن لفظ «امام»، مردم را به سوی امامان باطل خود بکشانند و ثانیاً دین را کم‌رنگ کنند.

دقت شود که واژه‌ی «رهبر»، الزاماً سیاق و صبغه دینی ندارد. هر کسی می‌تواند رهبر باشد. گاندی هم رهبر بود، هیتلر نیز خودش را رهبر می‌خواند، موسی‌لینی هم همین‌طور و جیره‌خواران ضعیف و حقیری چون قذافی نیز همین‌طور. و امروز امریکای جنایتکار خودش را رهبر عالم می‌خواند.

البته این ریشه سیاسی دارد - رهبری، یک امر سیاسی است و سیاست همگان نیز مانند دیانت‌شان است.

وقتی رهبر فقط یک رهبر بود و نه ولایت فقیه و امام امت در فرهنگ و جامعه اسلامی، معیار تشخیص و تعیین رهبر نیز متفاوت می‌شود. چنانچه بنی‌صدر خائن در زمان امام خمینی (ره) می‌گفت: «هر کس بیشتر کار می‌کند، عملاً او رهبر است» و سپس آمار می‌داد که «من» این کار را کردم و «من» آن کار را کردم و مردم «من» را می‌خواهند ... و امام (ره) نیز فرمودند: «این من، شیطان است».

این همان تفاوت امام حق و امام باطل است، که یکی مردم را به سوی «من» خواند و دیگری به امر الهی هدایت می‌کند.

www.x-shobhe.ir

کتاب الکترونیک
زمستان ۱۳۹۲
(بهمن)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه)
www.x-shobhe.ir www.x-shobhe.com

کوناگون

کوناگون - بهمن 1392

● در حمله ظالمانه اعراب به ایران، آیا کشته‌های عرب شهید هستند یا ایرانیانی که در دفاع از مرز و بوم خود کشته شدند؟ - این شبهه را بسیار رایج کرده‌اند.

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: سؤال و شبهه، گاهی برای یافتن حقیقت و دریافت پاسخ برای کسب علم مطرح می‌شوند و گاهی برای ضد تبلیغ، جو سازی و ایجاد اعوجاج در اذهان و نیز سایر فتنه‌ها و دشمنی‌ها و البته در نوع دوم، طراحان سؤال اصلاً به دنبال پاسخ نیستند و اغلب خود نیز پاسخ را می‌دانند.

این سؤال یا شبهه و نیز نحوه طرح و فرافکنی آن نیز نشان می‌دهد که از دسته‌ی دوم است، اما در هر حال و به احترام کاربران گرامی، به عنوان یک سؤال یا شبهه از دسته اول منظور شده و پاسخ ایفاد می‌گردد:

الف - هیچ جنگی نزد حق تعالی مقبول نیست، مگر آن که به امر خدا و برای خدا انجام پذیرد و در چنین جنگی، هر چند بر اساس ماهیت جنگ، کشتار و تخریب وجود دارد، اما ظلمی به کسی روا نمی‌شود.

ب - ظلم، همیشه ظلم و محکوم است. خواه در سپاه اعراب علیه ایرانی‌ها باشد، خواه در سپاه ایران علیه رومی‌ها باشد، خواه در سپاه معاویه و یزید باشد و خواه یکی از لشکریان پیامبر اکرم یا امیرالمؤمنین و یا سایر معصومین علیهم‌السلام ظلمی روا دارند. خواه نیروهای امریکایی، انگلیسی و فرانسوی باشند و خواه سپاه صحابه پاکستان، وهابیت سعودی و یا تکفیری‌ها و سلفی‌ها.

مظلوم نیز همیشه مظلوم است، خواه مسلمان باشد یا کافر، ایرانی باشد یا عرب، صدر اسلام باشد یا امروز. لذا ملی‌گرایی (ناسیونالیته) در مقوله‌ی «ظلم، ظالم و مظلوم» هیچ مدخلیتی ندارد. این چنین نیست که اگر ایرانی‌ها به رومی‌ها یا هندوستان و ... حمله کرده باشند و قتل عام و غارت کرده باشند، ما افتخار ملی و تاریخی کنیم، چون ایرانی بودند و اگر دیگران به ایران و ایرانی حمله کرده باشند، حتماً محکوم کنیم، چون ایرانی نبوده‌اند.

حمله صدام به ایران محکوم است، چنان چه جنگ‌های جهانی اول دوم محکوم است، چنان چه حمله‌ی رژیم اشغالگر به فلسطین، ظلم سلاطین عرب به ملت خودشان در تونس، لیبی، مصر، بحرین و ... نیز محکوم است و چنان چه ظلم حکام و سرمایه‌داران غربی به مردم مستضعف خودشان محکوم است.

از این رو در اسلام، به رغم آن که فرمان جنگ و جهاد با دشمنانی که قصد جان و مال و دین مسلمان را کرده‌اند می‌دهد و به شدت عمل در جنگ ترغیب می‌نماید، از هر گونه ظلمی برحذر می‌دارد:

«وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُفْتَلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ» (البقره، 190)

ترجمه: و در راه خدا با کسانی که با شما می‌جنگند نبرد کنید ولی تعدی (ظلم) نکنید همانا خدا تجاوزگران را دوست ندارد.

ج - بدیهی است که تمامی جنگ‌های عالم، یا بین دو گروه حق و باطل واقع می‌شود و یا بین دو گروه باطل؛ لذا هیچ‌گاه دو گروه بر حق با یک دیگر نزاع نمی‌کنند.

حتی در جنگ بین حق و باطل نیز لشکریان هر دو گروه، به میدان می‌آیند، شجاعت و رشادت و حتی ایثار انجام می‌دهد، از وطن، خانه و آسایش و زن و فرزند و مال می‌گذرند و جان‌شان را به مخاطره می‌اندازند، می‌کشند و کشته می‌شوند. در سایر «جهاد»ها که جنگ و قتال یکی از مصادیق آن است و نمونه‌های دیگری چون جنگ نرم، جنگ روانی، جنگ تبلیغاتی، جنگ اقتصادی و ... دارد نیز همین طور است. یا در راه خداست و یا در راه غیر خدا (که می‌شود طاغوت). لذا فرمود:

«الَّذِينَ آمَنُوا يُفَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُفَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا» (النساء، 76)

ترجمه: کسانی که ایمان آورده‌اند در راه خدا کارزار می‌کنند و کسانی که کافر شده‌اند در راه طاغوت می‌جنگند، پس با یاران شیطان بجنگید که نیرنگ شیطان [در نهایت] ضعیف است.

شهید راه خدا و شهید راه خر:

در نتیجه «شهادت» نیز فرق می‌کند و به هدف، نیت و صراط جنگ، بر می‌گردد. همه بالاخره در راه هدف خود کشته می‌شوند، حال یا در جنگ سخت و گرم و یا در جنگ نرم و سرد. حتی آنان که در بستر خود آرام می‌میرند نیز کشته هدفی می‌شوند که عمر خود را برای رسیدن به آن صرف کرده‌اند. لذا فرموده است کسانی که برای خدا و در راه خدا حرکت و مجاهده می‌کنند، چه در جنگی کشته شوند و چه بمیرند، حکم «شهید فی سبیل الله» دارند:

«وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مَاتُوا لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا وَإِنَّ اللَّهَ لَهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ» (الحج، 58)

ترجمه: و آنان که در راه خدا مهاجرت کرده‌اند و آنگاه کشته شده یا مرده‌اند قطعاً خداوند به آنان رزقی نیکو می‌بخشد و راستی این خداست که بهترین روزی‌دهندگان است.

پس هر کسی در راه محبوب و معبود خود کشته می‌شود که در قاموس اسلامی به کشته در راه خدا «شهید» اطلاق می‌شود.

منتهی اگر قرار شد تا معنای شهادت را عام فرض نماییم، مثلاً بگوییم: شهید راه هنر، شهید راه وطن، شهید راه معشوق، شهید راه ثروت، شهید راه علم، شهید راه قدرت و ...، باید دقت کنیم که هم «**شهید در راه خدا داریم** و هم شهید در راه خر»!

در جنگی سپاه پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله به پیروزی رسیدند و به طبع جنگ، اسراء و غنائم بسیاری به دست آوردند. در میان غنائم، الاغ سفید رنگی بود که چشم طمع یکی از سربازان ایشان به آن بود و امید داشت که در تقسیم غنائم این الاغ به او برسد.

از اتفاق اسیری فرار کرد، روی همان الاغ پرید و رفت و این سرباز او را دنبال کرد و به ضرب شمشیری که او به دست گرفته بود، کشته شد.

از نظر ظاهری شهید بود، چرا که اولاً سرباز لشکر اسلام بود، ثانیاً در معرکه‌ی جنگ کشته شده بود و ثالثاً به دست دشمن اسلام به قتل رسیده بود. لذا مانند سایر شهدا پیکر او را آوردند تا حضرتش (ص) بر آن نماز بخواند. اما فرمود: من بر پیکر او نماز نمی‌خوانم! پرسیدند: چرا؟ فرمود: برای این که او «قتیل الحمار» یا به تعبیر ما «شهید راه خر است»، او برای خدا نرفت، بلکه برای آن خر رفت و در راه خر کشته شد.

پس هر کشته‌ای، در نظر خدا «شهید» محسوب نمی‌گردد. ایرانی باشد یا عرب، امریکایی باشد یا افغانی - در سپاه حق باشد و یا در سپاه باطل، بلکه فقط کسی که در راه خدا جنگیده و کشته شده است، شهید راه خداست.

«وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ» (آل عمران، 169)

ترجمه: هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند مرده مپندار بلکه زنده‌اند که نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند.

خداوند متعال کسی را شهید راه خود محسوب می‌کند که جان و مالش را با خدا معامله کرده است، یعنی به امر او، در راه او و برای او به میدان آمده است:

«إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ هُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ...» (التوبه،

ترجمه: حقا که خداوند از مؤمنان جانها و مالهایشان را خریداری کرده به بهای آنکه بهشت از آن آنها باشد (و کیفیت تسلیم متاع این است که آنها) در راه خدا می‌جنگند پس می‌کشند و کشته می‌شوند... .

● چه دلیلی بر اثبات برهان علیت داریم؟ چرا تسلسل باید باطل باشد؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: قانون یا اصل «علیت»، یکی از بدیهیات اولیه عقلی است. لذا گفته‌اند چنان برای عقل بدیهی است که نیازی به اثبات ندارد. چنان چه حتی دلیل آوردن برای اثبات اصل علیت، خودش گواه بر بدیهی بودن آن است، چرا که ذکر دلیل یا دلایل در اثبات یا نفی، خودش بر اساس برهان علیت می‌باشد. برای اثبات، متوسل به اصل علیت شده و می‌گوید: این اصل، معلول این علت و یا این علت، دلیل این معلول می‌باشد.

علیت، اصلی است که در مقوله‌ی «وجود» بحث می‌کند. علیت می‌گوید: وجود یا خودش هستی محض و کمال محض است و در نتیجه نقصی در او نیست که اکمالش (پیدایش آن چه نیست) نیاز به غیر داشته باشد (واجب الوجود)، و یا چنین نیست، بلکه امکان «عدم و وجود» آن مساوی است، پس پدید آمدنش، حتماً علتی دارد که سبب پیدایش آن شده است (ممکن الوجود).

همین اصل بدیهی عقلی است که نه تنها سبب اکتشافات علمی می‌گردد، بلکه سبب هر فعل و کاری است. به عنوان مثال: حتی اگر یک انسان عوام در اعصار قلم، نیاز به شکار پیدا می‌کرد، سر چوب یا سنگی را تیز می‌کرد و نیزه‌ای می‌ساخت و به سوی شکار پرتاب می‌کرد، یا اگر نیاز به گرما و حرارت یا روشنایی داشت، آتشی بر می‌افروخت، چرا که بر اساس همین اصل بدیهی عقلی، می‌دانست، نه حیوان به خودی خود شکار می‌شود، نه سر نیزه بدون پرتاب به حرکت در می‌آید، نه هوا یا آب به خودی خود گرم می‌شود، پس پدید آمدن هر چیزی علتی می‌خواهد.

چنان چه شما وقتی خواستید همین سؤال را مرقوم و ارسال نمایید، به سراغ علل مختلف پدیده‌های متفاوت رفتید، مثل تصور ذهنی سؤال، ادبیات فارسی، جمله‌سازی، کی‌برد، مانیتور، اینترنت و ...، یعنی می‌دانید که تا سلسله علل فراهم نگردد، معلول مورد نظر «بیان و انتقال سؤال» نیز پدید نمی‌آید.

پس، هر پدیده‌ای معلول است و علتی دارد. همان علت خودش یک پدیده است و علت دیگری دارد، و

دور و دلیل ابطال آن:

دور یعنی وجود دو چیز با واسطه یا بی‌واسطه، متوقف بر یک دیگر باشد. به عنوان مثال اگر کسی بگوید: من در صورتی این شهر را خواهم شناخت که آن شهر را شناخته باشم و در صورتی آن شهر را خواهم شناخت که این شهر را شناخته باشم، می‌شود «دور» و در نتیجه هیچ یک را نخواهد شناخت. اگر گفته شود: «الف» در صورتی پدید می‌آید که «ب» پدید آمده باشد و «ب» نیز در صورتی پدید می‌آید که «الف» پدید آمده باشد، می‌شود «دور» و بدیهی است که هیچ یک پدید نخواهند آمد. چرا که تقدم شیء بر خودش لازم می‌آید و تقدم هر چیزی بر خودش، محال و غیر ممکن است»، لذا «دور» به حکم عقل باطل است.

به بیان ساده و روشن؛ وجه بطلان دور اینست که وجود و تحقق هر کدام، مشروط به دیگری است. و چون شرط هیچ کدام تحقق قبلی ندارد، پس نتیجه‌ی چنین اشتراطی این می‌شود که هیچکدام محقق نگردند.

تسلسل و دلیل ابطال آن:

اما تسلسل، یعنی پشت سر هم بودن. یعنی بگویند: بله، سلسله علت و معلول در پدیده‌های عالم وجود دارد، اما غیر متناهی است و نقطه‌ی پایانی برای این سلسله علل متصور نمی‌گردد و وجود ندارد.

تسلسل نیز به حکم عقل ابطال می‌گردد، چرا که لازم می‌آید در نهایت تمامی حلقه‌های این سلسله معلول باشند. اگر گفته شود که یک حلقه‌ی آخری تصور می‌کنیم، پس دیگر تسلسل نیست و اگر بگویند هیچ حلقه‌ی آخری تصور نمی‌کنیم، همه حلقات در ذات خود معلول هستند. لذا باید ختم به علتی گردد که او دیگر ذاتاً معلول غیر نباشد. لذا به آن، علت العلل یا علت غایی یا علت تامه گفته می‌شود که سلسله علت و معلول‌ها به او ختم می‌گردند.

اگر چه در مثال نقص است، ولی شما به هر امری که نگاه کنید، همین طور است. به دنبال فراهم نمودن علل می‌روید تا معلول مورد نظر حاصل گردد و اگر قرار باشد این سلسله ختمی نداشته باشد، هیچ‌گاه هیچ منظوری حاصل نمی‌گردد.

به تعبیر فلسفی: «تسلسل از آن جهت باطل است که چون وجود معلول، وجودی وابسته، نیازمند و غیر قائم به ذات خود؛ یعنی ممکن الوجود و وجود رابط است؛ بنابر این، هرگاه فرض کنیم چنین موجوداتی در حد بی‌نهایت وجود دارند، لازم می‌آید که بی‌نهایت وجود وابسته و قائم به غیر و رابط داشته باشیم، بی‌آن که آن غیر و آن وجود مستقل که تکیه‌گاه این وجودهای وابسته و رابط است، موجود باشد، و این محال است.» (استاد دینانی، قواعد کلی در فلسفه اسلامی، ج 1، ص 160)

یا به تعبیر دیگری گفته می‌شود: همه چیز «ممکن الوجود» است، یعنی نسبتش به عدم و وجود برابر است، لذا پیدایش آن علتی بیرونی می‌خواهد، چرا که هستی عین ذاتش نیست؛ در نتیجه این سلسله باید ختم شود به

«وجودی» که هستی اش عین ذاتش باشد و نیاز به غیر نداشته باشد تا سبب پدید آمدنش گردد، او می شود «واجب الوجود».

البته بحث «وجود» و اقسام آن (ممکن الوجود و واجب الوجود) و بالتبع برهان علیت و ابطال دور و تسلسل، از مباحث بسیار گسترده‌ی حکمت (فلسفه) است که در این مختصر به صورت اجمال اشاره شد.

● چگونه نامسلمانان را مسلمان کنیم؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: شاید ظاهر سؤال بسیار ساده و از روی عاطفه و حس انسان دوستی باشد، اما مسئله‌ی بسیار مهمی است و در تحقق آن نکات بسیار دقیق، ظریف و شروط بسیار نقش آفرینی باید مورد توجه قرار گیرد که فقط به چند محور آن اشاره می‌گردد:

الف - حکما اصطلاحی در استدلال عقلی دارند مبنی بر این که «معطی شیء، نمی‌تواند خودش فاقد آن شیء باشد»، یعنی: کسی که چیزی را ندارد، نمی‌تواند آن را به دیگری عطا کرده و ببخشد.

پس ما باید ابتدا دقت کنیم که آیا اولاً خودمان «اسلام» عزیز را در سطح مورد انتظار و قابل قبول ظرفیت خودمان می‌شناسیم که به دیگران بشناسانیم؟ و ثانیاً اصلاً خودمان مسلمان (تسلیم امر خدا) هستیم تا بخواهیم دیگران را مسلمان کنیم؟ چقدر؟

امیرالمؤمنین، امام علی علیه‌السلام فرمودند: «**أَكْبَرُ الْعَيْبِ أَنْ تَعَيْبَ مَا فِيكَ مِثْلَهُ**» یعنی: «بزرگ‌ترین عیب آن است که آنچه را که مانند آن در خود توست عیب بشماری». لذا اغلب امثال ما که مسلمانی خودشان معیوب و ناقص و گاهی کلاً معوج است، نباید و نمی‌توانند به فکر مسلمان کردن نامسلمانان باشند. ما خودمان را حفظ کرده و نگران نامسلمان شدن مسلمانان به خاطر رفتارها و گفتارهایمان باشیم، اولی‌تر از این است که نامسلمانان را مسلمان کنیم.

ب - در آموزه‌های قرآنی و حدیثی (اسلامی) بسیار تأکید شده است که سلسله مراتب در آموزش، پرورش، تعلیم، تربیت و به طور کلی هر نوع رسیدگی به دیگران باید رعایت شود و ابتدا نیز از خود شخص شروع می‌شود.

به دعای حضرت ابراهیم علیه‌السلام توجه کنیم؛ خلیل‌الله است، نبی‌الله است، رسول‌الله است و امام نیز شده است، اما به هنگام دعا برای هدایت که مستلزم برپایی ستون دین، یعنی نماز است، اول خودش را دعا می‌کند، بعد فرزندان و اهل بیتش را و بعد پدر و مادرش را و سپس سایر مؤمنین را مشمول دعایش قرار می‌دهد:

«رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاءَ * رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ»
(ابراهیم، 40 و 41)

ترجمه: پروردگارا، مرا برپادارنده نماز قرار ده و از اولاد من (نیز نمازگزاران قرار ده)، * و ای پروردگارا، دعای مرا اجابت نما، پروردگارا! بر من و بر پدر و مادرم و بر مؤمنان بیخشیای در روزی که حساب برپا می شود.

ج - اهل بیت علیهم السلام بسیار تأکید نموده اند که دیگران را با عمل دعوت کنید. صرف اتکا به سخن گفتن کافی نیست و اگر کافی بود، خداوند متعال پیامبران و اولیایش را اسوهی حسنه و امام قرار نمی داد و آنها نیز برای تعلیم و تربیت، تزکیه و هدایت ما این همه زجر نمی کشیدند، بلکه فقط به زبان تبلیغ می کردند. آری، هدایت الگوی عینی و عملی نیز می خواهد.

امام صادق علیه السلام فرمودند: «كونوا دُعَاةَ النَّاسِ بِأَعْمَالِكُمْ ، وَلَا تَكُونُوا دُعَاةً بِاللِّسَانِ» (بحار الأنوار : ج ۵ ص ۱۹۸)

یعنی: با عملتان دعوت کننده مردم (به صراط مستقیم) باشید، و از دعوت کنندگان به زبانتان (اکتفا به گفتن) نباشید.

خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید: چرا چیزی می گوید که به آن عمل نمی کنید و این نزد خدا بسیار بزرگ و سنگین است.

ج - البته سخن گفتن نیز خود نوعی عمل است، منتهی تبیین و بیان آن است، لذا اگر متکی به عمل نباشد، مثل جسم بی روح است و خاصیتی نیز نخواهد داشت و حتی چه بسا مبدل به «ضد تبلیغ» نیز بشود. اما اگر فرد به اندازه خود ایمان آورد و عمل کرد و اقدام به تبلیغ بیانی نمود، آن نیز اصولی دارد که باید رعایت شود و همگی در قرآن کریم و احادیث آموزش داده شده است که از جمله آنها: پرهیز از سخن گفتن در مطلبی است که بر آن علم نداریم - سخن گفتن با «قول لَیْن»، یعنی بیان آرام است تا مخاطب به لجاجت نفس نیافتد - بحث و دعوت باید مستدل باشد، حکیمانه باشد، موعظه و خیرخواهی باشد و اگر احیاناً بحثی به جدال کشیده شد، باید به نحو احسن جدال شود. همه این موارد در یک آیهی کریمه بیان شده است که باید الگوی رفتاری مبلغ باشد:

«ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ» (التحل، 125)

ترجمه: (مردم را) به سوی راه پروردگارت با منطقی حکیمانه و ادله قانع کننده و با پندی نیک و بیداری بخش و عبرت آموز دعوت کن و با آنان (مخالفان) به نیکوترین وجه محاجّه و مجادله نما. (این وظیفه تو، و اما آنها) البته پروردگارت خود داناتر است به کسی که از راه او گم گشته و او داناتر است به هدایت یافتگان.

د - مهم است که بدانیم ما فقط می توانیم و موظفیم که در عمل و بیان، تبلیغ و دعوت نماییم، اما این که کسی بپذیرد و هدایت شود و یا عناد و لجاج کند و بدتر منحرف شود، در اختیار ما نمی باشد. جادوگران دعوت حضرت موسی (ع) را شنیدند و معجزه اش را هم دیدند و ایمان آوردند، اما فرعون همان دعوت را شنید و همان معجزه را دید، اما بر کفرش افزوده شد. لذا خداوند متعال به پیامبر رحمتش صلوات الله علیه و آله فرمود:

«فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ * لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ» (الغاشیه، 41 و 42)

ترجمه: پس تذکر ده، که تو (به عنوان رسول) تنها تذکردهنده ای * تو بر آنها مسلط نیستی.

یک حکایت آموزنده و نتیجه:

حکایت مشهوری است که عالم جلیل القدری به نام مرحوم آیت الله یزدی (ره)، در حجره یا اتاقش مشغول نماز و عبادت بود که طلبه ای برای سؤالی نزد او آمد. دید آقا نشسته و به پهنای صورت اشک می ریزد و مثل مصیبت زده ها روی پایش می زند و می گوید: «خدایا! اگر در قیامت تو از من سؤال کردی که فلانی چرا تو یهودی را یهودی کردی و مسیحی را مسیحی کردی، من چه پاسخی بدهم؟!»

خلاصه طول کشید تا تمام شد. طلبه سؤال خود را عقب انداخت و پرسید: ببخشید آقا! این که یهودی، یهودی و مسیحی، مسیحی شده است، به شما چه ربطی دارد که خدا شما را مؤاخذه کند؟ فرمود: نه این طور نیست، بلکه یهودی و مسیحی، مسلمانی را در من دیدند که مسلمان نشدند.

پس، ما باید اول در مسلمانی خودمان بکوشیم - ایمان خود را تقویت و حفظ کنیم - علم و اطلاعات خود را ارتقا بخشیم و تقوای خود را مراقب باشیم. اگر ما دیگران را از اسلام زده نکنیم، خودش هنر و عبادت و جهاد بزرگی است. یعنی همیشه مراقب باشیم که دیگران اسلام را در من بد بینند و بد نشناسند.

اما در عین حال نگفته اند که به بهانه ی ضرورت و اولویت خودسازی، ساکت و راکد بنشینید و به فکر صلاح و فلاح دنیای و آخرت دیگران نباشید، به عمل و گفتار تبلیغ نکنید، امر به معروف و نهی از منکر عملی و لسانی نداشته باشید.

منتهی دقت کنید که اولاً اثر مسلمانی شما بیشتر از حرف و سخن شماسست و ثانیاً رفتار و گفتار تبلیغی نیز اصولی دارد که باید رعایت گردد.

● جنّ موجودی مادی است یا غیر مادی؟ اگر مادی باشد اجنه چگونه انسان را وسوسه می کنند یا شیطان باعث کابوس می شود؟ و اگر غیرمادی اند چگونه بعضی ادعای دیدن آنها را دارند؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: برای وسوسه کردن، الزامی نیست که حتماً وسوسه گر غیر مادی باشد. حتی یک دیوار یا یک عکس یا یک انسان هم می تواند وسوسه گر باشد. [توضیح داده خواهد شد].

الف - انسان از یک سو بُعد مادی (جسم و لوازم حیات جسمانی) دارد و از سوی دیگر بُعد روحانی و ملکوتی دارد - شیطان نیز مانند انسان، هم بُعد مادی دارد و هم غیر مادی.

جسم انسان از خاک (سپس نطفه) خلق شده است و روح او از عالم امر، یا از عالم ملکوت است - جسم جن نیز از آتش خلق شده است و روحش مادی نیست.

ب - خداوند متعال برای نیازهای مادی انسان، نفس را قرار داده است و برای کنترل این قوا از دورن، «عقل» که غیر مادی است را قرار داده است. لذا فرمود: «عقل پیامبر درونی شماست». پس، بسیاری از تحریک های نفسانی، از دورن خود انسان می باشد. لذا وسوسه از ناحیه «نفس» وارد می شود و الهای و وحی از ناحیه «عقل - قلب».

ج - هم چنین چون انسان با عالم بیرون از خود مرتبط است، تأثیرگذار و متأثر است، جن (شیطان) از بیرون وسوسه می کند و پیامبران الهی علیهم السلام نیز از بیرون «وحی» را منتقل می کنند.

د - در واقع آن چه در انسان حادث می شود، در درون خود اوست. از بیرون فقط «دعوت» صورت می گیرد که یا به حق (روحانیت و ملکوت) است و یا به باطل (نفسانیت و حیوانیت).

ه - از این رو نه دعوت کنندهی به حق بیرونی که انبیا و اولیای الهی باشند، تسلطی بر انسان دارند که او را هدایت کنند؛ چنان چه فرمود: « **فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ * لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ** - پس تذکر ده، که تو (به عنوان رسول) تنها تذکردهنده ای * تو بر آنها مسلط نیستی» - و نه دعوت کننده به باطل بیرونی که ابلیس و سایر شیطان ها از نوع انسان یا جنّ می باشند، بر انسان تسلطی دارند که منحرف کنند؛ بلکه این خود انسان است که با اختیار خودش «ولایت» هر کدام از آنها را که خواست می پذیرد و این سلطه را ایجاد می نماید، چنان چه در مورد سلطه شیطان فرمود:

«**إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ * إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ**»

ترجمه: چرا که او را بر کسانی که ایمان آورده‌اند و بر پروردگار خود توکل می‌کنند (جز القاء وسوسه) تسلطی نیست * تسلط او تنها بر کسانی است که او را سرپرست می‌گیرند و بر کسانی است که به خدا شرك می‌ورزند. **و -** پس دعوت درونی و بیرونی به شکل وحی یا الهام و ... برای هدایت به سوی حق که عقلانی است وجود دارد و دعوت درونی و بیرونی به شکل وسوسه، که نفسانی است نیز برای ایجاد انحراف نیز وجود دارد. یک حیوان، یا یک شیء و آن چه در زمین و آسمان‌هاست نیز می‌تواند راهنمای به سوی حق باشد، به شرط آن که انسان عالمانه و عاقلانه به آن نگاه کند، چنان چه فرمود:

«أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِنبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ * وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ * وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ * وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ ...» (الغاشیه، 17 تا 20)

ترجمه: آیا آنان به شتر نمی‌نگرند که چگونه آفریده شده * و به آسمان که چگونه برافراشته شده؟ و به کوه‌ها که چگونه نهاده شده و استوار گشته؟ * و به این زمین که چگونه گسترده و هموار گردیده ...» همین طور هر شخص یا شیء خارجی نیز می‌تواند وسوسه گر نفس باشد؛ چنان چه مکرر فرمود: مال، اولاد، ثروت و ...، همه متاع دنیا و ابزار زندگی هستند، لذا سبب گمراهی شما نشوند. **ز -** پس برای وسوسه کردن نیازی نیست که جن خلقت مادی نداشته باشد. و چون خلقتش مادی است، دیدنش نیز در شرایطی بعید نیست. هر چند که انسان نیز محدود به قوای مادی نیست و چه بسیاری از حقایق غیر مادی عالم هستی را نیز با چشم غیر مادی خود (عقل، قلب و روح) می‌بیند. * - کابوس نیز یک اختلال روانی در دوردن انسان می‌باشد که الزامی ندارد حتماً از ناحیه جن یا شیاطین باشد. ممکن است انسان از چیزی وحشت کند و همان سبب گردد که در خواب یا بیداری، کابوس ببیند.

● بسیاری به دنبال اندک اهمالی، گرفتار و بی‌آبرو می‌شوند و بالتبع به سوی کفر کشیده می‌شوند. آیا آیه و روایتی هست که اگر کسی توبه کند، توکل نماید و بازگردد، خدا آبروی ریخته‌اش را بازگرداند؟

در متن سؤال آمده: مثلاً دختری سوار تاکسی قلبی شده و پس از ربایش مورد تجاوز قرار گرفته و آبروش می‌ریزد و یا ...؛ بعد می‌بیند که مستحق چنین تنبیهی از سوی خداوند متعال نبوده است و یا می‌بیند که حداکثر گناهش این بوده که کمی موهای جلوی سرش بیرون بوده است. این بی‌آبرویی سبب ناامیدی و گرایش او به کفر می‌شود. حال اگر برگردد و توبه کند، آیا ...

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: ابلیس وقتی به خاطر تکبرش نافرمانی کرد و رانده شد، گناه عصیان خود را به گردن خداوند سبحان انداخت و گفت: « رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي »، «یعنی پروردگار من، حال که مرا گمراه کردی، من نیز چنین و چنان می‌کنم». بشر نیز وقتی نافرمانی می‌کند، دقیقاً همین موضع را می‌گیرد. همه موفقیت‌ها را از خود می‌بیند و همه شکست‌ها را به گردن خدا می‌اندازد. اگر خوب رانندگی کرد و از جاده‌ای پُر پیچ و خم به سلامت عبور کرد، به رانندگی خود می‌بالد و اگر بد رانندگی کرد و تصادف کرد، می‌گوید: «لابد خدا این طور خواسته بود». اگر به سلامت از مهلکه عبور کرد، می‌گوید: این منم که منم و اگر به دام افتاد، می‌گوید: مستحق این تنبیه از سوی خدا نبودم.

الف - نظام خلقت قانونمند است و قوانین «علت و معلول» بر همه‌ی عناصر و افعال حاکم است. پس اگر انسان خواسته یا ناخواسته دستش را در آتش برد و سوخت، نباید بگوید: من که کار خاصی نکردم، چند سانت دستم را جلوتر بردم، پس چرا خدا مرا این چنین تنبیه نمود؟! بر همین اساس (نظام علی) ممکن است یک سوختگی عمیق بهبود یابد، اما یک سوختگی به ظاهر سطحی، بر اثر بی‌مبالاتی در معالجه یا ...، عفونت کند و به قطع عضو و یا حتی هلاکت منجر گردد. اعتقادات، رفتارهای ما و آثارشان نیز چنین است.

ب - حال فرض می‌کنیم که یک دختر خانمی به نظر خودش کار خاصی نکرده است. کمی موهایش بیرون است، شاید به تناسب این آرایش مو، لباسش هم کمی چسبیده و بدن نما باشد و به تناسب آرایش و لباس، راه رفتن، رفتار و گفتارش هم کمی با ناز و عشوه باشد؛ خلاصه از هر سو دلبری کرده و کارهایی که باید برای همسرش انجام دهد را برای همگان انجام می‌دهد و در نتیجه شهوت مردان را در انظار عمومی تحریک می‌کند. اگر به او متذکر شوید، می‌گوید: «وا، حالا این دو تا تار مو تحریک کرد، خب به جهنم که، نگاه نکنند یا تحریک نشوند». تازه آیه هم برایتان با تفسیر به رأی می‌خواند که مگر در قرآن نیامده است که «لا اکراه فی الدین»؟ بی‌مبالاتی او به همین مقدار ختم نمی‌شود، به راحتی با همه ارتباط برقرار می‌کند، به خودش می‌بالد و سوار هر خودروی شخصی نیز می‌شود. به گمان این که خبرهای ناگوار، تذکرات قانونی، نصیحت‌ها و ...، هیچ کدام به او ربطی ندارند و او را شامل نمی‌گردند. خُب، هزار بار می‌رهد، یک بار نیز گرفتار می‌شود. و آن وقت به زمین و آسمان پرخاش کرده و همه را مقصر و متهم می‌خواند، به غیر از خودش.

ج - در عین حال خدای ارحم‌الرحمین، امکان بلند شدن بر کسی که زمین خورده است را سلب ننموده است، راه رشد را بر سقوط کرده نبسته است و اساساً اجازه‌ی ناامیدی از رحمت و واسع‌اش را به کسی نمی‌دهد و او را با کرامت و مهربانی ندا کرده و می‌فرماید: ای بنده‌ی من، هر چقدر هم در حد خودت ظلم کردی، باز ناامید نشو، برگرد، من همه گناهانت را یک جا می‌بخشم و تو را مورد لطف و رحمت ویژه‌ی خود قرار می‌دهم:

«قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ»
(الزمر، 53)

ترجمه: بگو: ای بندگان من که بر خویشتن زیاده‌روی روا داشته‌اید! از رحمت خدا مأیوس نشوید. همانا خداوند، همه گناهان را [به وسیله توبه و استغفار] می‌آمرزد، که او خود آمرزنده‌ی مهربان است.

بی‌تردید گناهی بزرگ‌تر و ظلمی بیشتر از «شرک» نیست، وقتی مشرک نیز اگر توبه کند و موحد شود، نه تنها بخشوده شده، بلکه مورد بخشش، لطف و رحمت الهی قرار می‌گیرد، تکلیف گناهان کمتر از شرک روشن است.

د - اما در خصوص عزّت و آبروی ریخته شده و بازگردانده شدن آن، دقت شود که فرمود: همه عزّت مال خداست، لذا نه کسی می‌تواند به انسان عزّت دهد و نه کسی می‌تواند عزّت انسان را ضایع کند، مگر این که انسان خودش نخواهد عزّت خداداد را حفظ نماید.

خداوند متعال انسان را متذکر می‌گردد که هر معصیتی که می‌کند و از جمله تآسی به کفار، تشبّه به آنان، تبعیت از آنان و پذیرفتن بزرگی آنان و دوستی با آنان، به خاطر آن است که در جامعه از عزّت بیشتری برخوردار باشد، در حالی که اولاً آنها خودشان نیز عزیز نیستند و ثانیاً همه عزّت از آن خداست:

«الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِن دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَلْيَتُهُمْ أَلْيَتُهُمْ الْعِزَّةُ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا» (النساء، 139)

ترجمه: همان کسانی که کافران را به جای مؤمنان سرپرست و یاور و دوست خود می‌گیرند آیا در نزد آنان عزّت و عظمت می‌طلبند؟ پس (بدانند که) بی‌تردید همه عزّت از آن خداست.

از این رو، کسی که توبه و استغفار می‌نماید، کسی که رو به خداوند سبحان می‌کند، کسی که خود را از بندگی طواغیت و نفس می‌رهاند و او را بندگی می‌کند، کسی که به او توکل می‌کند و ...، باید بدانند که نزد او «عزیز» شده است و خداوند متعال به او عزّت و کمال می‌بخشد.

ما انسان‌ها از یک سو علم نداریم و از سوی دیگر عجز و نگران و ترسان هستیم، راه کارهایمان محدود است و با اولین مصیبت، به جزع و فرع می‌افتیم، اما خداوند علیم، غنی و قادر است و هیچ محدودیتی ندارد و بندگان خود را در دنیا و آخرت عزیز می‌گرداند.

● آیا خیرات ما برای مردگان، جز طلب شفاعت برای آنهاست؟ یعنی همه حق شفاعت برای مردگان را دارند؟ با توجه به حساسیت مسئله «شفاعت» لطفاً کامل توضیح دهید.

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: پیشتر مباحث مشروحی در مورد «شفاعت» درج گردیده است، که لازم است مورد مطالعه قرار گیرد (لینک). چرا که لازم است ابتدا معنای شفاعت را آن طور که هست بدانیم و سپس در مورد موضوعات مربوط به آن تحقیق نماییم.

در این پاسخ نیز به طور اختصار بیان می گردد که «شفاعت» از ماده «شَ - فَ - عَ» به معنای جفت شدن با غیر برای رسیدن به مقصودی معین است که در مقابل، کلمه (وَتَر - تَک) به کار می رود. شفاعت اختصاص به اسلام، تشیع و قیامت ندارد، بلکه مسئله ای عمومی، همگانی و همیشگی است. وقتی کسی می خواهد کاری انجام دهد یا به مقصودی برسد، اما به تنهایی قادر به آن نیست، با نیروی دیگری جفت می شود و یا به اصطلاح نیروی خود را با آن نیرو گره می زند، تا رفع نقص گردد و به کمالی که هدف است دست یابد. از این رو، چون انسان تماماً نقص و فقر است، به تنهایی از عهدهی هیچ کاری بر نمی آید، لذا تمامی انسان ها [چه قبول داشته باشند و چه نداشته باشند - چه بدانند و یا چه ندانند]، دائماً در حال شفاعت کردن و شفاعت شدن هستند. منتهی این شفاعت در مسائل عمومی، اجتماعی و حکومتی بیشتر نمود پیدا می کند. بنا بر این، وقتی انسان می خواهد به خیری (کمالی) دست یابد و یا ضرری (شر و نقصی) را از خود دفع نماید و ابزار یا ظرفیت [قابلیت] آن را ندارد، متوسل به شفیع می گردد.

به تعبیری دیگر: کار شفیع جبران نقص «قابل» و رساندن او به حد نصاب «قبول» برای رسیدن به هدف می باشد. این اقتضای قوانین عقلی است که اگر کسی نصاب لازم برای دستیابی به کمالی را نداشته، با استمداد از وسایط یا وسایل، قابلیت خود را به حد نصاب لازم برساند.

الف - منتهی باید دقت نمود که اولاً وسیله و شفیع باید متناسب با هدف باشد و ثانیاً (بالتبع) همیشه هدف است که بیانگر و معرف وسیله و شفیع می باشد.

به عنوان مثال: کسی نمی تواند بگوید من کمی خوراک تناول می کنم تا به پشت بام برسم، قهراً باید از نردبان، پلکان یا آسانسور یا وسیله ای متناسب استفاده کند یا حتی ممکن است از شخصی بخواهد که نیرویش به او اضافه کند، تا به پشت بام برسد. و یا اگر برای استخدام یا اعطای تسهیلاتی معرف یا ضامنی خواستند، متقاضی نمی تواند هر کسی که خودش دلش خواست نزد استخدام کننده یا اعطا کننده تسهیلات ببرد. بلکه او خودش مشخصات و ویژگی ها و دارایی هایی را برای معرف و ضامن تعریف کرده است که حتماً باید در فرد انتخاب شده باشد.

ب - از این رو، همگان شفاعت می کنند و همگان نیز شفاعت می شوند، اما برای شفاعت نزد خداوند متعال، باید توجه داشت که او چه چیزی را یا چه کسانی را به عنوان وسیله قرب قبول دارد که به مؤمنین فرمود: « **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ** - ای کسانی که ایمان آورده اید! از خدا بترسید و [برای تقرب] به سوی او

وسیله بجوئید. المائده، 35 « و آنها که اجازه دارند نزد او شفاعت کنند، کیانند؟ چنان چه فرمود: بدون اذن و اجازه‌اش، شفاعتی مقبول نیست و صورت نمی‌گیرد: « مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ - کیست آن که جز به خواست و فرمان او نزد وی شفاعت کند؟ البقره، 255»

پ - پس هر چیزی می‌تواند وسیله باشد و همگان نیز شفاعت می‌کنند، اما مهم این است که خداوند متعال کدام وسیله را برای قرب به خودش تعیین نموده و کدام شفاعت را می‌پذیرد؟ نماز، روزه، تلاوت قرآن کریم و جهاد در عرصه‌های متفاوت، خیرات و کار نیک و ...، به امر او و برای او، همه وسیله‌ی قرب به کمال هستند. مؤمنین، پدر و مادر، فرزند، همسایگان، شهیدان و اولیای الهی که در رأس همه آنها معصومین علیهم‌السلام قرار دارند، همه شفاعت می‌کنند.

ت - پس اگر کسی برای درگذشته‌ی خود، به امر خدا و برای رضای خدا، کار نیکی انجام داد و خیرات و مبرات فرستاد، خودش به واسطه کار نیک‌اش، نزد حق تعالی شفاعت می‌کند.

کتاب الکترونیک

زمستان ۱۳۹۲

(بهمن)



پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه)

www.x-shobhe.ir www.x-shobhe.com

حقوقی
و احکام

حقوقی و احکام - بهمن 1392

● چرا در مقابل کعبه که از سنگ ساخته شده سجده می کنیم؟ با دلیل و سند

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: مهم ترین دلیلش بندگی و اطاعت امر خداست و

محکم ترین سندش نیز کلام وحی است که کعبه معظمه را قبله قرار داد:

«قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ»

ترجمه: حتماً ما به هر سو گشتن رویت را در آسمان (مانند کسی که منتظر امری باشد) می بینیم، و اینک تو را به سوی قبله ای که بپسندی متوجه می کنیم؛ پس روی خود را به سوی مسجد الحرام برگردان، و هر جا که باشید روی خود را به سوی آن برگردانید، و همانا کسانی که کتاب (آسمانی) به آنها داده شده می دانند که بی شک این (توجه به کعبه) از جانب پروردگارشان حق است (زیرا در کتاب آنهاست که پیامبر اسلام به دو قبله نماز خواهد خواند)، و خداوند از آنچه می کنند (از مخالفت آنها) غافل نیست.

الف - انسان روح دارد و جسم. هر چیز دیگری نیز همین طور است. به هنگام عبادت [حتی نماز]، کعبه یا هیچ شخص یا چیز دیگری معبود ما نیست، بلکه قبله ی ماست. یعنی جهت روح و قلب مان کعبه نیست، بلکه الله جلّ جلاله می باشد، لذا در تیت نماز یا هر عبادت دیگری قصد «قریة الی الله» می کنیم، اما جهت بدن مان که از خاک است، در نماز به سوی نشانه و آیت خاکی خدا قرار می گیرد.

ب - بنابر این در نماز و هیچ عبادت دیگری، نه کعبه را پرستش می کنیم و نه نشانه ی دیگری را، اما جهت نماز و سجده ی بدن ما، به امر معبودمان، کعبه معظمه است و اگر خداوند متعال حتی یک درخت را محور و نشانه قرار می داد و می فرمود که به هنگام عبادت من در نماز، جهت بدن تان آن سو باشد، حتماً آن را قبله قرار می دادیم.

ج - روح حضرت آدم علیه السلام که انسان کامل و خلیفه الله بود، در جسم خاکی اش تجلی یافت که مسجود ملائک گردید، نه معبود آنها - روح کعبه نیز ولایت است و کعبه خود زادگاه ولایت است که جسمش در دیواری از سنگ و خاک تجلی دارد و این ظاهر جهت و قبله‌ی بدن خاکی ما قرار گرفته است، اما روح عبادت، همان ولایت است:

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» (المائدة، 55)

ترجمه: جز این نیست که سرپرست و ولی امر شما خدا و فرستاده اوست و کسانی که ایمان آورده‌اند، آنها که نماز را برپا می‌دارند و در حالی که در رکوع‌اند زکات می‌دهند.

● پیامبر اکرم (ص) فرموده‌اند با همه دشمنان اسلام به خوبی رفتار کنید، پس چرا در زیارت عاشورا لعن می‌کنیم؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: جمله را به اینگونه مطرح کرده‌اند تا زیارت عاشورا را زیر سؤال ببرند؛ وگرنه اگر به کارشان بیاید، می‌گویند: اسلام دین خشنی است که دستور جهاد، جنگ و سخت‌گیری با کفار و ظالمین را داده است و اگر به کارشان بیاید، می‌گویند، اسلام دین رحمت است، پس چرا باید به کفار سخت گرفت؟

در مورد زیارت عاشورا و «لعن» پیش از این مطالب بسیاری درج شده است و شرح داده شده که اولاً «لعن» دشنام نیست، بلکه اعلام مواضع است. لعنت یعنی دور دانستن از رحمت الهی و باید مشخص باشد که «مؤمن» بصیرت دارد یا خیر؟ دوست و دشمن شناس هست یا خیر؟ و آیا می‌داند که چه اشخاص یا گروه‌هایی ظلّ رحمت الهی هستند و کدامین نیستند؟

اما در مورد بخش اول سؤال نسبت به فرموده‌ی پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله، دقت شود که کلاً صورت مسئله غلط است و یا دست کم نادرست تفسیر شده است.

الف - پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله هیچ امر، دستور و سیره‌ای نداشته‌اند که مغایر و مخالف وحی الهی باشد و خداوند متعال نیز در قرآن کریم دستور به شدت نسبت به کفار و دشمنان داده است و اساساً یکی از ویژگی‌های امت راستین ایشان همین است، چنان چه فرمود:

«مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا

سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِّنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ

فَأَسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوْقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا» (الفتح، 29)

ترجمه: محمد پیامبر خدا، و کسانی که با او هستند بر کافران سخت گیرند و با، یکدیگر مهربان؛ آنان را بینی که رکوع می کنند، به سجده می آیند و جویای فضل و خشنودی خدا هستند. نشانشان اثر سجده ای است که بر چهره آنهاست؛ این است وصفشان در تورات و در انجیل، که چون کشته ای هستند که جوانه بزند و آن جوانه محکم شود و بر پاهای خود بایستد و کشاورزان را به شگفتی وادارد، تا آنجا که کافران را به خشم آورد. خدا از میان آنها کسانی را که ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند، به آمرزش و پاداشی بزرگ وعده داده است. و هم چنین به صراحت به پیامبرش دستور داده است که به دشمنان اسلام و مسلمین، که کفار و ظالمین هستند، سخت بگیرد:

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبئس المصير» (التوبة، 73)

ترجمه: ای پیامبر! با کافران و منافقان جهاد کن و بر آنان سخت بگیر و جایگاهشان دوزخ است، و چه بد سر انجامی است.

ب - دقت شود که خداوند متعال هیچ گاه و در هیچ دینی به بندگان نفرموده است که اگر گروهی ظالم و ستمگر، کافر و منافق و آدم کش و ...، با شما دشمنی کردند، شما باید آنها را به نهار و شام دعوت کنید و با دسته گل و شیرینی به استقبالشان بروید. هیچ عقل سلیمی نیز چنین حکمی نمی کند و اگر کسی چنین نماید، نشانه ای حماقت اوست و نه به اصطلاح اخلاق و عطوفت او.

این که می بینید در مسیحیت به نام عیسی مسیح علیه السلام گفته می شود که اگر این طرف صورتت را زدند، آن طرف را بیاور تا بزنند، تحریف و دروغی است که ستمگران در میان مسیحیان رواج دادند تا روح مبارزه را به نام دین در آنان بکشند و کسی با آنها مقابل ننماید. از خودشان پرسید: اگر حضرت مسیح علیه السلام چنین رفتاری داشتند، پس چرا قصد کردند که او را به صلیب کشیده و به قتل برسانند؟ مگر چه مزاحمتی برای کفار و ظالمین ایجاد کرده بود؟!

ج - خوب رفتار کردن نیز تعریف دارد. یک جا رفتار خوب، گذشت است، جای دیگر ایستادگی است و جای دیگر قصاص است و جای دیگر صلح و جای دیگر جنگ. و البته که خداوند متعال در آیات کریمه و نیز پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله در اوامر و نیز سلوک خود، به همه دستور داده اند که ظلم و تعدی نکنید، حتی به ظالم و یا دشمن. اما معنایش این نیست که اصلاً دشمن شناس نباشید و یا اگر کسی یا حکومتی یا جریانی علناً به شما ظلم کرد، شما لبخند بزنید و اسمش را اخلاق خوب بگذارید.

مرتبط:

مگر لعن کردن بد نیست، پس چرا در زیارت عاشورا این همه لعن وجود دارد؟

مراد از لعن اولی تا چهارمی در زیارت عاشورا چه کسانی هستند؟ آیا لعن آنها سبب تشدید اختلافات شیعه و سنی نمی شود؟

چرا به رغم این که قرآن ما را از سب و لعن کفار برحذر می دارد، در زیارت عاشورا شاهد لعن و نفرین هستیم؟

● **برخی می گویند اصلاً کلمه نماز به صورتی که ما عمل می کنیم در قرآن نیامده است و منظور از صلاة همان دعا است.**

در متن سؤال آمده است: «... و در غیر این صورت ما باید با توجه به آیه یصلون علی النبی، همان اعمال نماز خودمان را برای پیامبر اجرا کنیم و می گویند چرا باید در این آیه صلوات را انعطاف در رحمت ترجمه کنیم و در جاهای دیگر صلاة را نماز و عمل عبادی؟»

ایکس - شبهه - پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: از آن بعضی پرسید: چقدر قرآن را قرائت نموده اید؟

- تا چه حدی با اسلام آشنایی و به آن اعتقاد و تقید دارید؟ - آیا آموزه های اسلامی به ما یاد داده که در شناخت اسلام به دنبال «کلمه» در قرآن بگردیم، یا اینها روش تبلیغات وهابیت است؟ - بفرمایید: اگر خداوند متعال در قرآن کریم فرمود: «یصلون علی النبی»، ولی نفرمود چگونه؟ پس چرا این گونه صلوات می فرستید؟ - اگر فرمود: حج به جای آورید، نفرمود: چگونه. پس چرا مسلمانان اینگونه حج به جای می آورند؟ مثلاً ابتدا مُحرم شده و تلبیه می گویند، هفت طواف کعبه و هفت سعی بین صفا و مروه به جای آورده و رمی و حلق و تقصیر و قربانی و ... می کنند؟ این جزئیات احکام و نحوه اجرای آنها در کجای قرآن کریم آمده است؟

پرسید: آیا خداوند متعال در قرآن کریم فرموده است که به آیات مکتوب در کتابت قرآن و آن هم ظاهر آن بسنده کنید؟ یا این که «حسبنا کتاب الله»، روش مسلمانی وهابی ها می باشد؟ پرسید: آیا خداوند متعال فرموده که جهت استنباط، استخراج، بیان و انجام احکام الهی، به دنبال کلمه اش در قرآن بگردید و به هر کلمه ای که رسیدید از جانب خود معنا و تفسیر به رأی نمایید و برایش مصداق سازی کنید، یا این نیز روش وهابیت است؟! به آنها بفرمایید که آیا خداوند متعال در قرآن کریم و همین ظاهرش که شما به آن بسنده می نمایید، نفرمود که دین و کتاب را از پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله بیاموزید - از او اطاعت کنید - او اسوهی حسنه شماست - او را فرستادم تا آیات و حکمت و احکام را به شما بیاموزد و ...؟ اینها که همه در ظاهر قرآن کریم نیز مشهود است، چرا این آیات را نمی خوانید؟!

الف - صلوات در اصل لغت به معنای «انعطاف» است که از شمول رحمت می باشد. ما در همین ظاهر قرآن می خوانیم که خداوند متعال نیز پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله را مشمول صلوات خود گردانیده است. آیا

منظور این است که العیاذ بالله خدا، برای او دعا می کند و یا نماز می خواند؟! هم چنین در آیه مبارکه آمده است که ملائک نیز ایشان را مشمول صلوات خود قرار می دهند و به مؤمنین نیز امر شده است که او را مشمول صلوات خود قرار دهند.

مرحوم علامه طباطبایی (ره) در تفسیر این آیه می نویسد: کلمه «صلاة» در اصل به معنای انعطاف بوده و صلاة خدا بر پیغمبر به معنای انعطاف او به وی است، به وسیله رحمتش؛ البته انعطافی مطلق، چون در آیه شریفه صلاة را مقید به قیدی نکرده است و همچنین صلاة ملائکه بر آن جناب، انعطاف ایشان است بر وی، به اینکه او را تزکیه نموده و برایش استغفار کنند و صلاة مؤمنین بر او انعطاف ایشان است به وسیله درخواست رحمت برای او.

ب - صلوات خداوند کریم و به امر او صلوات ملائکه، اختصاص به شخص ایشان ندارد، بلکه همگان و به ویژه مؤمنین را نیز شامل می گردد، چنان چه فرمود:

«هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا» (الأحزاب، 43)

ترجمه: او همان است که بر شما درود می فرستد (رحمت خاص خود را بر شما مبذول می دارد) و فرشتگانش نیز (برای شما آموزش می طلبند) تا شما را از تاریکی ها (ی جهل و کفر و فسق) به سوی نور (علم و ایمان و تقوا) بیرون آرد، و او همواره به اهل ایمان مهربان است.

حال آیا در این آیه می گویند که خدا برای مؤمنین «دعا» می کند؟ نزد که دعا می کند؟

ج - پس صلوات که به معنای انعطاف و مستلزم رحمت است، با حفظ معنا، مصادیق متفاوتی دارد. صلوات خداوند متعال، یعنی نظر رحمت به انسان می نماید تا از ظلمات خارج شده و به نور هدایت شود - صلوات ملائکه، ضمن آن که واسطه رسیدن فیض و رحمت هستند و هر کدام مأموریتها و مسئولیتهایی دارند، دعا نزد حق تعالی می باشد و صلوات مؤمنین برای یک دیگر به معنای دعای خیر است و صلواتشان بر حضرت محمد مصطفی صلوات الله علیه و آله، ضمن درود و طلب رحمت از ساحت قدسی رحمان و رحیم، سلام و تسلیم نیز می باشد. یعنی فقط یک لفظ نیست، بلکه باور قلبی و تسلیم است که در عمل هویدا می گردد. لذا فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (الأحزاب، 56)

ترجمه: همانا خدا و فرشتگانش همواره بر پیامبر درود می فرستند (خدا بذل رحمت خاص و فرشتگان توصیف و تقدیس می کنند) ای کسانی که ایمان آورده اید بر او درود فرستید و سلام گویند، و کاملاً تسلیم (فرمان او) باشید.

این انعطاف به رحمت الهی، در مقصود و هدف غایی در عبادات، پیوند خوردن و وصل شدن است که با انجام اوامر و نواهی و آن هم با نیت خالص محقق می‌گردد و نماز یکی از آن احکام است که انسان را وصل می‌کند و معراج مؤمن است:

«وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ» (الرعد، 21)

ترجمه: و کسانی که هر آنچه را خداوند به پیوستن آن فرمان داده می‌پیوندند و از پروردگارشان می‌ترسند و از بدی حساب بیم دارند.

د - پس، عبادت (که از مصادیق آن نماز و دعا می‌باشد) که همه انعطاف در مقابل اوامر الهی است، این است که ما تفسیر به رأی نکنیم و مطیع و تسلیم باشیم. به اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر، شناخت حاصل نموده و ایمان بیاوریم و در تسلیم (به اسلام) آن را محقق و ظاهر نماییم و مصداق « صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا » باشیم.

پس، این وصل، انعطاف و تسلیم، به این است که از ایشان بپرسیم: این که خداوند فرمود: حج به جای آوریم، چگونه به جای آوریم - این که فرمود: زکات دهیم، چگونه است؟ این که فرمود طهارت را در ظاهر و باطن رعایت کنیم، به چه شکلی محقق می‌شود؟ قوانین محرم و نامحرم و عقد و طلاق چیست؟

و بالاخره در خصوص «صلاة» که فرمود ستون دین و معراج مؤمن است، این که فرمود: « إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي » - طه 14 / هر یقین این منم خدای یکتا که جز من معبودی نیست، پس مرا پرستش کن و نماز را به یاد من برپا دار»

این که فرمود: « حَافِظُوا عَلَيَّ الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةَ الْوُسْطَىٰ وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ » - بر همه نمازها و (به ویژه) نماز میانه (برخی گفته‌اند: نماز ظهر) محافظت نمایید و (در نماز و در هر امری) برای خدا خاضعانه به پا خیزید» یعنی چه؟ این که فرمود: از ویژگی‌های مؤمنین این است که « وَالَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ » - المؤمنون 2 / آنان که در نمازشان (به دل و به اندامها) فروتنند» و نیز « وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ » - همان/ 3 - و آنان که بر نمازهایشان محافظت دارند»، به چه معناست و چه باید کرد؟

و ایشان بفرمایید این چنین که من اقامه صلوة می‌کنم (با تمامی احکام و اوقاتش)، شما نیز اقامه نماز نمایید. این چنین که من صلوات می‌فرستم (دعا می‌کنم)، شما دعا کنید، این طور که عقد می‌کنم، عقد کنید و این طور که در تمامی شئون زندگی دستور می‌دهم عمل نمایید.

تذکر:

دقت شود که اثر طبیعی اکتفا به ظاهر قرآن کریم (و دنبال کلمه مربوطه گشتن) که خود مغایر با دستورات و آموزه‌های ظاهر و باطن قرآن کریم است، همین خودمخوری و خودرایی در اسلام و احکام الهی است. از قطع

ارتباط با رسول وحی و حاملان و عالمان و عاملان وحی [اهل عصمت علیهم السلام]، شروع می شود، به ترک نماز و سایر واجبات و محرمات می رسد و بدتر از همه آن که انسان را به اسم اسلام و قرآن، کافر می سازد، و البته کافری جاهل و مدعی که به غیر از خود، همه را احمق، نادان، کافر و مشرک می خواند (درست مثل وهابیت و یا گروهک های جدیدی که گاه سبز می شوند و به اصطلاح درس قرآن و عرفان می دهند).

● برخی شبهه می کنند که با توجه به آیات قرآن، حجاب فقط برای زنان پیامبر اکرم (ص) و مؤمنه وضع شده است و

استخراج احکام حجاب برای دیگران فقط از روایات می باشد؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: اگر کسی به قرآن استناد می کند، لابد ایمانی (هر چند ضعیف) دارد، پس جزو مؤمنین و مؤمنات می باشد، و اگر هیچ ایمانی ندارد، نباید برای خطای خود به قرآن استناد کند.

بسیاری از آنان که (به جای سؤال) شبهاتی را چنین رایج می کنند، مردانی هستند که اصلاً مخاطب آیات حجاب زنان نمی باشند، بلکه مسئولیت و کارشان شبهه افکنی است؛ یک عده از دختران و بانوان نیز مایل نیستند حجاب را رعایت کنند و اصلاً برای شان فرقی ندارد که قرآن چه فرموده یا چه نفرموده، اما برای توجیه به شبهات آنان تأسی می کنند.

رعایت نمودن حجاب، یک معصیت و خطای بزرگ فردی و اجتماعی است، اما مجتهد شدن مخالفان حجاب (یا سایر احکام الهی)، مصیبتی بسیار سنگین تر و مضرتر از بدحجابی می باشد.

این که یک عده ای بدون آن که به قرآن کریم رجوعی کرده باشند و در آیات آن تدبر و تأملی نموده باشند (و حتی روخوانی را نیز بلد باشند)، می گویند: این حکم یا آن حکم در قرآن نیامده، یا به گونه ای دیگر آمده، یا می پرسند: این در کجای قرآن آمده است؟ روش وهابیت است که بدون آوردن اسمش به اذهان عمومی القا می کنند.

گویی چگونگی رکعات و آداب نماز، یا چگونگی مناسک حج مثل طواف یا سعی، یا چگونگی بسیاری از احکام دیگر، همه در ظاهر قرآن کریم بیان شده است و فقط مانده است، مسئله حجاب.

پس اگر اندک تعقل و تأملی در همین ظاهر قرآن کریم بنمایند، متوجه می شوند که قرآن به تنهایی نازل نشده است، لذا در همین ظاهر آیاتش نیز مکرر توصیه و تأکید به فراگیری اسلام و قرآن از پیامبر اکرم و اهل بیت

عصمت صلوات الله عليهم اجمعين شده است. تا هر کس یک کتاب چند صد برگی زیر بغل نزند و با تفسیر به رأی انواع و اقسام احکام باب میل را به نام اسلام صادر کند.

الف - اگر در قرآن کریم تصریح شده باشد که مؤمنین و مؤمنات باید چنین و چنان کنند، معنایش این نیست که دیگران مشمول این اوامر و احکام الهی نیستند، بلکه یعنی همه باید مؤمن باشند و رعایت این احکام است که سبب ایمان می‌گردد و عدم رعایت نیز ضایع کننده‌ی ایمان است.

بالاخره کسی که برای بدحجابی اش به آیات قرآن کریم استناد می‌کند، لابد ایمان و باوری دارد، پس مراقب باشد که ضایع نشود. و اگر اصلاً باور و ایمان ندارد، پس چرا به قرآن استناد می‌کند؟!

ب - آیا اگر در قرآن کریم فرمود: به مردان مؤمن بگو: که چشم‌چرانی نکنند و از زنا پرهیز کنند « **قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَعْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ** » و فرمود: به زنان مؤمنه بگو: که هیزی نکنند و زنا نکنند « **وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَعْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ** »، معنایش این است که این قبیل مفسد برای دیگران هیچ اشکالی ندارد؟!

یا اگر فرمود: مؤمنین باید از نماز خود مراقبت و محافظت کنند، به عهد خود وفا کنند، از لغو پرهیز کنند و ... (سوره المؤمنون)، معنایش این است که لزومی ندارد دیگران نماز بخوانند، مراقب نماز خود باشند که ضایع نشود و به کارهای بیهوده مشغول شوند و جفای در عهد و خیانت در امانت نکنند؟! این چه استدلالی است؟!

ج - پس اگر در سوره «التور، 31»، امر به حجاب نموده، همگان را شامل می‌گردد و همگان مسئول و البته مورد مؤاخذه خواهند بود، چنان چه اگر امر به نماز، روزه، جهاد و ... نموده نیز همگان را شامل می‌گردد، نه این که فقط مردان و زنان مؤمن را شامل گردد.

د - در قرآن کریم آیات بسیاری وجود دارد که در آنها امر به اطاعت از رسول اعظم و اولی الامر نموده است و آیات بسیاری وجود دارد که امر به رجوع به «راسخون فی العلم» نموده است، و در آیاتی تأسی به ایشان را به عنوان بهترین الگو و اسوه دستور داده است و از جمله امر نموده که در مباحثی که نسبت به آن علم ندارید، وارد نشده و اظهار نظر ننمایید، به ویژه اگر مربوط به اسلام، قرآن و احکام الهی باشد که غالباً نتیجه‌ی آن دروغ بستن به خدا می‌شود.

از این رو، کسانی که حجاب (یا سایر واجبات و محرمات) را رعایت نمی‌کنند، باید مراقب باشند که شیاطین انس و جن، آنها را به گناه بزرگ‌تر که حمل کردن گناه‌شان به قرآن است نیندازند. مراقب باشند که سر خود اجتهاد نکنند.

چنان می گویند: «این احکام در روایات آمده و نه در قرآن»، که گویی قرآن کریم به خودشان نازل شده است؟! مگر نه این است که همین قرآن را پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله به مردم ابلاغ کرده است، پس چگونه است که بین سخنان ایشان فرق می گذارند، بخشی را می پذیرند و بخشی را نمی پذیرند؟! و اگر صریح آیه ای را برای شان بخوانی، می گویند: هان، اولش گفت: مؤمنین و مؤمنات، پس ما را شامل نمی گردد!

● آیا شعر خوانی و مداحی در رثای شهدای انقلاب و جنگ و .. ویا مسایل روز مانند بحرین و سوریه و امثال اینها در خلال مراسم عزاداری حضرت سید الشهداء علیه السلام. جایز است؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: یک انسان موحد، مسلمان و به ویژه اهل ولایت، باید علیم، هوشیار و بصیر باشد و بفهمد که چه می گوید و چه می کند؟ و گرنه اگر متوجه نباشد، نمازش نیز فایده ای چندانی به او نمی رساند، چه رسد به عزاداری به اشکال مختلف و از جمله روضه خوانی و سینه زنی. چنان چه پیامبر اکرم و اهل بیت علیهم السلام مکرر فرموده اند که زیادتی نماز، ملاک دینداری نمی باشد، چرا که بسیاری از روی عادت نماز می خوانند.

عزاداری در مصیبت ها و سوگ سیدالشهداء، ابا عبدالله الحسین و سایر معصومین علیهم السلام، یک سنت و عادت نیست و نباید باشد، بلکه ضمن زنده نگهداشتن خط این نهضت، انتخاب جهت و اعلام مواضع می باشد و از حکمت ها و آثار بسیاری برخوردار است (لینک) و به همین دلیل بسیار مورد غضب مخالفان نیز واقع شده است.

اگر مسلمان بخواهد فقط راجع به حادثه ای در چندین قرن گذشته موضع گیری کند، فقط احساسات نشان داده است و زیاد بویی از تعقل و تفکر در آن وجود ندارد و اثر خاصی نیز نخواهد داشت. چرا که احساسات زودگذر هستند و توجهات با احساسی دیگر، به سوی دیگر منعطف می گردد، اما حکم عقل ثابت است. از این رو، مسلمان اهل ولایت، با عزاداری آن سمت و سو و آن خط را در خود و جامعه زنده می کند، لذا باید به مصداق امروزی اش توجه داشته باشد، وگرنه خود را فریب داده است.

پس ذکر مصادیق امروزی از حکومت های کفر و استکبار و نیز ظلم و جورهای آنان بر ملل مظلوم و به ویژه مسلمانان، نه تنها جایز، بلکه «واجب» است، به ویژه در مراسمی که برای زنده نگهداشتن و تداوم این جناح بندی ها (جنود رحمانی و جنود شیطانی) بر پا می شود.

به چند فراز کوتاه از سخنان شهید آیت‌الله مطهری (ره)، که مؤمنی اسلام‌شناس، فقیه بوده و قطعاً آن نُهضت و نیز ضروریات امروز در عزاداری‌ها را خوب می‌شناختند توجه نمایید - این سخنرانی در اسفند سال 1348 ایراد شد و منجر به دستگیری ایشان از سوی ساواک گردید:

«* - اگر پیغمبر اسلام زنده می‌بود امروز چه می‌کرد؟ درباره چه مسئله‌ای می‌اندیشید؟ والله و بالله قسم می‌خورم که پیغمبر اکرم در قبر مقدسش امروز از یهود می‌لرزد. این يك مسئله دو تا چهار تاست. اگر کسی نگوید، گناه کرده است من اگر نگویم و الله مرتکب گناه شده‌ام، و هر خطیب و واعظی اگر نگوید مرتکب گناه شده است.

* - والله و بالله ما در برابر این قضیه (فلسطین و جنایات رژیم غاصب اسرائیل و صهیونیسم بین‌الملل) مسئولیم. به خدا قسم مسئولیت داریم. به خدا قسم ما غافل هستیم. و الله قضیه‌ای که دل پیغمبر اکرم را امروز خون کرده است، این قضیه است. داستانی که دل حسین بن علی را خون کرده، این قضیه است.

* - اگر حسین بن علی بود می‌گفت اگر می‌خواهی برای من عزاداری کنی، برای من سینه و زنجیر بزنی، شعار امروز تو باید فلسطین باشد. شمر امروز موشه دایان است. شمر هزار و سیصد سال پیش مُرد، شمر امروز را بشناس. امروز باید در و دیوار این شهر با شعار فلسطین تکان می‌خورد.»

کتاب الکترونیک
زمستان ۱۳۹۲
(بهمن)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه)
www.x-shobhe.ir www.x-shobhe.com

تاریخ

تاریخ - بهمن 1392

● چرا حضرات عیسی و یحیی علیهما السلام ازدواج نکردند، در صورتی که اسلام فرموده همه انبیا در فکر و عقیده یکسان بودند و ازدواج نیز سنت نبوی است؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: در قرآن و احادیث خوانده‌ایم و حکم عقل نیز تصدیق می‌کند که همه‌ی انبیای الهی در اعتقادات موحد و مؤمن هستند و نیز فرقی بین انبیای الهی نسبت به اعتقادات آنها و نبوت‌شان وجود ندارد، اما نه تنها فرموده که آنها در تمامی تفکرات و بالتبع اتخاذ مواضع در شئون متفاوت یکسان هستند، بلکه تصریح نموده است که برخی از آنان نسبت به برخی دیگر فضیلت‌هایی دارند و درجات برخی از برخی دیگر والاتر است:

«تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ...» (البقره، 253)

ترجمه: از این فرستادگان، برخی را بر برخی برتری دادیم، از آنان کسی هست که خدا با وی سخن گفت (مانند موسی)، و برخی را چندین درجه بالا برد (مانند پیامبران اولی‌العزم) پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله تصریح نمودند که «**علماء أمتي كأنبیاء بني إسرائيل**»؛ یعنی: علمای امت من، مانند انبیای بنی اسرائیل هستند. البته بدیهی است که این کلام ناظر به تمامی علما نمی‌باشد، چرا که همگی فاقد عصمت هستند و انبیای الهی معصوم بودند، بلکه ناظر به اهل بیت علیهم السلام می‌باشد. چنانچه فرمودند: «**نحن العلماء وشيعتنا المتعلمون**»؛ یعنی: «**عالمان ما هستیم و شیعیانمان متعلم می‌باشند**» - (جامع الشتات - الخواجویی، ص 157).

پس، چنین نیست که همه انبیای الهی در تفکرات و حتی فضیلت‌ها مثل هم و برابر هم باشند.

الف - البته که ازدواج (نکاح)، از اصول نظام خلقت و تناسل و از سنن نبوی می‌باشد، اما در عین حال امر واجبی نیست که همگان مکلف به آن باشند و اگر انجام ندهند، مرتکب معصیت شده باشند. بلکه اگر بترسند که به واسطه تجرد به گناه بیافتند، آن وقت ازدواج واجب می‌شود. پس اگر کسی (چه نبی الهی و چه سایر مردم)،

ازدواج نمود، به خودی خود فعل حرامی مرتکب نشده‌اند، هر چند که به فضیلت ازدواج و کمال همسری یا پدری نرسیده است. مگر آن که این ازدواج به هر علتی ضرورت داشته باشد و واجب شده باشد (که برای عموم چنین است) اما آنها سر باز زنند. آنگاه قصور و تقصیر است.

ب - گاه (اغلب موارد و برای عموم انسان‌ها)، ازدواج سبب حفظ دین و پرهیز از لغزش‌ها و حتی رشد می‌گردد، اما بعید نیست که ازدواج برای برخی از عارفان و زهاد و اهل ذکر، سبب درگیری ذهن و اشتغال و هم چنین غفلت‌های خواسته و ناخواسته گردد و فرد عارف یا زاهد که تجرد موجب آلوده شدنش به گناه نمی‌گردد، از ازدواج خودداری کند تا آن حالت خود را حفظ و مصون از ابتلائات بدارد.

گاه این مقامات در اوجی هستند و از فضیلت‌های بیشتری برخوردارند که ازدواج، اولاد، کسب معاش و روزی حلال و سایر امور وابسته به حفظ و اداره خانواده، نه تنها مشکلی برای آنان ایجاد نمی‌نماید، بلکه بر کرامت‌شان می‌افزاید (مثل پیامبر اکرم و اهل بیت علیهم السلام)، اما گاه ممکن است که حفظ شرایط شخصی که لازمه و در راستای تکالیف محوله است، ایجاب نماید که فرد ازدواج ننماید.

ج - هر چند انبیای الهی به لحاظ خلقت، سنخیت و نوعیت، بشر و از اولاد آدم ابوالبشر (ع) هستند و بدین لحاظ فرقی با سایر انسان‌ها ندارند، اما در عین حال بیان شده که هیچ‌گاه آنان را با خودتان مقایسه نکنید. چرا که قطعاً آنها بینش، دانش و بالتبع «تکالیف و وظایفی» دارند که دیگران ندارند، چنان چه تحمل‌هایی دارند که دیگران ندارند.

از این رو ازدواج یا تجرد آنها نیز مانند ما صرفاً منفعل نیاز غریزه جنسی، یا ضرورت بقای نسل و یا عشق و عاشقی نمی‌باشد، بلکه بر اساس بینش، دانش و شناخت کامل به وظایف و حکمت‌هایش صورت می‌پذیرد. لذا قطعاً اگر ازدواج آنها ضروری بود، یا خداوند متعال آنها را امر به ازدواج می‌نمود و یا ازدواج نکردشان معصیت و یا حتی خلاف حکمت بود، حتماً ازدواج می‌نمودند.

کتاب الکترونیک
زمستان ۱۳۹۲
(اسفند)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه)
www.x-shobhe.ir www.x-shobhe.com

اعتقادی

اعتقادی - اسفند 1392

● در اتم درون پروتون‌هایی وجود دارد که هر وقت می‌خواهند به وجود می‌آیند و نابود می‌شوند که به آن «مکانیک کوآنتوم» می‌گویند و قوانین طبیعت نیز به ما می‌آموزد تمام جهان می‌تواند مانند پروتون‌ها به وجود بیاید بلکه برای پیدایش هم نیازمند علت نیستند ... به نظر من، هیچ خدایی وجود ندارد.

در ادامه این سؤال آمده است: همچنین هیچ حادثه‌ای منجر به انفجار بزرگ «بیگ بنگ_مهبانگ» نشده است ... هیچ چیز ...؛ «میدان گرانشی» و «جاذبه» در درون سیاه چاله به قدری است که نه تنها «نور»، بلکه «زمان» هم نمی‌تواند از میدان گرانشی آن فرار کند لذا زمان از حرکت باز می‌ایستد. این به این دلیل نیست که ساعت از کار می‌افتد بلکه به این دلیل است که در داخل سیاه چاله «زمان» وجود ندارد ...؛ برای من این به معنای ناممکن بودن وجود خالق است چون زمان برای خالق وجود نداشته است. ما همگی آزاد هستیم تا آنچه را که می‌خواهیم بدست آوریم و به نظر من، هیچ خدایی وجود ندارد.

ایکس - شبهه - پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: بشر علم را خلق نمی‌کند، بلکه کشف می‌کند، یعنی علمی که در عالم هست را پیدا می‌کند، لذا هر چقدر علم پیشرفت بیشتری در شناخت حقایق عالم هستی کند، نه تنها دلیلی بر نفی وجود خداوند متعال نیست، بلکه دلیل دیگری بر اثبات یقینی است، چرا که «علم» خود نشان از «علیم» دارد.

دانشمندان غربی بر اساس رسالت و تکلیفی که دارند، پس از هر کشف علمی و یا حتی هر نظریه‌ی اثبات نشده‌ای، با ربط و بی‌ربط، بسیار عجولانه و دست‌پاچه، نتیجه می‌گیرند: «پس خدا نیست»، گویی که اگر خدایی باشد، باید فعل (خلق) او غیر علمی باشد و اگر رابطه‌ی علمی بین اجزای عالم پیدا شد، دلیل بر نفی و تکذیب او می‌شود! به همین دلیل از دستاوردهای علم تجربی نیز نتیجه‌ی فلسفی می‌گیرند و البته نتیجه‌ی غلط. دقت کنید که هیچ کشف علم تجربی (مادی)، ثابت نمی‌کند که «خدا هست یا نیست»، مگر آن که از آن کشف استنتاج عقلی (فلسفی) صورت بگیرد.

- الف -** حال به همین جمله «پروتون‌هایی وجود دارد که هر وقت می‌خواهند به وجود می‌آیند و نابود می‌شوند» دقت نمایید؛ این پروتون‌ها قبل از پیدایش کجا هستند که هر وقت اراده می‌کنند و می‌خواهند به وجود می‌آیند؟ مگر می‌شود موجودی قبل از به وجود آمدن، اراده کند؟! مگر نیستی و عدم خواست یا اراده دارد؟!!
- ب -** کجای قوانین طبیعت به انسان آموخته است که نیازی به «علت» وجود ندارد؟! مگر در طبیعت عنصری به عنوان قوانین عقلی و فلسفی وجود دارد؟ پس، فلسفه و عقلانیت که چنین حکمی ندارد، اما با علم تجربی، کدام عنصر بی‌علتی یافته‌اند که به آن استناد عقلی می‌نمایند؟
- ج -** اگر دقت کنید، برای این که اثبات کنند «پیدایش علتی نمی‌خواهد» نیز ناچارند «علتی» را بیان نمایند. یعنی برای نفی و تکذیب علت نیز ناچارند به علت متوسل شوند. بعد می‌گویند: رابطه علیت وجود ندارد یا این یکی استثنائاً علت نمی‌خواهد؟ آخر این چه حرفی است؟!!
- د -** شعار غیر علمی «هیچ حادثه‌ای منجر به انفجار بزرگ [بیگ بنگ - مهبانگ] نشده است» را متصور شوید. عالم هستی وجود نداشت، یعنی عدم محض که حتی به تصور نمی‌آید، چرا که نیستی قابل تصور نیست و فقط هستی متصور می‌شود. حال می‌پرسیم: انفجار در عدم یعنی چه که حالا علت داشته باشد یا نداشته باشد؟ مگر در عدم انفجار رخ می‌دهد، مگر نیستی با نیستی تصادفی دارد؟ آن هم تصادفی که منجر به پیدایش هستی شود؟! آیا این شعائر غیر عقلی و غیر علمی نیست؟ اینها حتی نظریه هم نیست، بلکه فقط شعار است که برای تغذیه‌ی تبلیغاتی بیان می‌شود، وگرنه خودشان نیز قبول ندارند.
- دقت نمایید که برای برای اثبات این که «علت نمی‌خواهد» نیز مجبورند به ذکر «علل» متوسل گردند. آیا می‌شوند انسان عاقل، علتی را بر نفی ضرورت علیت بیان نماید؟
- و -** قصه هستی را از «میدان گرانشی و سیاه چاله» آغاز می‌کنند، در واقع در نظر آنان عالم هستی، همان کهنه کتابی است که اول و آخرش افتاده است. بالاخره چیزی باید باشد که در آن میدان گرانشی به وجود آید، فضایی و آسمانی باید باشد که در آن کهکشانشانها و حرکت وجود داشته باشند تا سیاه چاله به وجود آید. می‌گویند: در دوران سیاه‌چاله زمان محبوس می‌شود و از بین می‌رود، بعد نتیجه می‌گیرند: «پس خدا نیست»!
- آخر چه ربطی دارد؟ آیا زمان به داخل سیاه چاله رفته، محبوس شده و سپس نابود می‌شود و یا اصلاً وارد نشده است؟ اصلاً زمان یعنی چه؟ مگر زمان ساعت است؟ زمان یعنی «تقدم و تأخر» - حال آیا در فعل و انفعالات سیاه چاله هیچ تقدم و تأخری وجود ندارد؟ مضافاً بر این که نفهمیده‌اند اگر زمان بر خدای پدید آورنده پیشی داشته باشد، اولاً همان زمان، به وجود آورنده‌ی دیگری لازم دارد و ثانیاً آن خدایی که «قبل - بعد و زمان» به او

راه داشته باشد، خودش پدیده است و نه پدید آورنده. پس چطور از فرض حبس یا نابودی زمان، نتیجه می گیرند که «پس خدایی وجود ندارد»؟!

ز - بدیهی است اگر عالم خلقت بر اساس نظامی علیمانه و حکیمانه استوار نبود و قوانینی چون «علت و معلول» - «حادث و محدث» - «حرکت و محرک» - «نظم و ناظم» ... و بالاخره «پدیده و پدید آورنده» بر آن حاکم نبود، نه تنها هیچ علمی قابل کشف و اثبات نبود، بلکه اساساً حیاتی وجود نداشت که در آن انسانی نیز باشد و تلاش در شناخت آن نماید.

بحث ما در اینجا اثبات وجود خدا نیست، بلکه این است که متذکر شویم، با تبعیت از غربی ها، ذهن خود را عادت ندهیم تا با هر کشف علمی، زود نتیجه بگیرد «پس خدا نیست»! این نوع نتیجه گیری، نه عقلانی است و نه علمی، بلکه فقط هوای نفس است.

این که بگویند: زمین گرد است، پس خدا نیست - زمین به دور خورشید می چرخد، پس خدا نیست - در درون اتم پروتون وجود دارد، پس خدا نیست - انسان توانست مقدار محدودی آسمان اول و برخی از کهکشانها، ستارگان و سیاه چاله ها را بشناسد، پس خدا نیست - ما فهمیدیم ترکیبات خون چیست و یا سلسله اعصاب انسان و مغز چگونه کار می کند و ...، پس خدا نیست؛ هیچ منطقی ندارد، چه رسد به این که بوی عقلانیت یا علم تجربی دهد.

همین که از هر یافته ای نتیجه می گیرند: «پس، خدا نیست»، یعنی به ضرورت قانون رابطه «علیت» اذعان دارند، نتیجه ای [غلط] بیان شده را «معلول» و یافته علمی را «علت» بر می شمردند. اگر رابطه علت و معلوم و نظم حاکم علمی در عالم هستی نباشد، هیچ یافته ای قابل اثبات نمی باشد.

چگونه بشر می تواند بگوید: ویروس سبب (علت) و بیماری (معلول) است و سپس بگوید: هیچ ضرورتی برای علت و معلول وجود ندارد و یا تا یک جایی وجود دارد و بیش از آن وجود ندارد؛ برای اثبات این نظریه غلط نیز باید اقامه دلیل کنند، یعنی علت و معلول را وسط بکشند.

و البته «علت و معلول» نیز فقط یک لفظ یا واژه نیست، بلکه یک رابطه ای قانونمند است که بطلان دور و تسلسل را نیز به اثبات می رساند.

از این رو عزیزان و به ویژه جوانان، دقت داشته باشند که تا دو تا کتاب می خوانند و یا با دو کشف علمی مواجه می شوند و یا با نظریه ای آشنا می شوند، زود نتیجه نگیرند: «پس خدا نیست».

● چرا با اینکه خداوند سرانجام و عاقبت همه‌ی انسان‌ها و جهان را می‌داند، دنیا را آفرید؟ و با اینکه می‌دانیم سرنوشت و تقدیر همه‌ی ما در دست خداست ولی چیزهایی مثل توبه، آرزو، اراده، دعا، حاجت، نیت و... برای انسان وجود دارد؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: آیا باید اگر نمی‌دانست و علم نداشت خلق می‌نمود که سؤال می‌کنیم چرا با وجود آن که می‌دانست خلق نمود؟ این سؤال و مشابه آن به اشکال متفاوت، از دیرباز مطرح بوده و مباحث بسیاری نیز در متن و حاشیه آن مطرح شده است، اما شما برای این که بسیاری از این مسائل به صورت مبنایی برای‌تان حل شود، به چند نکته دقت فرمایید:

الف - وقتی می‌گوییم «چرا خدا با این که می‌دانست خلق کرد»، به مثابه این است که گمان کنیم «اگر نمی‌دانست باید خلق می‌کرد تا بداند، پس حال که می‌داند، چرا خلق کرده»، در حالی که خداوند متعال علیم و حکیم است و اصلاً «نمی‌دانست و نمی‌داند» به او راه ندارد.

مشابه این سؤال، نه تنها راجع به فعل خداوند متعال، بلکه راجع به اهل عصمت علیهم‌السلام نیز به اذهان خطور می‌کند، مثل: حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام اگر می‌دانست، چرا چنین کرد و امام حسین علیه‌السلام اگر می‌دانست، چرا چنان کرد؟ گویی که ارزش کار به ندانسته عمل کردن است و اکنون که دانسته عمل کرده‌اند، جای سؤال و تردید شده است! و حال آن که فعل از روی علم و حکمت ارزشمند می‌باشد.

پس، این که خداوند منان می‌داند که چه کسی بد می‌کند، دلیل نمی‌شود که او را خلق نکند - چرا که اولاً «علم» در مرحله‌ی خلقت است که تجلی یافته و به مرحله‌ی «معلوم» می‌رسد و خلقت همه تجلی علم خداست. - ثانیاً فقط رفتار بد یا خوب داشتن، تنها حکمت و ثمره‌ی وجودی یک مخلوق در این چرخه‌ی حیات نمی‌باشد. اگر پدران رومی حضرت نرجس خاتون علیها‌السلام که اغلب روحانیون برجسته و برخی نیز قیصر بودند و چه بسا کارهای ناپسندی هم داشته‌اند، به دنیا نمی‌آمدند که سلسله این نسل به ایشان نمی‌رسید و اصلاً نرجس خاتونی به دنیا نمی‌آمد؛ ما از حکمت‌های خلق چه می‌دانیم؟ حتی از حکمت‌های خلقت خودمان نیز چیزی نمی‌دانیم.

یک حکایت:

می‌گویند: حضرت موسی علیه‌السلام یا یک نبی دیگری، از سنگلاخی گذر می‌کرد که سوسک کوچکی (مثل خرخاکی) دید، در حکمت خلقت او که ده دقیقه طول می‌کشد تا یک متر تغییر مسیر دهد تأمل کرد و پرسید:

خداوندا! این را برای چه خلق کردی؟ پاسخ آمد: اتفاقاً این جانور سه روز است از من می پرسد: خدایا! موسی را دیگر برای چه خلق کردی؟ چه فایده ای دارد؟

پس، در چرخه ای حیات که هر جزه اش با سایر اجزا مرتبط است، نمی شود حکمت خلقت مخلوقات را کاملاً شناخت و بر شمرد.

ب - نکته دیگر قضا و قدر الهی است که آن را نیز مفهومی را درست تشخیص نداده ایم و بالتبع موجب بروز سؤالات در ذهن ما شده است. در این خصوص پیش از این مباحث بسیاری مطرح گردید که اگر در بخش جستجو کلمه «قضا و قدر» درج و کلیک شود، در اختیار قرار می گیرد. در اینجا همین قدر مختصر اشاره می شود که «قدر» یعنی «اندازه گیری و اندازه ها»، یعنی آب اگر به صد درجه حرارت رسید، به جوش می رسد و اگر چند در برودت زیر صفر قرار گرفت، یخ می زند. اما این قوانین دلیل نمی شود که من مجبور باشم آب را بجوشانم یا به برودت برسانم.

پس، اگر گفتند: مقدرات الهی همه در اختیار خداوند متعال است، یعنی قوانین خلقت، علت و معلول، اثر و مؤثر، حرکت و محرک، جاذبه و دافعه و ... را شما خلق نکرده اید، همه مقدرات اوست. قضا نیز یعنی وقتی همه مقدرات (اندازه)ها برای پیدایش پدیده ای جمع شد، حتماً پدید می آید. یعنی اگر همه علل برای تولد یک نوزاد فراهم شد، حتماً به دنیا می آید، اگر همه علل برای بروز یک تصادف جاده ای فراهم شد، حتماً تصادف واقع می شود، اگر همه علل برای شکستن پای کسی در این تصادف فراهم شد، حتماً می شکند. نه این که خداوند از قبل نوشته باشد که حتماً باید پای این شخص بشکند. پس ما هر کاری که می کنیم، بیرون از حیطه ای قضا و قدر الهی نمی باشد، نه این که ما آن چه قبلاً قضا و قدر شده است را اجباراً انجام می دهیم.

ج - دقت شود که قضا و قدر الهی، هیچ گاه به جزئیات تعلق نمی گیرد، یعنی چنین نیست که قضای الهی به این تعلق گرفته باشد که فلانی حتماً الآن سرما بخورد یا ورشکست شود، بلکه به کلیات تعلق می گیرد، یعنی به قوانین. یعنی اگر این فرد اکنون خودش را در معرض ویروس قرار داد، حتماً سرما می خورد و اگر در تجارت چنین کرد، نتیجه اش ورشکستگی می باشد. پس اگر کسی در معرض آلودگی قرار گرفت، به حکم قضای الهی بیمار می شود و این می شود سرنوشت او در این مقطع یا موضوع. لذا اختیار سلب نشده است.

بخشی از این سرنوشت جبر است، یعنی قانون اثرگذاری ویروس را در بدن، شما خلق نکرده اید و بخشی دیگر اختیار است که خود را در معرض ابتلا قرار می دهید یا خیر؟

پس، نقش آرزو، دعا، تلاش، خودسازی و ...، همه در اینجا روشن می شود.

د - اما نکته بعد رابطه علم خدا با سرنوشت ماست؛ ما گمان می‌کنیم که «علم خدا» فقط به آخر کار تعلق گرفته است، یعنی این که مثلاً می‌میریم یا این که بهشتی هستیم و یا جهنمی؟! بعد می‌پرسیم: حال که او از قبل می‌دانست، تکلیف اختیار چه می‌شود؟

دقت شود که بیان شد «قدر» یعنی اندازه‌گیرهای عالمانه و عادلانه در نظام حکیمانه‌ی الهی. اختیاری که خداوند متعال به نوع بشر اعطا نموده است نیز خودش یکی از نموده‌ها و بخش‌های این «قدر» است و خودش قدر الهی است که ما در برخی از امور قوه‌ی اختیار و انتخاب داشته باشیم، لذا این که او می‌داند من چه چیز را انتخاب می‌کنم، دلیل بر آن نمی‌شود که اختیار از من سلب شده باشد.

خداوند متعال به همه احوال ما آگاه است، قضا و قدر الهی نیز حاکم بر عالم هستی می‌باشد - لذا او آگاه است که ما را چگونه آفریده، چه شرایطی داریم، چه استعدادهایی داریم و ...، او می‌داند که برای هدایت ما به سوی رشد و کمال، به ما عقل، فطرت، شعور، تفکر و از جمله «اختیار» داده است، پیامبر و کتاب و امام نیز داده است، و نیز می‌داند که از این مواهب او، با اختیار خود، چگونه استفاده می‌کنیم؟

● **بحث لزوم وجود امام در جامعه چگونه با بحث غیبت قابل جمع است یعنی اگر امامان قبل نیز غایب می‌شدند و مردم مثل الآن از طریق علما به جواب سؤالات خود می‌رسیدند چه مشکلی پیش می‌آمد؟**

ایکس - شبهه - پاسخگویی به سؤالات و شبهات: همان‌طور که در متن سؤال اشاره نمودید، «امامت و لزوم آن» یک مقوله است و «غیبت» مسئله‌ای دیگر و به همین دلیل امامت با غیبت منافاتی ندارد که قابل جمع نباشند.

در خصوص اصل ضرورت وجود امام و نیز غیبت امام (ع) به چند نکته‌ی ضروری باید توجه نمود:

الف - سایر امامان همیشه و برای همگان حاضر و در دسترس نبودند که اکنون این سؤال به ذهن خطور نماید که «امامت با غیبت چگونه قابل جمع است». بدیهی است وقتی که حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در مدینه یا کوفه بودند، همه شیعیان ایران یا مصر به ایشان دسترسی نداشتند و برای ایشان در غیبت بودند - یا هم چنین وقتی امام رضا علیه‌السلام در طوس بودند، یا حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام دائم در زندان بودند و یا امام حسن عسکری علیه‌السلام که حتی در دیدارها اغلب از پشت پرده با مردم صحبت می‌کردند تا ارتباط با امام (ع)، بدون این که ببینند [غیبت] را بیاموزند.

ب - اگر به تاریخ دوران حضور امامان در جامعه رجوع کنیم، مشاهده خواهیم کرد که همیشه مردم از طریق رجوع به علما و فقها، پاسخ سؤالات خود را اخذ می کردند و یا اموری چون پرداخت وجوهات و ... را رتق و فتق می نمودند و حتی تشکلهای علمی، فرهنگی، تبلیغی و سیاسی را ایجاد و اداره می کردند و این رفتار اختصاص به دوران غیبت امام زمان (عج) ندارد، لذا همه امامان رجوع به علما و فقها را در شرایطی که دسترسی به شخص امام میسر نیست توصیه و تأکید نموده اند.

ج - مقام، شأنیت، جایگاه و مسئولیت امام معصوم (ع) در نظام خلقت و جامعه بشری، صرفاً تفسیر قرآن یا پاسخگویی به سؤالات اعتقادی و شرعی نمی باشد، بلکه امام دو شأن دارد: یکی ولایت و امامت است که در اینجا مردم نقشی در تعیین آن ندارند، چرا که این خداوند است که می داند رسالت خود را کجا قرار دهد و چه کسی را خلیفه الله نماید و این بار سنگین را بر عهده ی کدام یک از بندگان قرار دهد.

«اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» - الله عالم ترین است که رسالتش را کجا قرار دهد - الأنعام، 124» یعنی همین. یعنی خداوند متعال برای تعیین «ولئ الله»، «خلیفة الله» و «امام»، هیچ نقشی برای رأی مردم و یا به قولی دموکراسی قائل نگردیده است، چرا که «انسان کامل» باید امام باشد و با رأی گیری و اکثریت، کسی کامل نمی گردد و خلیفه باید از سوی مستخلف تعیین و انتخاب گردد و مردم نمی توانند با رأی خود خلیفه ای را بر خداوند متعال تحمیل نمایند.

اما شأن دوم «حکومت» است که تابع همان «ولایت و امامت» می باشد. یعنی چون ولی، امام، الگو، اسوه و مرجعیت تبعیت مردم، امام است، پس حکومت الهی نیز باید از آن او باشد. در این امر، رأی و خواست مردم شرط است، چرا که حکومت را باید مردم گردن نهند تا محقق گردد. البته نه این که هر چه خواستند همان خوب و حق است، بلکه یعنی هر چه خواستند همان نصیب شان می گردد. پس اگر مردم علی علیه السلام را بخواهند، او حاکم می شود - اگر معاویه یا یزید را بخواهند، او حاکم می شود - اگر فقه و فقاہت را بخواهند اسلام حاکم می شود - و اگر سلطه ی استکبار را بخواهند، فرعون و طاغوت زمان حاکم می شود.

د - غیبت امام علیه السلام، غیبت از «حکومت» است و نه غیبت از «ولایت و امامت». پس امام هست و نقش خود را در چرخه ی هستی ایفا می کند و به وظایف ولایی خود عمل می کند، تا روزی که مردم بیدار و آگاه شوند و حکومت را نیز به او بسپارند.

ه - نظام حکیمانه خلقت، بسیار گسترده‌تر و پیچیده‌تر از نظاماتی است که ما در عالم ماده شناخته‌ایم یا در امور خود تدبیر می‌نماییم. همه چیز بر اساس اصولی حکیمانه خلق و تقدیر (اندازه‌گیری) شده است؛ نظام احسنی است که هیچ خلل یا جدایی و انفکاک‌ی در آن دیده نمی‌شود.

در این نظام، مخلوقات سلسله مراتب وجودی دارند و امور به تناسب این سلسله مراتب اداره می‌شود و امام، یا ولی‌الله یا خلیفه‌الله، محور این نظامات می‌باشد. لذا برای تحقق همه مقدرات عالم وجود فرمود: « **إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ** » و این نزول نیز با تشریفات خاصی انجام می‌پذیرد که ملائکه و در پیشاپیش آنها «روح» بر خلیفه‌الله [در هر عصری] نازل شده و تمامی مقدرات الهی را به او تسلیم می‌کنند.

و - دین [چه در بُعد نظری و چه در بُعد عملی]، یعنی همان اعتقادات و شریعات نیز خارج از این قواعد نمی‌باشد و کاملاً منطبق بر نظام حاکم بر هستی است. پس اگر فرمود: « **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ** - ای کسانی که ایمان آورده‌اید خدا را اطاعت کنید و از پیامبر [او نیز] اطاعت نمایید و کرده‌های خود را تباه نکنید - محمد ص، 33» - و یا اطاعت خود را منوط به اطاعت رسولش نمود و فرمود: « **مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ** - هر کس از پیامبر فرمان بُرد در حقیقت خدا را فرمان برده است - النساء، 80»، تعارف و تشریف و یا صرفاً یک نصیحت خیرخواهانه یا حتی یک امر و دستور مستقل نمی‌باشد، بلکه کاملاً منطبق بر نظام آفرینش و قوانین هدایت برای رشد و کمال می‌باشد.

بنابر این اگر فرمود: « **وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا** ... - همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید - آل عمران، 103»، معلوم است که همیشه باید «حبل‌الله» باشد و این حبل‌الله یک واژه‌ی انتزاعی یا مجازی یا تشریفاتی نیست، بلکه باید حتماً ریسمان (حبلی) از جانب خدا باشد که قابل تمسک باشد، مضافاً بر این که قید بر « **جَمِيعًا** » شده است، یعنی این یک کار و گرایش و اعتصام فردی نیست و فردی آن فایده لازم را ندارد، بلکه باید جمعی و اجتماعی باشد.

این حبل‌الله، در مقام کلام (تعریف و تبیین) همان قرآن کریم است و در مقام وجود، عینیت و تحقق، همان انسان کامل است، یعنی ولی‌الله، خلیفه‌الله و امام، که باید در هر زمانی باشد.

ه - و نکته‌ی قابل تأمل و تعمق دیگر آن که «پیروی از یک الگو، اسوه و امام» فطری بشر است، چون کامل نیست و عاشق کمال است، همیشه به دنبال کاملی می‌گردد تا از او تبعیت نماید. از این رو در تمامی شعون زندگی خودش، «امام» بر می‌گزیند، خواه امام حق باشد یا امام باطل، لذا ضرورت دارد که خداوند متعال همیشه امام حق را در میان مردم قرار دهد. در آخرت نیز هر کسی با امامش محشور می‌گردد: « **يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ** - روزی که همه انسان‌ها با امام‌شان فراخوانده می‌شوند - الإسراء، 71»

پس، حبل الله یا امام، باید همیشه در جامعه حضور داشته باشد، خواه مردم صورت و قامت او را ببینند یا نبینند، او را بشناسند یا نشناسند، در خط تبعیت از او حرکت کنند یا نکنند و به او معتصم گردند یا نگردند؛ ولی باید باشد تا هدایت تکوینی و تشریحی محقق گردد.

هر چیزی و هر نظامی قلبی دارد، و امام قلب عالم هستی و واسطه فیض الهی برای اهل زمین و آسمانهاست. پس همیشه لازم است که امام زنده در کنار قرآن وجود داشته باشد تا هدایت محقق گردد، لذا فرمود: این دو را باقی می گذارم و در کنار هم هستند تا کنار حوض کوثر بر من وارد شوند (خطبه غدیر).
حفظ قرآن کریم و دین نیز نظامات خود را در عالم وجود دارد و صرفاً منوط به آموزش، تبلیغ و پاسخ به سؤالات شرعی نمی باشد، و این امور همه بر عهده‌ی امام است.

از این رو ائمه اطهار علیهم السلام دائماً تأکید و تذکر دارند که زمین خدا هیچ گاه از حجتش خالی نمی ماند:

روایت:

امیرالمؤمنین امام علی علیه السلام:

«اللَّهُمَّ بَلِي لَاتَخْلُو الْأَرْضُ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّتِهِ، إِمَّا ظَاهِرًا مَشْهُورًا وَ إِمَّا خَائِفًا مَعْمُورًا، ...» (نهج البلاغه، خطبه 147)

ترجمه: آری خداوندا! زمین هیچ گاه از حجت الهی خالی نیست که برای خدا جبا برهان روشن قیام کند. (آن حجت و امام) یا ظاهر و مشهور و یا ترسان و مستور است ...
امام موسی بن جعفر علیه السلام:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِي أَرْضَهُ مِنْ حُجَّتِهِ طَرْفَةَ عَيْنٍ، إِمَّا ظَاهِرًا وَ إِمَّا بَاطِنًا.»؛ (بحارالانوار 41/47)

ترجمه: به درستی که خداوند زمین را از حجتش خالی نمی گذارد، خواه ظاهر باشد یا پنهان.
امام صادق علیه السلام:

*- حجت خدا پیش از خلق بوده و با خلق نیز هست و بعد از خلق هم باز خواهد بود. (اصول کافی، ج 1 / کتاب حجت / ص 250)

*- اگر مردم زمین تنها دو کس باشند یکی از آن دو امام است؛ و فرمود: آخرین کسی که بمیرد امام خواهد بود تا کسی بر خدای عزوجل احتجاج نکند که او را بدون حجت وا گذاشته است. (همان / ص 253-254)

● آیا می‌توان گفت که وقتی به خود می‌نگریم و می‌بینیم که علم ما از خودمان نیست و طبق بطلان تسلسل باید کسی باشد که علمش از خودش باشد، پس خدا علیم است؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: البته که نه تنها می‌توان چنین استدلال نمود، بلکه اساساً راه «خداشناسی» همین است.

یک اصل عقلی می‌گوید: «فاقد شیء نمی‌تواند معطی شیء باشد»، یعنی کسی که چیزی را ندارد، نمی‌تواند اعطا کننده‌ی آن چیز به دیگران باشد، پس اگر علم اعطا شده است، معلوم است که اعطا کننده‌ای دارد که علیم است.

توضیح:

انسان راه به «ذات اقدس الهی» ندارد (البته راه به هیچ ذاتی ندارد) و آن وجود مقدس را از طریق نشانه‌هایش، یعنی بروز و ظهور اسم‌ها و صفاتش می‌شناسد، چنان چه هر چیز دیگری را از روی نشانه‌هایش می‌شناسد. نقص، کمی، کاستی و نیستی، شناسایی ندارند، چون اصلاً هستی نیافته و وجود خارجی ندارند، چنان چه از اسمش معلوم است، کاستی و نیستی هستند؛ یعنی جهل نبود علم است، ضعف نبود قدرت است، زشتی نبود زیبایی است و ... - اما هر چه هست، هستی و کمال است که در رتبه و درجه‌ای ظهور و تجلی یافته است. پس هر چیزی که هست، نشانه و اسم اوست.

امام خمینی (ره): «تمام عالم زنده است، همه هم اسم‌الله هستند. همه چیز اسم خداست. شما خودتان از اسماء‌الله هستید، زبان‌تان هم از اسماء‌الله است، دستتان هم از اسماء‌الله است ...؛ نمی‌توانید تفکیک کنید. خود شما اسم‌الله هستید، حرکات قلب‌تان هم اسم‌الله است، حرکات نبض‌تان هم اسم‌الله است، این بادهایی که وزیده می‌شود، همه اسم‌الله هستند.» (تفسیر سوره حمد، ص 102)

پس هر چه در خود و عالم هستی می‌بینیم، همه مرتبه‌ای از هستی و کمال هستند و چون هر کدام با وجود خود نشان می‌دهند که کمال‌شان محدود است، نشان می‌دهند که برخوردار از فقر ذاتی هستند. یعنی در وجود یافتن محتاج کمالی در خارج از وجود خود می‌باشند و چون حدی برای کمال متصور نیست، ثابت می‌شود که باید هستی و کمال محضی باشد که در این موجودات متعین شده است. اگر علم هست، پس علیم هست و اگر زیبایی هست، پس جمیل هست و ...

علم نیز از همین کمالاتی است که خداوند متعال در وجود هر مخلوقی به اندازه‌ی ظرفیت وجودی‌اش متجلی و ظاهر کرده است، به ویژه در انسان که به او عقل، شعور، منطق، وحی، اراده و اختیار نیز داده است. لذا فرمود:

«وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا - البقره، 31» یعنی: او علم همه اسما و نشانه‌های خود را به آدم آموخت - و فرمود:
 «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا - العلق، 5»، یعنی: و آن چه انسان نمی دانست را به او آموخت.

انسان به خودش و عالم هستی نگاه می کند و در آنها حیات، علم، زیبایی، قدرت، حکمت، نظم، تکامل و ... می بیند و با عقل و علم مشاهده می کند که کمال آنها قائم به خودشان نمی باشد، چرا که اولاً همه ممکن الوجود هستند و ثانیاً کمال در هر موجودی، حد و تعینی دارد. از سوی دیگر می فهمد که اساساً «هستی و کمال» تعیین پذیر نیست و نمی تواند توأم با نیستی و نقص باشد، لذا می فهمد که لابد «هستی و کمال محض» وجود دارد.

البته اگر به خود بنگرد، بیشتر و بیشتر می فهمد، چرا که هر چه در عالم هستی هست، در خود او نیز وجود دارد. لذا در حدیث شریف فرمود: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» - هر کس خود را شناخت، به درستی که خدای خود را شناخته است.

کتاب الکترونیک
زمستان ۱۳۹۲
(اسفند)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه)
www.x-shobhe.ir www.x-shobhe.com

قرآن کریم
و حدیث

قرآن کریم و حدیث - اسفند 1392

- چندی پیش آقای (به نام دانشمند) حدیثی خواندند مبنی بر این که امام زمان (عج) نایب ندارند! پاسخ چیست؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات : با شخص و نام او کاری نداریم و با این که آیا شخصی به نام آقای دانشمند چنین گفته‌اند یا نگفته‌اند یا منظورشان بیان دیگری بوده است نیز کاری نداریم، اما هر کس که به همین معنای ظاهری که فهم می‌شود، مدعی گردیده و بگوید: «امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف» نایب ندارند؛ خوش بینانه‌اش این است که علم ندارد و بدبینانه‌اش این است که غرض و مرض دارد. بالاخره از این افراد نیز در طول تاریخ زیاد بوده و هستند که اهداف تعیین شده‌ای دارند و با سوء استفاده از دانسته‌ها یا نادانسته‌های مردم عادی و نیز خوش‌آمدها یا ناخوشاینده‌های نفس آنان، مطالبی عنوان می‌کنند تا ایجاد اعوجاج و انحراف نمایند.

«فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ» (البقره، 10)

ترجمه: در دل‌هایشان مرضی است و خدا بر مرض‌شان افزود و به [سزای] آنچه به دروغ می‌گفتند عذابی دردناک [در پیش] خواهند داشت.

در هر حال کاری نداریم که گوینده از روی جهل و نادانی چنین گفته است و یا خدایی ناکرده غرض و مرض و بغضی دارد و اهدافی را تعقیب می‌کند، بلکه سؤال را صرفاً به عنوان یک سؤال در نظر گرفته و به بیان پاسخ می‌پردازیم.

الف - نایب یعنی جانشین؛ یعنی کسی که به نیابت از کسی، کاری را انجام می‌دهد. پس اگر کسی احکام اسلام را با اتکا به آموزه‌های اهل عصمت علیهم‌السلام فهم، استنباط، استخراج و بیان نمود، در این امر نایب امام علیه‌السلام می‌باشد. هر چند عده‌ای خوش‌شان نیاید.

مردم، نیازهای متفاوتی به «امام معصوم علیه السلام» دارند. برخی از نیازها، جز توسط امام و به دست ایشان مرتفع نمی‌گردد و برخی دیگر توسط نایبان نیز قابل اجرا و حل می‌باشد. این دسته از امور از زمان پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله تا کنون، توسط نایبان انجام شده است، پس امام نایب ندارند، سخن باطل و غلطی می‌باشد.

ب - چه امام معصوم علیه‌السلام حاضر و در میان جمع باشند و چه غایب از نظرها باشند، همگان به ایشان دسترسی ندارند، پس ارتباط آنان با امامشان چگونه بوده و امورشان چگونه رتق و فتق می‌گردیده؟ آیا تک تک امامان حاضر در امور مختلف نایبانی معرفی نکردند و فرمودند: هر گاه به ما دسترسی نداشتید به آنها رجوع کنید؟ خُب حالا تکلیف امت امام زمان علیه‌السلام چه می‌شود؟ آیا ناگهان کلیه ارتباطات مردم با امامشان به صورت کامل قطع می‌شود و همه رها می‌شوند؟!

ج - پس نه تنها دلیل عقلی برای این که مدعی شوند امام زمان علیه‌السلام نایب ندارند، وجود ندارد، بلکه اساساً این سخن مغایر با عقل سلیم خداشناس و آشنا با حکمت الهی در هدایت می‌باشد. و اما دلایل نقلی چه می‌گوید؟ آیا لفظ «نایب امام» که در تشیع به علما و فقها اطلاق می‌شود، یعنی مردم به هنگام عدم دسترسی به امامشان باید به آنان رجوع کنند، طبق آموزه‌های اسلامی هست یا خیر؟ مگر امام صادق علیه‌السلام فرمودند: «العلماء ورثة الانبياء» - علما وارثان انبیا و پیامبران الهی هستند - کافی ج 1، ص 133».

امیرالمؤمنین امام علی علیه‌السلام از قول پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله نقل می‌کنند که سه بار فرمودند: «اللهم ارحم خلفایی؛ خدایا جانشینان مرا مورد رحمت خود قرار ده!»؛ پرسیدند: جانشینان شما چه کسانی هستند؟ فرمودند: «الَّذِينَ يَأْتُونَ بَعْدِي وَ يَرُؤُونَ حَدِيثِي وَ سُنَّتِي»؛ کسانی که بعد از من می‌آیند، حدیث مرا روایت می‌کنند و سنت مرا به مردم می‌رسانند. (معانی الأخبار، شیخ صدوق، ص 375). مگر امام حسن عسکری علیه‌السلام که امت را به تکالیف دوران غیبت آشنا و تعلیم می‌نمودند، فرمودند که عوام (مردم) به فقها مراجعه کنند و از آنان تقلید کنند، آیا معنای این «نیابت» نیست؟

«فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالَفًا عَلَى هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يُقَلَّدُوهُ، وَ ذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا بَعْضَ فُقَهَاءِ الشَّيْعَةِ لَا جَمِيعَهُمْ» (وسایل ج ۱۸-ص ۹۴ و ۹۵)

ترجمه: اما هر فقیهی که خویشتندار و نگاهبان دین خود باشد و با هوای نفسش بستیزد و مطیع فرمان مولایش باشد، بر عوام است که از او تقلید کنند و البته این ویژگی‌ها را تنها برخی فقهای شیعه دارا هستند، نه همه‌ی آنها. و مگر مانند همین حدیث از امام صادق علیه‌السلام نقل نشده است. مگر امام زمان علیه‌السلام فرمودند که در زمان غیبت من که دسترسی به من ندارید، به فقها مراجعه کنید، چون حجت هستند از ناحیه‌ی من بر شما؟

«وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَأَرْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُؤَاةِ أَحَادِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ...» (کمال الدین و تمام النعمة، شیخ صدوق، ص 485)

ترجمه: اما حوادث جدیدی که اتفاق می افتد، درباره آنها به روایان حدیث ما رجوع کنید! زیرا آنها حجّت من بر شمايند و من حجّت خدا بر آنها هستيم.

د - پس هر کس بگوید امامان عليهم السلام نایب نداشتند، یا امام زمان عج الله تعالی فرجه الشریف نایب ندارند، یا در غیب صغری داشتند، اما در غیبت کبری نایب ندارند و مردم را به حال خود رها کرده اند، یا جاهل است و یا واقعاً مغرض است و مأمور است تا در اذهان عمومی شیعیان ایجاد اعوجاج نماید و یک اسلام و تشیع موهوم، خیالی، رها و قطع شده از امام، فقه و فقاهت را ترویج دهد.

همه علما و فقهای که دارای مشخصات بیان شده در روایت امام صادق و امام حسن عسکری علیهما السلام باشند، نایبان عام و بر حق امام عصر علیه السلام بوده و هستند و خواهند بود.

● اگر این حروف مقطعه در قرآن رمز بین خدا و پیغمبر اسلام بوده، پس چرا در قرآن ذکر شده است و بین خدا و پیغمبر سکرت باقی نمانده، در غیر این صورت بایستی رمز گشایی می شد که هنوز رمز گشایی نشده است.

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: قرآن کریم، برای همه نازل شده است، هم برای پیامبر اکرم و هم برای اهل بیتش صلوات الله عليهم اجمعین، هم برای اولیاء الله، هم برای مردم عادی و هم برای عوام؛ پس با حروف مقطعه، علمی انتقال یافته است، لذا اگر ما چیزی را ندانستیم، جایز بگوئیم: پس چرا نازل شد. برای اهلس نازل شد تا هادی ما باشند.

معجزه آخرین پیامبر صلوات الله علیه و آله، که برای جهانیان در همه زمانهاست، از سنخ علم، بیان، کتاب و کلام است. علم و بیان و کلام نیز ظاهر و باطن و سر و آشکار دارد. در تمامی علوم چنین است و امروزه بیش از هر زمانی علمی با حروف مقطعه یا حرف رمز منتقل می گردند، به ویژه در عرصه‌ی IT.

قرآن کریم، سراسرش علم است، تماش ظاهر است، در عین حال تماش باطن و سرّ است، یعنی ظاهرش باطنی دارد و باطن آن باطنی دارد و غواصان اقیانونس علم، هر کدام به تناسب ظرفیت و توان خود، در اعماق آن سیر می کنند. لذا نه تنها حروف مقطعه، بلکه حتی آشکارترین و تکراری ترین آیه که «بسم الله الرحمن الرحيم» باشد نیز

دارای اسراری فراوانی است که بر هر کسی مکشوف نمی گردد. چنان چه امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام فرمودند:

«سِرُّ الْكُتُبِ الْمَنْزِلَةِ فِي الْقُرْآنِ وَ سِرُّ الْقُرْآنِ فِي فَاتِحَةِ الْكِتَابِ وَ سِرُّ فَاتِحَةِ الْكِتَابِ فِي بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ جَمِيعِ مَا فِي بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فِي بَاءِ بِسْمِ اللَّهِ فِي النَّقْطَةِ الَّتِي تَحْتَ الْبَاءِ وَ اَنَا النَّقْطَةُ تَحْتَ الْبَاءِ» (بیان الآیات جیلانی ، ص 32 و 33)

ترجمه: سرّ کتب نازل شده در قرآن است و سرّ قرآن در فاتحه کتاب (سوره حمد) است و سرّ فاتحه کتاب در [آیه] بسم الله الرحمن الرحيم [آن] است و سرّ بسم الله الرحمن الرحيم، در باء بسم الله است و جمیع آن چه در باء بسم الله است، در نقطه زیر آن باء است و من نقطه‌ی زیر باء هستم. پس از این مقدمه به چند موضوع دیگر نیز باید دقت شود:

الف - قرآن کریم، همان گونه که نازل شده است، به مردم ابلاغ شده است. لذا اگر به پیامبرش فرمود: «قل هو الله...» او نیز به مردم ابلاغ نمود «قل هو الله...». پس اگر حرفی به رمز بیان شد، لازم بود مردم بدانند که علومی نیز بین خدا و نبی اش (ص) به سرّ و رمز بیان می شود.

ب - حروف مقطعه در ابتدای 19 سوره آمده است و جمعاً 78 حرف است که با حذف مکررات، 14 حرف می شود. - حروف مقطعه اوایل سوره‌ها، برخی یک حرفی است، مانند: ن و ق - بعضی دو حرفی مانند: طس، یس، طه و حم - برخی سه حرفی، مانند: الم، الر، و نیز طسم، بعضی چهار حرفی مانند: "المص" و برخی پنج حرفی، مانند: "کهیعض" و "حم عسق".

بعضی از دانشمندان خوش ذوق، کلمات مکرر را حذف کرده و با باقی مانده جمله سازی کرده و گفته‌اند که از مجموع آنها هیچ جمله‌ی معنا دار و منطبق با فرهنگ قرآنی نمی شود ساخت، به جز «صراط علی حق نمسکه - راه علی حق است ما به آن چنگ می‌زنیم».

ب - البته در خصوص حکمت‌های حروف مقطوع، که سرّ یا اسرار نامیده می شوند، نقل بسیار است، مثل این که اسم همان سوره است - یا - این حروف به منزله خلاصه و پیام اجمالی محتوای سوره است - یا - خداوند می خواهد بگوید که قرآن از جنس همین حروف الفبا است که روزمره با آن سر و کار دارید اما از آوردن مثل آن ناتوان هستید، پس بفهمید که این کلام از ناحیه خداوند است - و یا - در بسیاری از سوره‌ها، پس از حروف مقطعه، آیه بعدی در مورد قرآن و نزول وحی است و...؛ اما اصلاً چنین نیست که هیچ سرّی از اسرار حروف مقطوع، برای عموم گفته نشده باشد؛ بلکه رمزگشایی‌های بسیاری صورت گرفته و بیان شده که همان‌ها نیز دارای ظاهر و باطن و سرّ و آشکار هستند. به عنوان مثال، به چند بیان اشاره می‌گردد:

ب/1: طبق احادیث وارده، نون (ن) و یاسین (یس)، از اسم‌های شخص حضرت ختمی مرتبت، محمد مصطفی صلوات الله علیه و آله در قرآن کریم می‌باشد و بر همین اساس حتی مفسرین مذاهب بیان داشته‌اند که «سلام علی آل یاسین» سلام بر آل محمد علیهم السلام می‌باشد؛ چنانچه فخر رازی، آن را به نقل از مفسرین به ابن عباس رسانده و می‌افزاید که مقصود از آل یاسین، همان آل پیامبر اکرم علیهم السلام می‌باشند. (تفسیر کبیر مفاتیح الغیب، ج 7، ص 163)

ب/2: امیرالمؤمنین علیه السلام، خطاب به سیده النساء العالمین فرمودند: «أَنَا الْخَوَامِيمُ»، یعنی حامیم (حم)‌های قرآن کریم من هستم. (المناقب، ابن شهر آشوب، ج 3، ص 118)

ب/3: امیرالمؤمنین علیه السلام، در خطبه‌ای معروف به «نورانیت»، معارف ژرفی در «امام شناسی و علی علیه السلام شناسی» خطاب به ابوذر و سلمان (ره) بیان می‌دارند که یکی از فرازهای آن به شرح ذیل می‌باشد: «نعم یا سلمان و یا جندب و صار محمد یس والقرآن الحکیم [یس]، و صار محمد ن والقلم [القلم]، و صار محمد طه ما أنزلنا علیک القرآن لتشقی [طه]، و صار محمد صاحب الدلالات، وصرت أنا صاحب المعجزات والآیات...»

ترجمه: آری ای سلمان و ای جندب!

حضرت محمد «یس والقرآن الحکیم» شد و حضرت محمد «ن والقلم» شد و حضرت محمد «طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی» شد و حضرت محمد صاحب دلالت‌ها و راهنمایی‌ها شد و من صاحب معجزات و نشانه‌ها شدم. **ب/2:** از ابن عباس نقل شده است که مراد از «الم» در سخن خدا آن است که «انا الله أعلم» و همچنین در مورد «المص» (انا الله افضل) و نیز در مورد «المر» (انا الله اری).

یک روایت:

در معانی الاخبار از سفیان توری نقل شده است که من به جعفر بن محمد حضرت امام صادق (علیه السلام) عرضه داشتم: یابن رسول الله معنی کلمات از کتاب خدا چیست؟ «الم - المص - الر - المر - کهیص - طه - طس - طسم - یس - ص - حم - همسق - ق - ن» حضرت صادق (علیه السلام) فرمودند: «و اما «الم» که در اول سوره بقره است یعنی منم خدای سلطان» انا الله سلطان» و اما «الم» که در اول سوره آل عمران است معنایش «انا الله المجید» (منم خدای مجید) است و اما معنای «المص» یعنی «انا الله المقتدر الصادق» (منم خدای مقتدر صادق) و اما معنای «الر» اینست که «انا الله رؤوف» (منم خدای مهربان) و اما معنای «المر» این است که «انا الله محیی و رزاق» (منم خدای زنده کننده و روزی دهنده). و اما معنای «کهیص» یعنی «انا الله هادی و ولی و صادق الوعد» . و اما معنای «طه» خود

یکی از اسماء پیامبر گرامی اسلام حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) است و معنای آن «با طالب الحق و هادی الیه» (ای طالب حق و و هدایت کننده بسوی آن) می باشد. و اما «**طس**» یعنی «انا طالب السميع» (منم طالب شنوا) و اما «**طسم**» که معنی آن اینست: «انا الطالب السميع المعيد» (منم خدای طالب و شنونده و معید) و اما «**یس**» یکی از اسم های رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) است و معنای آن اینست: یا «سامع الوحي و القرآن الحكيم انك لمن المرسلين على صراط مستقيم» (ای شنوای وحی قرآن کریم بدرستی که تو قطعاً از فرستادگان خدایی که بر راه راست و مهین آنی). و اما «**ص**» نام چشمه ای است که از زیر عرش می جوشد و همین «**صاد**» بود که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در شب معراج از آن وضو گرفت و اما «**حم**» معنایش «حمید و مجید» است. و اما «**حم عسق**» معنایش حلم مثیب و ثواب دهنده و علم و سمیع و قادر است و اما «**ق**» نام کوهی است که محیط بر زمین است و سبزی آسمان هم از آن است. و اما «**ن**» نام نهری است در بهشت.

کتاب الکترونیک
زمستان ۱۳۹۲
(اسفند)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه)
www.x-shobhe.ir www.x-shobhe.com

سیاسی

سیاسی - اسفند 1392

● پرسید: چرا در مملکت ما آزادی کامل وجود ندارد، یعنی چرا حجاب اجباری است؟ هر چه گفتم قانع نشد؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: شما هر پاسخ دیگری که می‌دادید نیز او قانع نمی‌شد، چرا که نمی‌خواست قانع شود. بگویید که سؤالش را مشخص نماید، آیا سؤالش این است که چرا در مملکت ما آزادی کامل وجود ندارد؟ یا این است که چرا قانون حجاب وجود دارد؟ آدمی، گاه (به هر علتی) از پیش داوری خود را کرده و حکمش را از قبل صادر کرده است و سپس به سؤال و بحث می‌پردازد. در چنین حالتی او اصلاً به دنبال پاسخ قانع‌کننده نیست، بلکه به دنبال اثبات مدعا در قالب سؤال است. اول حکم صادر می‌کند که «در مملکت ما آزادی کامل وجود ندارد» و بعد خودش آزادی کامل را رفع قانون «حجاب» تعریف می‌کند و سپس می‌پرسد چرا؟

سؤال این است که مگر فقط در مورد حجاب حدودی تعریف و اجباری شده است؟ در نظام و مملکت جمهوری اسلامی ایران، خیلی از آزادی‌های دیگر برخی از ممالک جهان، مثل آزادی در شرابخواری، آزادی در قمار، آزادی در تأسیس کازینو یا فاحشه‌خانه، آزادی در روابط جنسی، آزادی در خرید و فروش اسلحه و ... نیز وجود ندارد؟ پس چرا تا بحث آزادی پیش می‌آید، فقط موضوع حجاب را مطرح می‌کنند؟! در هر حال، در خصوص این که چرا حجاب اجباری است، مطالبی درج شده است ([لینک](#))، پس در این مختصر به «چرا آزادی کامل وجود ندارد» می‌پردازیم.

دقت شود که گاه تعریف‌هایی به جهان سومی‌ها و یا ممالک و ملت‌های در حال توسعه القا و دیکته می‌شود که نه خودشان قبول دارند و نه عمل می‌کنند و گاه اصلاً قابل تحقق و اجرا هم نیست و فقط شعار و لفاظی جهت ایجاد انحراف در اذهان عمومی و حرابه برای ایجاد تزلزل در نظامات و در نهایت سلطه‌ی خود بر آنان است؛ که یکی از همین لفاظی‌ها، آزادی مطلق و یا به اصطلاح دموکراسی یا لیبرال دموکراسی می‌باشد.

آزادی مطلق در هیچ کجای عالم وجود ندارد و نمی تواند وجود داشته باشد، چرا که به مثابه‌ی هرج و مرج و آنارشیزم خواهد بود. (لینک)

از این رو، در هر مکتب، فرهنگ و نظامی، آزادی (دموکراسی) به نوعی تعریف شده است و برای آن محدودیت‌هایی تعیین و قید شده است که متناسب با دیدگاه‌ها و تعریف منافع آنها می باشد. [که همین قیده‌ها، دال بر آن است که آزادی مطلق وجود ندارد و نمی تواند داشته باشد].

در دین، فرهنگ و نظام اسلامی نیز «آزادی» تعریفی دارد مبتنی بر جهان بینی و ایدئولوژی و شریعت الهی اسلام. و هیچ ضرورتی ندارد که الزاماً دموکراسی فقط دارای همان تعریفی باشد که آنها خود نیز قبول ندارند و به دیگران دیکته می کنند و فقط محدود به محدودیت‌ها و قیدهایی باشد که آنان قابل شده‌اند. که این خود نوعی دیکتاتوری می باشد. فهرست سیاه از کشورهای غیر دموکراتیک تهیه می کنند! خُب بر اساس کدام تعریف از دموکراسی و مبتنی بر کدام قضاوتی؟!

در دموکراسی امریکا، خرید و فروش و حمل سلاح برای عموم (با اخذ مجوز) آزاد است، اما در دموکراسی اروپا کاملاً ممنوع است، حال کدام یک دموکراسی دارند یا ندارند؟ در دموکراسی غرب، روابط جنسی و نیز پورنوگرافی زیر 18 سال ممنوع است (که البته رعایت نمی شود)، آیا افراد زیر 18 سال مشمول دموکراسی نمی شوند؟ در دموکراسی اروپا، اعدام ممنوع است. فرد نروژی 71 نفر را کشت و فقط به 21 سال زندان محکوم شد! (لینک) — اما در دموکراسی امریکایی، در برخی از ایالات اعدام وجود دارد و در برخی ندارد و مجلس و دولت نیز مصوب کرده‌اند که ما به خود اجازه داده‌ایم (قانونی کرده‌ایم) که هر کس و از هر ملیتی را بخواهیم، در هر کجای جهان، می توانیم بکشیم و یا برناییم. خُب حالا تکلیف دموکراسی غربی در این دو منطقه یا دو حالت چیست؟ تطبیقش با دموکراسی جهانی چه می شود؟ آیا این دموکراسی برای همه هست، یا فقط برای امریکاست؟ در جمهوری اسلامی ایران که به رأی مردم استقرار یافته است نیز آزادی و دموکراسی تعریف و محدودیت‌های خودش را دارد و البته چارچوب‌هایش در هر مقوله‌ای، محدود به حدود الهی است، نه آن چه غرب خودش یا بدش می آید.

مقام معظم رهبری:

*- تعریف‌ها باید بازخوانی و اصلاح شوند. دو الگوی «اسلام تکفیری» و «اسلام لائیک» از سوی غرب به شما پیشنهاد شده و خواهد شد تا الگوی «اسلام اصولگرای معتدل و عقلانی» در میان انقلاب‌های منطقه تقویت نشود. کلمات را دوباره و بدقت تعریف کنید. (1390/11/14)

*- امروز در خود آمریکا، در خود کشورهای غربی، در خود نظام سرمایه‌داری و به اصطلاح لیبرال‌دموکراسی - که هم «لیبرال»‌اش دروغ است، هم «دموکراسی»‌اش دروغ است - اینها شکست‌خورده‌اند. امروز مردم آمریکا در سرتاسر ایالات آمریکا، و مردم در هشتاد کشور جهان علیه این نظام ایستادگی کردند. (1390/8/11)

*- ما از اسلام دفاع می‌کنیم. اما منظور ما از اسلام چیست؟ اسلام ما با اسلام متحجر از يك سو و اسلام لیبرال از سوی دیگر، در اصول و مبانی کاملاً متفاوت است. ما هم این را رد می‌کنیم و هم آن را. اسلام ما اسلامی است متکی به معنویت، عقلانیت و عدالت؛ این سه شاخص عمده در آن هست. (1383/5/25)

*- ما مردم‌سالاری را قبول داریم، آزادی را هم قبول داریم، اما لیبرال‌دموکراسی را قبول نداریم. با اینکه معنای لغوی «لیبرال‌دموکراسی»، همین آزادی و همین مردم‌سالاری است، اما واژه‌ی لیبرال‌دموکراسی در اصطلاح مردم‌عالم، در معرفت و شناخت مردم‌عالم، با يك مفاهیمی همراه است که ما از آن مفاهیم بیزاریم؛ نمی‌خواهیم آن اسم را بر روی مفهوم پاکیزه و سالم و صالح و خالص خودمان بگذاریم؛ لذا ما برای نظام مطلوب خودمان، اسم جدید می‌گذاریم؛ می‌گوئیم مردم‌سالاری اسلامی، یا جمهوری اسلامی. (1390/7/22)

● بعضی‌ها می‌گویند: چرا ما به آمریکا مرگ می‌گوییم و پرچم‌شان را آتش می‌زنیم و ...، در حالی که آنان پرچم ما را آتش نمی‌زنند و به مسئولین ما توهین نمی‌کنند ...، ما چه جور مسلمانی هستیم؟ باید با مهربانی جذب کنیم.

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: بله، درست می‌فرمایید، این بعضی‌ها همیشه بوده و هستند و خواهند بود، گاه ظهور و بروزشان پُررنگ‌تر می‌شود و گاه کم‌رنگ‌تر، و اخیراً پس از روی کار آمدن دولت یازدهم، جان تازه‌ای گرفته‌اند و از سطح عوام گرفته تا دانشگاه‌ها و در قالب تدریس و تحلیل (به ویژه اساتید علوم انسانی در دانشگاه آزاد)، این شعارها را دوباره تکرار می‌کنند. این بعضی‌ها همان‌هایی هستند که به قول معروف، دل‌شان برای آمریکا می‌طپد.

الف - چطور مدعی می‌شوند که آنها مرگ بر ایران و ایرانی نمی‌گویند، در حالی که شاهد بیش از یک قرن ظلم و جنایت آنها در این کشور بوده‌اند و دست کم جنایات مستقیم در سه دهه‌ی اخیر که به امر و هدایت و حمایت آمریکا (و متحدان اروپایی و عربی‌اش) در قالب جنگ داخلی، جنگ خارجی، ترور و ... - اظهر من الشمس است و بر کسی پوشیده نیست.

چطور مدعی هستند که آنها به مسئولین ما اهانت نمی کنند، در حالی که به دست اولین رئیس جمهور ما (بنی صدر) که جاسوس خودشان بود، نیمی از کشور را به آتش کشیده و به اشغال دشمن خارجی درآوردند - رئیس جمهور دوم ما را به همراه نخست وزیرش (رجایی و باهنر)، ترور کرده و در آتش سوزاندند - علیه رئیس جمهور سوم ما (آیت الله خامنه ای) ناگفته باقی نگذاشتند و اقدام به ترورش کردند - برای رئیس جمهور چهارم ما (آقای رفسنجانی) دو بار حکم جلب صادر کردند - در زمان رئیس جمهور پنجم (آقای خاتمی) به رغم سیاست گفتمان و لبخندهایش، ایران را محور شرارت خواندند - در دوره ششمین رئیس جمهور (آقای احمدی نژاد)، مکرر ایران را متهم به نقض حقوق بشر و حمایت از تروریست کردند و علیه اش مرتب قطعنامه و تحریم صادر کردند - هنوز چند ماهی از ریاست جمهوری هفتمین رئیس جمهور (آقای روحانی) نمی گذرد که در قبال این همه گزرنش و پس از تماس تلفنی آقای روحانی با اوباما، شخصاً گفت: «پرزیدنت روحانی اعتباری ندارد» و دست کم سی و پنج سال است (به ویژه در سال جاری) که رئیس جمهور، معاونین، وزرا و مجالس امریکا، به نظام جمهوری اسلامی ایران، رهبران ایران، مقامات ایران و نیز ملت ایران اهانت می کنند؟

مقام معظم رهبری: « ببینید مرتب پدربنی اظهارات سخیف آمریکاییها را؛ سناتور بآبروی آمریکایی از صهیونیستها پول می گیرد تا برود در مجلس سنای آمریکا به ملت دشنام صریح بدهد، نه این که اهانت کند؛ دشنام می دهد. رؤسای کشورشان هم همینجور، در سطوح مختلف به ملت ایران [اهانت کنند]. البته تودهنی را روز بیست و دوم بھمن از مردم خوردند.»

بله، آنان پرچم ما را آتش نمی زنند، اما قرآن ما، شهرهای ما، کشور ما، منافع ما، مقامات ما و ملت ما را مستمراً به آتش می کشند.

پس این بعضی ها، یاگر و کور و جاهل هستند و در این کشور زندگی نمی کنند و یا آن که غرض و مرضی دارند؟ آیا کتمان ظلم و جنایات آنها علیه کشور، نظام، دین و ملت ما، ظلمی بزرگ تر و ذلتی بیشتر و مشارکت در آن جنایات نیست؟

مقام معظم رهبری: « چطور می شود این چهره را با بزرگ و آرایش تغییر داد در مقابل چشم ملت ایران؟ خود ما ملت ایران چه کشیدیم؟ از زمان کودتای بیست و هشتم مرداد، نزدیک به سی سال، بیست و پنج شش سال، حکومت ظالمانه محمد رضا - از بیست و هشتم مرداد [سال] ۳۲ تا سال ۵۷ - و بعد هم از پیروزی انقلاب، مرتب آزار و اذیت و بدجنسی و خباثت نسبت به ملت ایران ... - رئیس جمهور آمریکا با کمال وقاحت ایستاد و از فتنهگران در تهران حمایت کرد؛ حالا هم اخیراً دارند حمایت می کنند. فهرست بدکارهای این دولت اینها است»

ب - از خداوند متعال گرفته تا ابلیس لعین - از امام خمینی (ره) و امام خامنه‌ای و مقامات جمهوری اسلامی ایران گرفته تا اوباما و نتانیاهو و سران صهیونیسم بین‌الملل گرفته - از ملت شریف ایران و ملل آزاده جهان (حتی در امریکا و اروپا) گرفته تا حتی صهیونیست‌ها و یا روشنفکران وابسته ... و خلاصه همگان در این عالم می‌دانند که شعار «مرگ» یعنی پایان یافتن و شعار «مرگ بر امریکا یا اسرائیل» ما، علیه خاک امریکا، کشور امریکا، یا ملت امریکا نیست، بلکه علیه دولت امریکا و نظام سلطه است، علیه ظلم و جور و جنایت است، علیه کشورگشایی و ایجاد آشوب است، علیه استبداد مدرن و استعمار و استثمار قرون وسطایی امریکا است. مقام معظم رهبری: «آمریکا یکچنین دولتی است. بحث سر ملت آمریکا و مردم آمریکا نیست، آنها هم مثل بقیه ی مردمند؛ بحث سر رژیم آمریکا است، بحث سر دولت آمریکا است.»

ج - اهل دانش، بینش، بصیرت و وجدان، به خوبی می‌فهمند که «ما چه جور مسلمانی هستیم؟» مسلمانی هستیم مصداق «فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِن بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ» - مسلمانی هستیم مصداق «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» - مسلمانی هستیم که از اسلام امریکایی، اسلام وابسته، اسلام ذلیل، اسلام دلاری، اسلام جمود، اسلام خواب، غافل و بی‌بصیرت متنفریم. «وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»، اگر چه مشرکین را خوش نیاید و از این اسلام ما عصبانی باشند. بله، ما مهربان هستیم و اصلاً مهربان‌تر از مسلمانان در دنیا یافت نمی‌شود. هم جنایات غرب علیه مسلمانان در فلسطین، لبنان، غزه، عراق، افغانستان، بوسنی و ... را دیده‌ایم و دیده‌اند و هم جنایات شرق چون مسلمان‌کشی در میانمار، هندوستان، پاکستان و ... را همه می‌بینند. اما، به هیچ وجه نام بی‌بصیرتی، اغفال، خواب خرگوشی، بی‌درایتی، سستی، بلاهت سیاسی، ذلت و وابستگی را «مهربانی» نمی‌گذاریم.

مقام معظم رهبری: «تعریف‌ها باید بازخوانی و اصلاح شوند. دو الگوی «اسلام تکفیری» و «اسلام لائیک» از سوی غرب به شما پیشنهاد شده و خواهد شد تا الگوی «اسلام اصولگرای معتدل و عقلانی» در میان انقلابی‌های منطقه تقویت نشود. کلمات را دوباره و به دقت تعریف کنید.» نماز جمعه، 1390/11/14

● آیا سیاسی بودن مجالس عزاداری برای اهل بیت (ع)، به ویژه برای امام حسین علیه‌السلام درست

است؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: جای دارد که در عکس آن تردید شود، یعنی

پرسیده شود: آیا اگر مجلس امام حسین علیه السلام غیر سیاسی باشد نیز درست است؟ و بعید است که پاسخ مثبت باشد. همین عدم بینش، بصیرت و جهت سیاسی درست مسلمانان منجر به واقعه‌ی جانگداز عاشورا شد، وگرنه همه نماز و قرآن می خواندند.

دقت شود که سیاست، عبادت است و عبادت نیز خود نوعی سیاست است و چنان چه بیان شد، نه تنها نزد ما سیاست مان عین دیانت مان است و از آن جدا نیست، بلکه سیاست هر کسی (حتی کافر و منافق) نیز عین دیانت خود اوست.

آن چه بیش از همه درست نیست، عوامی توأم با خرافات در عبادات و احیای شعائر الله است که موجب بی تأثیر کردن آن در فرد و جامعه از یک سو و مساعد نمودن زمینه تحذیر اذهان عمومی از سوی دشمنان از سوی دیگر می گردد.

الف - مگر شعار اصلی و اولیه‌ی اسلام که «**لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**» است، خودش در مقام بیان و عمل [از بُعد نظری و اعتقادی و از بُعد عملی]، سیاسی نیست و مگر نفرمود نفی هر گونه إله کاذب و تکفیر هر نوع طاغوتی، لازمه‌ی ایمان و نجات است و مگر «نفی» قبل از «اثبات» قرار نگرفته است:

«**لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِن بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ**» (البقره، 256)

ترجمه: در دین هیچ اجباری نیست (کسی نمی تواند دیگران را به زور معتقد نماید) و راه از بیراهه بخوبی آشکار شده است **پس هر کس به طاغوت کفر ورزد و به خدا ایمان آورد** به یقین به دستاویزی استوار که آن را گسستن نیست چنگ زده است و خداوند شنوای داناست.

ب - نماز خودش یک عبادت سیاسی نیز هست، چرا که ابتدایش قیام و متن آن، رد پرستش و وابستگی به طاغیت و تسلیم خدای واحد بودن است و اوج این بندگی در جسده متجلی می گردد. مگر «**إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ**»، که با ضمیر جمع نیز بیان می شود، در مقام بیان و عمل و تحقق شئون و مراتب آن، جنبه‌ی اجتماعی و سیاسی ندارد؟ مگر معنای محراب، محل حرب نمی باشد. و مگر همه‌ی هدایت‌ها، همه‌ی انحرافات و همه‌ی اختلافات و جنگ‌ها، در نهایت به خاطر پذیرش «ولایت حق» از سوی گروهی و تحمیل «ولایت باطل» از سوی گروهی دیگر نمی باشد؟

«**الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفُتِنَتْ صَوَامِعُ وَبَيْعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ**» (الحج، 40)

ترجمه: همان کسانی که به ناحق از خانه‌هایشان بیرون رانده شدند [گناهی نداشتند] جز اینکه می‌گفتند: پروردگار ما خداست؛ و اگر خدا (شرّ و ظلم) بعضی از مردم را با بعضی دیگر دفع نمی‌کرد، صومعه‌ها و کلیساها و کنیسه‌ها و مساجدی که نام خدا در آنها بسیار برده می‌شود سخت ویران می‌شد و قطعاً خدا به کسی که [دین] او را یاری می‌کند یاری می‌دهد چرا که خدا سخت نیرومند شکست‌ناپذیر است.

ج - آیا علل قیام امام حسین علیه‌السلام و شهادت مظلومانه‌اش و نیز علل دشمنی ددمنشانه‌ی یزیدیان با آن حضرت، غیر سیاسی بود که اکنون مجلس بزرگداشتش غیر سیاسی باشد؟! شهادت کدام پیامبر یا امامی [علیهم‌السلام]، به خاطر اعتقادات یا عبادات شخصی، مثل چگونگی اختلاف بر سر احکام طهارت یا رکعات نماز بوده است؟ همه بر سر قیام برای نجات انسان‌ها از زنجیر و یوق جهل، استبداد، استکبار و بندگی «غیر» بوده است.

آیا مراسم عزاداری به خاطر احیای فرهنگ توحید و قیام‌الله در مخالفت با ظلم و جور طواغیت مستبد نیست و آیا سرتاسر زیارت عاشورا، اعلام مواضع سیاسی زائر سید الشهداء امام حسین علیه‌السلام نیست؟ پس، سرتاسر قائله‌ی تلخ عاشورا «سیاسی» است، قیام و شهادت نیز سیاسی بوده است، مجلسش نیز سیاسی خواهد بود. منتهی سیاستی منطبق و عین دینانت. سیاستی توحیدی و اسلامی.

اتفاقاً همین جنبه سیاسی مجالس اهل بیت علیهم‌السلام و به ویژه ابا عبدالله الحسین علیه‌السلام و آثار آن در بیداری، شناخت حق و باطل، حرکت جهت‌دار و منجر به خیزش و قیام مسلمین است که دشمن را آزار داده و موجب نگرانی و خوفش می‌گردد، وگرنه کسی دغدغه و نگرانی از گریه کردن یا سینه زدن ما را ندارد.

کتاب الکترونیک
زمستان ۱۳۹۲
(اسفند)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه)
www.x-shobhe.ir www.x-shobhe.com

گوناگون

گوناگون - اسفند 1392

● در زمان همه انبیای الهی و از جمله آخرین آنها، ظلم و جور بسیار بود، آیا در زمان ظهور آخرین امامان (ع)، باز هم کشمکش بی عدالتی در قلب آدم‌ها هست یا بی عدالتی‌ها در جامعه تمام می‌شود؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات : انسان دارای بُعد روحانی و بُعد جسمانی است و همین دلیل از ویژگی‌های ملکوتی تا حیوانی را دارا می‌باشد، هم به او عقل داده شده است تا بشناسد، و هم قلب داده شده است تا بفهمد و دوست داشته باشد و هم نفس داده شده است تا نیازهای بدن حیوانی را دریاورد و مرتفع نماید. لذا تا انسان هست، از تمامی این ویژگی‌ها که هیچ کدام نیز نه تنها بد نیستند، بلکه موهبت الهی و لازمی وجود و تکامل می‌باشند، برخوردار خواهد بود. منتهی مهم این است که نفس حیوانی انسان، بر عقلش مسلط نگردد، مهم این است که عقلش محجوب و مدفون نشود، مهم این است که قلبش تیره و تار نگردد تا نور فطرت متساعد گردد و مهم این است که نفس نیز تحت کنترل آدمی باشد، نه این که آدمی تحت فرمان نفسش برود و عبد و عبید او باشد.

الف - لازمه رشد و تکامل انسان و جامعه انسانی این است که این انسان چند بُعدی، بتواند عدالت را ابتدا در مملکت وجود خودش حاکم نماید و نگذارد که به خودش ظلم کند. عدالت یعنی، قرار دادن هر چیز در جای خودش، یعنی عقل و قلب و نفس، هر کدام در جایگاه خود قرار گرفته باشند و همه ابزاری باشند که به صورت صحیح، درست و کامل، مورد استفاده قرار می‌گیرند. از این رو فرمود: تمامی انبیا را فرستادم، یعنی در کنار عقل و بدیهیات اولیه عقلی و نیز قلب و گرایش فطری و الهامات بدی و خوبی به قلب‌ها که درونی است، وحی را نیز فرستادم و یک اسوه و الگو از انسان کامل را نیز در هر زمان برایتان قرار دادم، تا با تبعیت از او، بتوانید عدالت را در وجود خودتان و سپس در جامعه‌ی خودتان محقق نمایید:

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيُقِومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ...» (الحديد، 25)

ترجمه: به راستی [ما] پیامبران خود را با دلایل آشکار روانه کردیم و با آنها کتاب و ترازو را فرود آوردیم تا مردم به انصاف برخیزند

بدیهی است که این «قیام به قسط» و برقراری «عدالت» به مفهومی که قید شد، ابتدا باید در مملکت وجود هر شخصی استقرار یابد و اگر هر کسی در وجود خود عادل شد، عدل و عدالت در جامعه نیز محقق می‌گردد؛ و اگر انسان به خود ظلم کرد، می‌شود «انسان ظالم» که در جامعه نیز ظلم خواهد کرد.

ب - اما، بسیاری از نوع بشر به خدا، معاد، پیامبر، وحی و امام حق (ولایت) ایمان نیاوردند، از نفس حیوانی تبعیت کردند و دچار سرکشی (طغیان) شدند. این سرکشی و طغیان همان «ظلم» بود که جوامع بشری را نیز به ظلم کشانده است.

زمان ظهور:

اما در زمان ظهور حضرت حجت عج الله تعالی فرجه الشریف، ابتدا ظلمی که از قبل بر نفوس انسان‌ها و جوامع حاکم شده بیداد می‌کند. این طور نخواهد بود که مستکبرین و ظالمین، به راحتی کنار کشیده و همه سلطه‌ی خود را دو دستی تقدیم حضرتش (عج) نمایند، بلکه علیه او لشکرکشی‌ها می‌کنند و جنگ‌های بزرگ و وسیعی به راه می‌اندازند و بالتبع ظلم‌ها می‌کنند؛ اما بیداری مردمان (اذهان عمومی)، که از ظلم و جور نیز خسته و بی‌تاب شده‌اند، سبب می‌گردد تا فوج فوج به او بگروند و وارد دین خدا شوند

«وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا» (النصر، 2)

ترجمه: و ببینی که مردم دسته‌دسته در دین خدا درآیند.

این بیداری اسلامی عمومی نیز سبب سقوط قدرت‌های شیطانی و متکی به زر و زور و تزویر می‌شود و حکومت اسلامی در سرتاسر جهان استقرار می‌یابد. حکومتی که در زمان هیچ یک از انبیا و اوصیا و اولیای الهی محقق نگردیده است.

ج - حکومت عدل اگر در یک شهر و دیار (مدینه یا کوفه) و یا در یک کشور (سرزمین حجاز یا ایران) باشد، از گزند ظلم دیگران در امان نخواهد بود، اما اگر این حکومت جهانی شد، ظلم ریشه کن می‌شود.

به هنگام استقرار چنین حکومتی است که عدالت گسترش می‌یابد، مبادی «خوف» و ترس مردم در سرتاسر جهان «از ظلم استکباری طواغیت یا فرهنگ، اقتصاد، معیشت و ...»، همه مبدل به «امنیت» می‌گردد، باید و نبایدهای صاحبان زر و زور کنار می‌رود و دین خدا [اسلام] حاکم می‌گردد و بالتبع بندگی غیر خدا که منشأ اصلی هر ظلم فردی و اجتماعی است، از بین می‌رود و عدالت جهانی می‌گردد؛ این وعده‌ی خدا به مؤمنین و

اهل عمل صالح است و وعده‌ی خداوند متعال نیز حق است - البته باز هم ممکن است کسانی پیدا شوند که کفر ورزند، اما آنها دیگر فاسقان هستند و راه به جایی نمی‌برند و به سرعت به سزای فسقشان می‌رسند:

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (التور، 55)

ترجمه: خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند وعده داده است که حتماً آنان را در زمین جانشین [خود] قرار دهد، همان‌گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند جانشین [خود] قرار داد و آن دینی را که برایشان پسندیده است به سودشان مستقر کند و بیم‌شان را به ایمنی مبدل گرداند، (در آن هنگام) مرا عبادت کنند و چیزی را با من شریک نگردانند و هر کسی بعد از آن کافر شود، آنها فاسق هستند.

● چرا دختران بی‌بند و بار و هرزه، اکثراً عاقبت به خیر می‌شوند و با همسران خوبی هم ازدواج می‌کنند و پسران هم بیشتر به این دختران تمایل دارند تا یک دختر پاکدامن؟ من سال‌هاست شاهد ازدواج اینها هستم و هنوز جوابی نیافته‌ام چرا خدا اکثر دختران بی‌بندوبار را عاقبت به خیر می‌کند؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: در امر مهم ارتباطات که یکی از موارد آن ارتباط دختر و پسر است که کمالش در ازدواج و ارتباط عاطفی و جنسی سالم می‌باشد، ده‌ها و صدها و بلکه هزاران موضوع و نکته قابل توجه وجود دارد که اسباب پیوندها، موفقیت‌ها و یا شکست‌های سنگین و چه بسا مهلکات می‌گردند؛ از جمله:

الف - گاهی طول مدت «عاقبت» در نگاه افرادی بسیار کوتاه و سطحی و موضوعی است، یعنی همین که دیدند فردی ازدواج موفق کرد، یا خانه و خودرویی خرید و لباس فاخری پوشید، با خود می‌گوید: «عجب؟! چه عاقبت به خیر شد»، اما در نگاه بصیرانه، اینها همه متاع دنیا است. خوب است؛ لازم است؛ می‌تواند مفید باشد؛ اما همه چیز نیست که اگر کسی به این اسباب دست یافت، گفته شود عاقبت به خیر شده است. اینها همه فانی است و آن چه نزد اوست باقی است و عاقبت امور نیز به او بر می‌گردد و چند دهه زندگی دنیا را نیز نمی‌توان با زندگی جاوید مقایسه نمود.

ب - اگر نگاه به دنیا و زندگی ظاهری باشد، اغلب آن که زد و خورد و برد و به خود و دیگران ظلم کرد و ...؛ عاقبت به خیر به نظر می‌رسد. به اصطلاح کیف دنیا را کرده است، هشتاد سال در رفاهی بی درد زندگی

کرده و آخرش نیز در تختخواب رویایی و آرامش سکنه کرده و مُرده است؛ اما آن که ایمان آورد، تلاش کرد، دردمند بود، دغدغه داشت، قیام کرد، مجاهدت نمود و چه بسا در جوانی در صحرا یا بیابانی به شهادت رسید، به ظاهر عاقبت به خیر نشده است! این همان نگاه مادی به زندگی است.

پس زود حکم نکنیم که اهل معصیت به واسطه چند دست‌آورد به ظاهر خوب مادی، عاقبت به خیر شده‌اند و هرگز در مستند خداوند ننشینیم و خدا را محاکمه و محکوم نکنیم که چرا خدا اهل عصیان و گردنکشی را عاقبت به خیر می‌کند؟ چنین قضاوتی نه تنها صحیح نیست، بلکه افترا به خداوند متعال و سبحان است و به دور از حکمت و عدل اوست. گاه می‌بینید که یک دختر به اصطلاح هرزه، معصیت دارد، اما خداوند را محاکمه و محکوم نمی‌کند، اما یک دختر ظاهراً مؤمنه، مرتکب چنین خطی می‌گردد.

گاهی دختر یا پسر کم ایمان و تقید، وقتی گرفتار می‌شوند، سرشان را پایین می‌اندازند و می‌گویند: تقصیر خودمان بود. در واقع می‌گویند: «ظَلَمْتُ نَفْسِي وَ تَجَرَّأْتُ بِجَهْلِي»، اما گاه دختر یا پسر نسبتاً با ایمان، به محض برخورد با اولین مشکل، یقه‌ی خدا را می‌گیرند که «تو چرا؟! یا «چرا من؟!» - حال کدام یک مؤمن‌تر هستند و گناه کمتری می‌کنند. آن گناه‌کار سرافکنده و پشیمان، یا این به ظاهر مؤمن، ولی خداشناس و متکبر و جسور؟! ج -

از وجوه دیگری که باید دقت داشت این است که «تقوا» و «گناه» نیز فقط آن چه ما در ظاهر می‌بینیم و رعایت می‌کنیم نیست. به عنوان مثال:

ج/1 - مردان و زنان مؤمن، همه می‌دانند که «زنا»، عملی بسیار زشت، رفتاری بسیار مخرب و ارتباطی بسیار کثیف است و عواقب سوء دنیوی و اخروی خود را در پی دارد و لذا به شدت از آن پرهیز می‌کنند؛ اما آیا این مؤمنین از غیبت نیز پرهیز می‌کنند؟! در حالی که رسول خدا صلوات الله علیه و آله به ابوذر (ره) فرمود: «يَا أَبَا ذَرٍّ إِيَّاكَ وَ الْغَيْبَةَ فَإِنَّ الْغَيْبَةَ أَشَدُّ مِنَ الزَّانَا» - ای ابوذر! از غیبت دوری کن. چون غیبت از زنا سخت‌تر است. زنا گناه کبیره‌ای است، اما ظلم به خود است و اگر زانی یا زانیه «توبه» کنند، یعنی به واسطه‌ی ازدواج یا هر علت دیگری، از زنا اجتناب کنند، امید بخشش آنان می‌رود، اما «غیبت» حق الناس است و اگر غیبت شده نبخشد، غیبت کننده که به گناهی بدتر از زنا آلوده شده است، هرگز بخشوده نمی‌شود. چنان چه وقتی ابوذر از ایشان سؤال می‌کند که چرا غیبت از زنا سخت‌تر است، می‌فرمایند: «لِأَنَّ الرَّجُلَ يَرْبِي فَيَتُوبُ إِلَى اللَّهِ فَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ الْغَيْبَةُ لَا تُعْفَرُ حَتَّىٰ يَغْفِرَهَا صَاحِبُهَا» - شخص زناکار می‌تواند توبه کند و خداوند متعال توبه او را قبول نماید. اما در غیبت تا زمانی که شخصی که از او غیبت شده، از شخص غیبت کننده راضی نشود و وی را نبخشد، قابل بخشش نیست.

هرگز هیچ گناهی و از جمله «زنا» که از کبایر است را کوچک نمی شماریم، اما خداوند متعال در قرآن کریم، برای زنايي که افشا شود، حدی قابل شد که باید اجرا شود، اما هرگز نفرمود، زنا [مثل غیبت] به مثابه س خوردن گوشت جسد برادر می باشد.

ج/2 - مردان و زنان با ایمان، همه به شدت از «زنا» اجتناب می کنند و باید هم چنین کنند، اما از «فتنه» کردن علیه یک دیگر و یا دامن زده به فتنه های پیش آمده چطور؟! در حالی که خداوند متعال در قرآن کریم فرمود که «فتنه» از قتل و حتی قتل در ماه های حرام یا در مسجد الحرام بزرگ تر است «وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ» و از قتل به مراتب شدیدتر است «وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ».

پس، گاه فرد به اصطلاح هرزه، غیبت و فتنه ندارد، اما فرد با ایمان درگیر چنین معصیت هایی می باشد. همین طور است سایر اخلاقیات و رفتارها مثل کبر، غرور، فخرفروشی، بد اخلاقی، تندی، قیافه گرفتن، بی توجهی به حقوق دیگران، صله ارحام، احترام والدین و

د - مبحث دیگر در امر ازدواج، جاذبه است. دختری که کم تقید و یا بی تقید است، جاذبه هایی را به حرام ظهور می دهد که از جمله آنها جاذبه جنسی در بد لباس پوشیدن و آرایش - جاذبه نگاه - جاذبه لحن سخن و ... می باشد. این طیف جاذبه، مثل یک طیف مغناطیسی می ماند که مردان را به سوی خود می کشاند؛ چرا که نه جاذبه جنسی بد است، نه نگاه و لحن سخن جذاب و تحریک کننده بد است و اصلاً سفارش شده که برای شوهر چنین باشید، و چه بسا مردان مقیدی (به خاطر اهمال یا خطا) نیز گرفتار این دام مغناطیسی شوند و به همین دلیل به مردان و زنان با ایمان دستور داده شد که هم خود را از نامحرم بیوشانید و هم نگاه خود را بیاندازید، تا صید این دامها نگرید.

اما یک دختر مؤمنه یا مقید، چنین ظهور و بروزهایی ندارد، چرا که اصلاً طالب چنین جذابیت همگانی نیز نمی باشد. او می خواهد که دیگران [از زن و مرد]، جذب عقلانیت، انسانیت، شعور، عفت، متانت، وقار، پاکي و سایر ارزش های او شوند، نه این که او را فقط یک بدن جذاب با خروجی های مادی جذاب مانند نگاه یا صدا ببینند. اما گاه توجه ندارد که در کدام میدان دنبال چنین اشخاصی می گردد؟ آیا در همان میدانی که دختران کم تقید و یا بی تقید پرسه می زنند و پسرانی نیز به دور آنها جمع می شوند؟! پس میدان ظهور و بروز نیز خودش یک شرط است.

آیا طلاق فقط در بین دختران کم تقید رواج یافته و یا متأسفانه در میان دختران مقید و مؤمنه نیز رواج یافته است؟ خب چرا؟ آیا به خود نمی رسد - آیا به شوهرش نمی رسد و برای او جذابیتی ندارد؟ آیا بد اخلاق است؟ آیا دائم نق می زند؟ آیا پدر و مادرش در کار او و زندگی مشترکشان دخالت می کنند؟ آیا اگر مشغول تحصیل و

یا کار است، گمان می‌کند که در خانه نیز دانشجو، معلم یا مدیر عامل یا کارمندی خسته است؟ گاهی او خودش یک شوهر است و البته که هیچ مردی نمی‌تواند با او زندگی کند. پس، چنان چه بیان شد، ایمان و تقیدات مذهبی شرط لازم هستند، اما شروط کافی نیستند - هر چند که ایمان، اسلام، تقوا و تقید، فقط در حجاب و نماز و طهارت نمی‌باشد، بلکه همه شعون زندگی، از بسترهای و مظاهر آن قلمداد می‌گردند و به همین دلیل اسلام برای تمامی این امور، دستورالعمل‌هایی دارد. در عین حال اصلاً معلوم نیست که اگر دختر هرزه‌ای ازدواج کرد و خدایی ناکرده توبه هم نکرد، به صرف ازدواجی به ظاهر موفق، عاقبت به خیر نیز شده باشد و یا پسری که او را می‌پسندد، حتماً پسری مؤمن، با اخلاق، بصیر، مدیر و مدبر باشد.

● چرا گفتید: عرب سوسمار خور - آیا این اهانت به فرهنگ آنان نمی‌باشد؟!

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: در فرازی از پاسخ سؤالی تحت عنوان «دلیل شما برای نبوت (حضرت) محمد (ص) چیست؟ ...» آمده بود: «طبعاً هیچ کسی بدون دلیل (دعوی نبوت را) پذیرا نبود، لذا از اعراب سوسمار خور و جاهل گرفته تا عقلا و حکما و بزرگان و دانشمندان سایر ادیان الهی، تا افراد مغرض و مریض و تا اشخاص شهوت‌ران و سران زر و زور و تزویر، از او دلیل برهان و معجزه خواستند.» از آن پس، برخی از کاربران گرامی گله‌مند شدند که چرا گفتیم «عرب سوسمار خور - این اهانت به آن اعراب است؟! و این بار کاربر گرامی فرموده است: گمان کنید این نیز سؤالی است مانند سؤالات دیگر و پاسخ دهید.

به چند نکته توجه نمایید:

الف - اولاً بیان نشده که کلیه اعراب سوسمار خور بودند و البته اگر بودند نیز بیان می‌شد، بلکه بیان شده از «عرب سوسمار خور تا عقلا و حکما!» و البته با سواد نیز نزد اعراب کم بود، چه رسد به عقلا و حکما. پس در این بیان اشکالی وجود ندارد.

در میان هر قومی، افراد دانا و نادان بسیار هستند و هر کدام رفتارهای خود را دارند و دلیل نیست که هر رفتاری نزد همگان مقبول محترم شمرده شود. اگر عده‌ای از اعراب دختران خود را زنده به گور می‌کردند، می‌توانیم بگوییم: «آن اعراب بچه‌کش» و جا ندارد که اعتراض شود این رسم و فرهنگ آنان بوده است. خب کاری بسیار غلط و جنایتی بسیار بزرگ بوده است.

قرآن کریم تصریح دارد که پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله را در میان قومی فرستاد که (اغلب) جاهل بودند و رفتارهای آنان نیز مشهور است به رفتارهای دوره‌ی «جاهلیت». آیا می‌شود معترض شد که خدایا چرا به آنها اهانت کردی؟!

هم چنین تصریح دارد که برخی از این اعراب و به ویژه بادیه‌نشینان آنها، در کفر و نفاق از سایرین شدیدتر هستند:

«الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا وَأَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» (التوبه، 97)

ترجمه: (بادیه‌نشینان) عرب در کفر و نفاق [از دیگران] سخت‌تر و به اینکه حدود آنچه را که خدا بر فرستاده‌اش نازل کرده ندانند سزاوارترند و خدا دانای حکیم است.

ب - همین تعابیر را در خصوص نسل جاهلیت عرب در کلام بزرگان اسلام می‌خوانید، چنان چه حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام، در توصیف حال روز اعراب قبل از بعثت رسول اکرم صلوات الله علیه و آله، می‌فرماید: «شما ای گروه عرب، در زمان جاهلیت، زشت‌ترین مرام را داشتید و در بدترین وضع به سر می‌بردید، در میان زمین‌های سنگلاخ، میان مارهای پُر زهر، **آب لجن و سیاه می‌آشامیدید، غذای آلوده می‌خوردید**، خون یکدیگر را می‌ریختید، و از خویشان دوری می‌کردید؛ بت‌ها در میان شما نصب شده بودند، غرق در فساد بودید که خداوند توسط پیامبر اکرم (ص) شما را از آن همه انحرافات و گمراهی‌ها رهایی بخشید». (خطبه 26)

هم چنین حضرت سیده النساء العالمین، فاطمة‌الزهراء علیهاالسلام در خطبه فدکیه، وضعیت اعراب دوران جاهلیت را تشریح می‌نمایند تا قدر نعمت اسلام در زندگی خود را بدانند:

«و شما بر کناره پرتگاهی از آتش قرار داشته، و مانند جرعه‌ای آب بوده و در معرض طمع طماعان قرار داشتید، همچون آتش‌زنه‌ای بودید که بلافاصله خاموش می‌گردید، لگدکوب روندگان بودید، **از آبی می‌نوشیدید که شتران آن را آلوده کرده بودند، و از پوست درختان به عنوان غذا استفاده می‌کردید**، خوار و مطرود بودید، می‌ترسیدند که مردمانی که در اطراف شما بودند شما را برابند، تا خدای تعالی بعد از چنین حالاتی شما را بدست آن حضرت نجات داد، بعد از آنکه **از دست قدرتمندان و گرگ‌های عرب** و سرکشان اهل کتاب ناراحتی‌ها کشیدید.»

در آن پاسخ، ما نیز به همین نکته اشاره کردیم و بیان داشتیم که از آن عربی که آب لجن و سوسمار می‌خورد، یعنی در اوج جاهلیت بود تا عاقل و حکیم، هیچ کس ادعای رسالت را بدون دلیل و معجزه قبول نداشت. آیا این سخن نادرستی است؟

ج - شواهد تاریخی نشان می‌دهد که مردمان بخش‌هایی از اروپا (مانند اسپانیا)، چهارهزار سال پیش آذمخوار بودند - در قرون وسطی بسیاری از اروپایی‌ها و حکومت‌های‌شان آدمکش و جبار بودند - مغولان وحشی بودند - امریکا و اسرائیل امروز جنایتکار هستند و ... پس اگر کسی گفت: آن اسپانیایی‌های آذمخوار، آن امپراطورهای

آدمکش، آن مغولان وحشی یا این امریکایی‌های جنایتکار و ...، سخنی نگفته است که عده‌ای معترض شوند چرا به فرهنگ آنان و رسم و رسومشان اهانت شده است؟!

● چرا خدا و اهل بیت دعاها را آنقدر اجابت نمی‌کنند و بنده را ناامید می‌کنند تا بنده خدا، دیگر خدا را هم قبول نداشته باشد. لطفاً نگویید حتماً خیر در آن نیست یا در قیامت جبران می‌کند.

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: ابتدا توجه نمایید که اهل عصمت علیهم‌السلام، واسطه‌ی فیض هستند و نه فیاض. لذا آنان مستجاب‌کننده‌ی دعاها نمی‌باشند و اجابت‌کننده فقط و فقط الله جلّ جلاله است. منتهی ما به پدر و مادر که واسطه فیض الهی هستند، یا به سایر مؤمنین می‌گوییم: التماس دعا - از اهل بیت علیهم‌السلام نیز می‌خواهیم که ما را دعا کنند و برای فیض الهی وساطت نمایند. و سپس (به ویژه شما دانشجویان گرامی) دقت نمایید که هیچ‌گاه در طرح یک سؤال، برای پاسخگو تعیین و تکلیف ننمایید که چه بگوید و چه نگویید؟ حق سؤال مال شماست و حق جواب مال پاسخگو است و چه بسا پاسخ‌همانی باشد که سؤال‌کننده، آن را نمی‌پسندد. ما نمی‌توانیم پیرسیم: چرا باران نمی‌بارد؟ و بعد خودمان بگوییم: لطفاً نگویید: چون زمین گرم شده است، چون لایه اوزون تخریب شده است و ...؛ خُب اینها نیز واقعیت‌هایی هستند که در نباریدن باران مؤثر می‌باشند.

عدم استجاب دعا به خاطر «خیر و صلاح نبودن حاجت» نیز بالاخره یکی از دلایل عدم استجاب است، چرا که وقتی دعاکننده حاجتش را از خدا می‌خواهد، یعنی اول خدا را می‌خواهد و می‌خواند و بعد طالب سعادت و خیر دنیا و آخرت خویش است و در این راستا حاجتی را که به نظرش خیر رسیده مطرح می‌نماید. پس خداوند کریم نیز او و خیرش را حفاظت می‌کند. گاه حاجتش را می‌دهد و گاه نمی‌دهد تا به ضررش تمام نشود. اما علل و عوامل دیگری نیز در کار هست.

الف - دقت شود که نگاه ما به خدا و ربّ، باید نگاه بنده (عبد) به معبود باشد و نه نگاه فرمانده به فرمانبر. خداوند متعال مستجاب‌کننده‌ی دعاهاست، نه فرمانبر انسان که هر چه گفت و امر کرد، اطاعت و استجاب نماید. گاهی دعای ما، فقط اسمش دعاست، واقعه‌ی صدور اوامر است، لذا پشتش گله‌مند می‌شویم که چرا مستجاب نشد یا زودتر نشد؟ در واقع می‌گوییم: چرا به محض آن که ما امر کردیم، او اطاعت و برآورده نمود؟

ب - خداوند متعال فقط با استجاب دعا یکی شخص شناخته نمی‌شود که اگر استجاب نکرد، آن فرد از خدا برگردد و مثلاً کافر شود و یا روی به سوی خدایان دیگر نماید و حاجتش را عبدگونه از خدایان کاذب

بخواهد. پس، اگر فردی دعایی کرد و مستجاب نشد و روی برگرداند، بر خودش ثابت می شود که از همان ابتدا نفس پرست و خود پرست بوده است و نه خدا پرست. لذا لازم است انسان قبل از دعا کردن، در اعتقادات خود تجدید نظر و اصلاح نماید و ببیند اصلاً خدایی را که می خواند قبول دارد و به ایمان دارد یا خیر؟ و سپس دعا کند تا به استجابت نزدیک تر باشد.

ج - نظم حاکم بر نظام آفرینش و قوانین مترتب به آن (چون: علیت، تأثیر و تأثر، حرکت و متحرک، جاذبه و دافعه و ...) فقط منحصر به عالم ماده و جرم نمی باشد، بلکه در کل خلقت جاری و ساری است. دعا و استجابت آن نیز از قواعد مستثنی نمی باشد. دعا ورد نیست، جادو و جنبل نیز نیست که از یک سو کلامی گفته شود و از سوی دیگر محقق گردد.

انسان عاشق کمال است و طبیعی است که اگر در هر حال و وضعی که باشد، بهترین ها را برای خود بخواهد و آرزو نماید؛ اما مهم این است که شرایط استجابت و تحقق حاجت و نیاز نیز فراهم باشد. همان که به اصطلاح به آن «ظرفیت و قابلیت» می گوئیم.

شما به روستایی در وسط منطقه کویری می روید، محدودیت آب در آن مشهود است. نه بارانی می بارد و نه رودخانه ای جاری است و نه سفره های آب زیر زمینی در دسترس است، در ضمن به نزدیک ترین شهر و آبادی نیز دور است. حال آرزو یا دعا کنید که زمین اینجا پُر آب و حاصلخیز گردد و مرتب برای تحقق این آرزو، دعا کنید و پس از دعا نیز هیچ اقدامی جهت تغییر شرایط حاکم ننمایید، خُب مشخص است که این آرزو برای شما (با به لحاظ شما) خوب و خیر است، اما به هیچ وجه شرایط استجابت و تحقق ندارد.

انسان نیز نیازها و امیدهای بسیاری را آرزو دارد و اگر اعتقادی داشته باشد، آنها را در قالب دعا با خدای خود در میان گذاشته و طلب می نماید، اما هیچ دقت ندارد که اصلاً شرایط استجابت آن مساعد نیست و خود نیز هیچ اقدام و حرکتی برای تغییر شرایط انجام نمی دهد. لذا امام رضا علیه السلام فرمودند: کسی که دعا کند و در پیش خود، خودش را مسخره کرده است.

البته گاهی نیاز انسان بسیار ضروری و شدید می شود و خودش هم راه به جایی ندارد و بی چاره (مضطرب) می ماند، آنجا نیز با اعتقاد راسخ عقلی و قلبی خدا را می خواند و عرضه می دارد:

«أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ...» (النمل، 62)

ترجمه: یا [کیست] آن کس که درمانده را چون وی را بخواند اجابت می کند و گرفتاری را برطرف می گرداند ...

د - بیان شد که عالم هستی نظام‌مند است و قوانین علیت و نیز تأثیر و تأثر بر آن حاکم است. ما معمولاً گناه را صرفاً گناه می‌بینیم و به اثرات منفی آن در زندگی دنیوی و اخروی توجهی نداریم، در حالی که هر گناهی، آثار نامطلوب خود را به جای می‌گذارد، چنان چه هر عمل صواب (خیری) آثار مثبت خود را مترتب می‌نماید. به دعای کمیل توجه کنیم؛ عرضه می‌دارد: خداوندا! آن دسته از گناهانم را که سبب پرده‌داری و کنار رفتن حفاظت‌ها (عصمت) می‌شود، ببخش - خدایا آن دسته از گناهانم را که سبب تبدیل نعمت به نعمت می‌شود، ببخشش ... و در یک فراز نیز عرض می‌نماید: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَحْسِبُ الدُّعَاءَ» یعنی: آن گناهانی که سبب حبس دعاها می‌شود را ببخشای.

پس بسیاری از دعاهای ما، به سبب گناهانی از ما، حبس می‌شوند و به اصطلاح اصلاً بالا نمی‌روند که مورد استجاب قرار گیرند.

ه - اما در عین حال همانی که فرمودید «لطفاً نگویند»، خودش یک اصل بسیار مهم است، چه بسا ما آرزوها و دعاهایی داشته باشیم که اصلاً به خیر و صلاح ما نمی‌باشد و یا اگر باشد، به ضرر دیگران تمام می‌شود؛ چه بسا آدمی از اموری بدش بیاید و از آن کراهت داشته باشد، و حال آن که خیرش در آن است و چه بسا از اموری خوشش بیاید و آنها را دوست داشته باشد، در حالی که برایش شرّ و ضرر است. لذا در چنین مواقع و شرایطی انسان مؤمن توکل می‌کند به خدایی که او خیر و شر انسان را می‌داند، نه این که چون دعایش مستجاب نشد، از رحمت و واسع‌ی الهی ناامید شده و روی برگرداند:

«كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ لَّكُمْ وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (البقره، 216)

ترجمه: بر شما کارزار واجب شده است در حالی که برای شما ناگوار است و بسا چیزی را خوش نمی‌دارید و آن برای شما خوب (خیر) است و بسا چیزی را دوست می‌دارید و آن برای شما بد (شرّ) است و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید.

● چرا با وجود عقل به دین هم نیاز داریم، جایگاه عقل و دین کجاست، آیا دین کامل‌کننده عقل است؟

ایکس - شبهه / پاسخگویی به سؤالات و شبهات: آیا می‌شود گفت: کسی که گنجی دارد، دیگر چه نیازی به نقشه، راهنما، کلید، دستورالعمل استفاده برای کمال و ارزش افزوده و محافظت دارد؟!

عقل ضرورت دین را می شناساند و دین، حجاب را از عقل و فطرت کنار می زند و اجازه نمی دهد نفس بر آن غالب آید.

توضیح:

کار عقل «تصدیق و تکذیب» بر اساس بدیهیات اولیه عقلی می باشد. مثلاً اگر بیان شد که «وجود یا واجب الوجود است، یعنی هستی عین ذاتش است و یا ممکن الوجود، یعنی ذاتش هستی نیست» - «هر پدیده ای، نیازمند به پدید آورنده دارد» - «ممکن الوجود که نسبت وجود و عدمش برابر است، بدون عامل خارجی پدید نمی آید» - «رابطه و قوانین علت و معلول وجود دارد» ... می شناسد و می پذیرد؛ و همین طور اگر بیان شد که «عالم همین طوری، خود به خودی، تصادفی پدید آمده، اما از چنین نظم علیمانه و حکیمانه برخوردار شده است» - و یا - «چندین هستی و هستی بخش، یا چندین خدا و خالق وجود دارد» - و یا - «تناقض وجود دارد و ...»، عقل نمی پذیرد و تکذیب می نماید.

الف - عقل اثبات می کند که عالم هستی خالقی دارد علیم و حکیم؛ پس عالم هستی و از جمله انسان را بی هدف و پوچ نیافریده است. لذا انسان به سوی هدفی رهسپار است که باید با وحی به او معرفی شود. (دین)

ب - عقل اثبات می کند که خالق هستی، هادی آن نیز هست، لذا هر چیزی را به سوی هدفش هدایت می کند، که اگر غیر از این باشد، مغایر با علم و حکمت است، پس انسان نیز باید از ناحیه ی او هدایت شود. (دین)

ج - عقل اثبات می کند که انسان صاحب اختیار است، بنا بر این و بالتبع از قدرت انتخاب نیز برخوردار می باشد، لذا به غیر از «هدایت تکوینی» که مربوط به وجود و بودن [روحی و مادی] اوست، به «هدایت تشریحی» نیز نیاز دارد و باید قوانین چگونگی سالم پیمودن این راه و به کمال رسیدن، به او ابلاغ شود. (دین)

د - عقل اثبات می کند که اگر عالم خالق و معبودی دارد (که دارد) و هدایت نیز می کند، پس باید شناخته شود (نظری) و عبادت و اطاعت گردد (عملی) و راه شناخت، عبادت و اطاعت درست را نیز خودش باید بنمایاند. (دین)

ه - عقل اثبات می کند که علم کافی ندارد، نه خود را می شناسد، نه این عالم را می شناسد و نه عوالم دیگر را می شناسد (نظری) و نه چه باید کردها و چه نباید کردها (شریعت) را می شناسد، پس باید برای رشد و کمال، به او شناسانده شوند. (دین)

و - عقل اثبات می کند که گاهی غالب بر نفس می گردد و گاهی نیز مغلوب آن واقع شده و مانند گنجی، زیر خروارها خاکِ جهل و نفس، مدفون می گردد و فطرتش نیز همین طور است، گاهی نورافشانی دارد و چون آینه

منعکس می‌کند، و گاهی زنگار روی آن نشسته و هیچ نوری را منعکس نمی‌کند، اما او به نور عقل و نور فطرت احتیاج دارد؛ و اگر می‌دانست چگونه این دینه‌های ارزشمند را خارج کند، هرگز مدفون نمی‌شدند، لذا نیاز به راهنمایی و راهنمایی در غلبه و برداشتن حجاب‌ها دارد. (دین)

امیرالمؤمنین، امام علی علیه‌السلام، از اهداف بعثت انبیای الهی را خارج کردن عقل دفن شده و بیدار کردن فطرت بیان می‌دارند:

«فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ، وَ أَتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ، لِيَسْأَدُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ، وَ يُدَكِّرُوهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ، وَ يَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ، وَ يُبَيِّرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ...» (نهج البلاغه، خطبه اول)

ترجمه: بازداشتند، و رابطه بندگی ایشان را با حق بریدند. پس خداوند رسولانش را برانگیخت، و پیامبرانش را به دنبال هم به سوی آنان گسیل داشت، تا ادای عهد فطرت الهی را از مردم بخواهند، و نعمتهای فراموش شده او را به یادشان آرند.

ز - عقل می‌فهمد که عالم هستی اول و آخری دارد، ولی اصلاً نه آنها را (بدون وحی) می‌شناسد و نه از عاقبت امور اطلاعی دارد و نه می‌داند چه باید بکند و چه نباید بکند؟ و اگر بخواهد هر دستورالعمل در زندگی مادی خود را فقط با تجربه به دست آورد، عالم به پایان می‌رسد (مرگ فرا می‌رسد) و آزمایشات به پایان نمی‌رسد، و انسان هم چنان در جهل زندگی نموده و به سوی کمال هدایت نمی‌شود. پس نیاز به ابلاغ تمامی امور دارد. (دین)

ح - در نتیجه، «عقل» دائماً اثبات وجود خدا، اثبات معاد، اثبات ضرورت هدایت و بالتبع اثبات نیاز به رسول، وحی و شریعت می‌کند. یعنی عقل «نیاز به دین» را به اثبات می‌رساند، نه این که بگوید: چون من هستم، نیازی به دین نیست. لذا اگر کسی گمان کند که «عقل» با دین تعارض دارد و یا از دین کفایت می‌کند، این حکم عقلی او نیست، بلکه غلبه‌ی نفس است.

از امام صادق علیه‌السلام پرسیدند: عقل چیست؟ فرمود: آن چه تو را به خدا (رشد در جهت تقرب به کمال) هدایت نماید. پرسیدند: پس آن چه معاویه (و نقشه‌کشان و ظالمان مثل او) داشتند چه بود؟ فرمود: آن عقل نبود، بلکه ادای عقل و شیطنت (نفس) بود. (اصول کافی، جلد یک، کتاب عقل و جهل).

دین، معرفی حقایق عالم هستی، آن گونه که هست و نیز ابلاغ، بیان و آموزش چه باید کردها و چه نباید کردهاست و «عقل» نیاز به ضرورت آموزش، تعلیم، تذکر، الگو، تزکیه ... و سایر ضرورت‌های هدایت و کمال را [که به واسطه دین محقق می‌گردد]، به اثبات می‌رساند.

«هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (الجمعة، 2)

ترجمه: اوست آن که در میان درس ناخوانده‌ها پیامبری از خودشان برانگیخت که آیات او را بر آنها می‌خواند و پاکشان می‌سازد و کتاب و حکمتشان می‌آموزد، و حقا که از پیش در ضلالت آشکاری بودند.

ط - عقل اثبات می‌کند که خدایی هست، ولی نه تنها اثبات نمی‌کند که من بشر را از آن خدا و هدایت و اطاعتش بی‌نیاز می‌کنم، بلکه این نیاز مبرم و مستمر را به اثبات می‌رساند.

ی - عقل اثبات می‌کند که هیچ انسانی بی‌خدا و بی‌پرستش نمی‌ماند، پس اگر خدای حقیقی را نشاخت، خدایان کاذب را بندگی می‌کند - هیچ انسانی بی‌دین (آیین و روش زندگی) نخواهد بود، پس اگر دین حنیف و درست را نشناخت، از ادیان کاذب یا دستورالعمل‌های دیگران [که غالباً صاحبان زر و زود و تزویر] هستند پیروی خواهد نمود - هیچ انسانی بدون الگو نخواهد بود، پس اگر انسان کامل، بهترین الگو و اسوهی حسنه را نشناسد، دیگران در راستای اهداف خود به او الگو خواهند داد.

عقل اثبات می‌کند که وقتی به بهانه عقل، علم و ...، خدا و اطاعت از او که در «دین» تجلی یافته است کنار گذاشته شود، وضع دنیا همین می‌شود که می‌بینیم، یک عده خود را صاحب عقل و علم برتر نامیده و دیگران را به استثمار و بندگی خود می‌کشند. ظاهر خودشان و ادعاهای‌شان چنان است که مخاطب گمان می‌کند اهل تعقل، تفکر، دانش و بینش هستند، ام در واقع حیوانی بیش نیستند، چون عقل را تعطیل کرده و از نفس حیوانی تبعیت می‌کنند:

«أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا» (الفرقان، 44)

ترجمه: آیا گمان می‌کنی که بیشترشان می‌شنوند یا می‌اندیشند؟ آنان جز مانند ستوران نیستند، بلکه گمراه‌ترند.

مرتبط:

وقتی خدا به انسان عقل، تفکر و درایت داده تا راه خطا و گناه را بشناسد، لذا نیازی به مکتب‌های دینی باقی

نمی‌ماند؟

● **بفرمائید نتیجه گیری‌های عقلی، استدلالات، براهین، وکلاً عقل ما تا چه مرزهایی پیش میرود و مثلاً جهان شمول است یا نه؟ و چرا و چگونگی درست بودن یا غلط بودن استدلالات عقل را توضیح دهید.**

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: پاسخ کامل با توضیحات خواسته شده مستلزم تقریر دست کم یک کتاب است که در این فرصت و امکان مقدور نمی‌باشد.

اما، خلاصه بیان می‌شود که انسان نیازمند به شناخت است و رشد و تکامل او نیز مرهون شناخت بیشتر و دقیق‌تر می‌باشد. اما تردیدی نیست که انسان برای انجام هر کاری، به ابزار درونی یا برونی متناسب با آن کار نیاز دارد و «شناخت» نیز در هر موضوع و مقوله‌ای، ابزار خودش را می‌خواهد. لذا خداوند متعال به انسان ابزار شناختی موهبت نمود که «عقل» از جمله آنهاست.

انسان چند بُعدی است و عالم نیز چند بُعدی است، پس شناخت عالم، ابعاد و ویژگی‌های متفاوتی دارد و ابزار متفاوتی می‌طلبد. از این رو برای شناخت حسیات به انسان حس داده شده است، با عقل نمی‌شود فهمید که رنگ آسمان آبی است یا قرمز، یا وزن و طول و حجم اجسام چقدر است - و هم چنین برای شناخت ماوراء و آن چه حسی نیست، به انسان ابزار «عقل» داده شد. چنان چه در رابطه‌ی علت و معلول، اجسام دیده می‌شوند، اما چیزی به نام علت یا معلول، دیده نمی‌شود، بلکه با عقل فهمیده می‌شود. پس ابتدا دانستیم که «عقل» یک ابزار است، ابزاری برای شناخت.

الف - عقل انسان، یک ماده یا جرم فیزیکی نیست که یک شکل داشته باشد، لذا انواع و اقسام دارد که هر کدام کاربردهایی دارند که وارد بحث آن نشده و فقط اشاره‌ای کوتاه می‌نماییم:

*** -** یک عقل (یا یک کار عقل)، اندیشه و شناخت «هست و نیست» می‌باشد. این عقل در خصوص «بود و نبود» می‌اندیشد، لذا هستی با عقل شناخته می‌شود. اعتبار آن نیز ذاتی است، یعنی ذاتاً شناخته شده است و سبب شناخت غیر می‌گردد، نه این که عقل با عقل به اثبات رسد. این دور است که عقل آن را قبول ندارد. در تقسیم‌بندی، به این عقل می‌گویند: «عقل نظری» و کارش مبتنی بر «بدیهیات اولیه» ای است که به صورت خدا داد در او نهادینه شده است. لذا هستی را می‌شناسد، بود و نبود را تشخیص می‌دهد و جمع نقیضین را نیز قبول ندارد.

عقل نظری که بحث از «وجود» و اقسام و ویژگی‌های آن دارد. در همه یک‌سان است، پس حجت است. و گرنه هستی هیچ چیزی [اعم از ممکن یا واجب] قابل شناخت و استدلال جهت شناسایی نبود.

*** -** یک عقل (یا یک کار عقل)، تدبیر است، یعنی انسان با فرماندهی عقل امورش را تدبیر می‌کند، یا به قول حکما با عقل «سیاست» می‌کند. به این عقل می‌گویند: «عقل عملی». این عقل نیز اگر محجوب و مغلوب نفس نگردد، حجت دارد، چرا که بر اساس یک اصول بدیهی حکم می‌دهد.

*** -** عقل برهانی قسمی دیگر از اقسام عقل می‌باشد و با این عقل است که در افعال خداوند متعال اندیشه می‌کند، برایش سؤال پیش می‌آید، در پی پاسخ می‌گردد و اگر برهان و استدلال محکم و قاطع و منطبق با بدیهیات اولیه عقلی دریافت کرد، می‌پذیرد.

ب - پس چون «عقل» یک چیز است و مبتنی بر یک بدیهیات است، نتیجه گیری‌های عقلی، استدلال‌ات و براهین، [اگر واقعاً عقلانی باشند]، برای همگان یکسان بوده و حجیت دارد. لذا حتی در آموزه‌های اسلامی تأکید بر تکیه بر عقلانیت شده است و حتی در خصوص پذیرش نقل نیز ملاک قرار گرفته است. چنان چه حقانیت قرآن کریم نیز با عقل شناخته و تثبیت می‌گردد و پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله نیز فرمودند: اگر حدیثی از من برای شما نقل شد که با عقل و وحی مطابقت نداشت، به سینه دیوار بزنید و نپذیرید.

آیت الله جوادی آملی: «عقل نظری، مُدرک هست و نیست؛ عقل عملی، نیروی مدیر و مدبّر بر افعال انسانی؛ عقل دینی، مُدرک مسائل درون دینی؛ عقل تجربیدی و تجربی، زیر مجموعه‌ی منابع معرفتی و علم به بود و نبود؛ عقل برهانی به عنوان منبع دین که در کنار دلیل معتبر نقلی، فتوایش همان فتوای دین می‌شود و عقل عرفی از آن جهت که حاصلش طمأنینه‌ی عقلانی است» معتبر است و حجیت دارند.

خداوند متعال در قرآن کریم و بیش از 300 آیه، به عقل و حجیت آن با تعابیری چون: «یقولون»، «تقولون»، «یتفکرون»، «تفکرون»، «یعلمون»، «تعلمون» و «یتدبرون»، تصریح نموده است، چرا که عقل عمومیت دارد.

ج - اما باید دقت داشت که حکم عقل، باید حکم عقل باشد تا برای همگان حجیت داشته باشد، نه این آدمی نام هر میل، کشش، نفس و خواسته‌ی نفسانی خود را «عقل و عقلانیت» بگذارد.

از امام صادق علیه‌السلام پرسیدند: عقل چیست؟ فرمود: آن چیزی است که شما را به خدا نزدیک می‌کند.

پرسیدند: پس آن چه معاویه داشت چه بود؟ فرمودند: آن عقل نبود، بلکه ادای عقل و شیطنت بود. (اصول

کافی، ج 1، کتاب عقل و جهل)

در همین روایت دقت کنیم، فرمودند: عقل [اعم از نظری، عملی و ...]، آن است که شما به سوی خدا هدایت کند و به او نزدیک کند (قرب الی الله)؛ حُب این یعنی چه؟ یعنی: موجب رشد و کمال شما گردد. خداوند متعال کمال محض است و عقل انسان را به کمال می‌رساند، پس به سوی او هدایت می‌کند و سبب قرب به او می‌شود.

د - تردیدی نیست که اگر کسی بخواهد یک نتیجه‌گیری یا برهان عقلی را رد کند، باید دلیلی عقلی بیاورد. پس عقل عمومیت و حجیت دارد.

منتهی دقت شود چنان چه بیان شد، شناخت هر چیزی ابزار خودش را می‌خواهد. به عنوان مثال: خدا و معاد و نبوت و کتاب و ... با عقل به اثبات می‌رسد، اما عقل نمی‌تواند بفهمد حال که عدالت ضروری و حتمی است، شیوه‌ی آن چگونه خواهد بود. این کار علم است، یعنی یک اطلاع علمی است. علم نیز در محسوسات با تجربه

علمی که مبتنی با بدیهیات اولیه عقلی است شناخته می‌شود و امور غیبی با ابزار وحی که آن نیز حقانیتش با

عقل به اثبات رسیده، شناخته می‌شود.

● با توجه به تقارن نوروز امسال با ایام فاطمیه (ع)، لطفاً بفرمایید نحوه عملکرد ما در خصوص این دو مناسبت عرفی و دینی به چه صورت باید باشد تا هم آداب و رسوم خوب و پسندیده نوروز رعایت شود و هم به عنوان یک فرد شیعه و دوست دار اهل بیت (علیهم السلام) حرمت ایام شهادت ام‌الائمہ (علیهم السلام) را نگه داریم؟

در ادامه سؤال آمده: لطفاً با استفاده به آیات و روایات و... جوابی کامل و جامع بفرمایید که هم متدینین و هم کسانی که آشنایی کاملی از دین ندارند بهره ببرند و هم در صورت لزوم هنگام مواجهه با معاندین و مغرضین بتوانیم جواب خوب، محکم و مستدلّی ارائه دهیم؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: ابتدا اجازه دهید در خصوص استناد به آیات و روایاتی به نکته‌ی مهمی اشاره شود:

متأسفانه مسلمانان از حیث‌های متفاوتی به گروه‌های مختلفی تقسیم شده‌اند. یکی از آن حیث‌ها چگونگی رجوع به آیات و روایات می‌باشد. به عنوان مثال: از ابتدا یک گروهی بودند که می‌گفتند: «حسبنا کتاب الله»، یعنی این کتاب خدا برای ما کافیست، همین ظاهرش را می‌خوانیم، هر چه فهمیدیم درست است و همان را عمل می‌کنیم و دیگر به پیامبر و اهل بیت علیهم یا فقه و فقیه و عالم و عقل کاری نداریم. این گروه امروزه نیز وجود دارند که سبیل آنها وهابیت می‌باشد.

متقابلاً یک گروهی در شیعه به وجود آمد به نام «اخباریون»، اینها نیز گفتند: ما عین حدیث یا روایتی را که می‌خوانیم قبول داریم و عمل می‌کنیم. کار این دسته نیز اینطور است که مثلاً اگر امام معصوم (ع) به کسی که دل درد داشت فرمود فلان چیز را بخور، اینها به هر کسی که به هر دلیلی دل درد داشته باشد، همان را تجویز می‌کنند، چون در روایت آمده است.

اما روش موحد، مؤمن، مسلمان و به ویژه شیعه‌ی عاقل کاملاً متفاوت است. او می‌داند که نه تنها قرآن کریم بدون آموزه‌های حدیث و روایت و تأسی به سنت و سیره اهل عصمت علیهم‌السلام، قابل فهم درست و اجرای صحیح نیست و به همین دلیل در کلام وحی فرمود: « **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ**»، بلکه می‌داند نه تنها «عقل، شعور، بصیرت و حکمت» آدمی، به بهانه‌ی ایمان و اسلام تعطیل نشده است، بلکه بر آن تأکید شده است. هم خداوند متعال در قرآن کریم مکرر بر تعقل، تفکر و تدبیر تأکید نموده است و هم آموزه‌های بزرگان و معلمان و الگوهای اسلام بر آن تأکید نموده‌اند، تا جایی که پیامبر اکرم صلوات

الله علیه و آله فرمودند: اگر حدیثی از قول من برای شما نقل شد که با قرآن و عقل انطباق نداشت، به سینه دیوار بزنید و نپذیرید.

عید نوروز و تقارن با ایام فاطمیه علیها السلام:

در خصوص «عید نوروز» و تقارن آن با «ایام فاطمیه» و گاه با دهه‌ی اول محرم یا ماه مبارک رمضان نیز همین‌طور است، انسان مؤمن، عقل و تدبیر دارد و با درایت و بصیرت، تدبیر می‌کند و الزامی ندارد که حتماً آیه یا روایتی مستقیم را بیاورد و بگوید: پس طبق آن باید چنین کرد.

الف - ابتدا دقت کنیم که معنای «حلول سال نو» و سپس «عید» چیست و اساساً «عید نوروز» در فرهنگ ما ایرانیان و کل فارسی‌زبانان و پاره‌ای دیگر از ملل جهان چگونه است که گمان کنیم لابد در ایامی خاص چون فاطمیه (ع)، با اعتقادات، گرایش‌ها و آداب مذهبی ما مغایرت دارد؟ آیا عید الزاماً یعنی «جشن و شادی» و جشن و شادی نیز الزاماً یعنی «بزن و برقص»؟! پس اگر چنین نیست، مغایرت و ضدیتی با هم ندارند.

ب - به فرض که اموری در یک سنت و فرهنگ ملی، با اعتقادات و احکام اسلامی یا فرهنگ و مناسبات مغایرت داشته باشد، حُب همین یعنی یک امتحان در انتخاب که فرد کدام را ترجیح می‌دهد و نقش عقل اینجا معلوم می‌شود. اگر انتخاب بین حلال و حرام بود، ایام و غیر ایام ندارد و اگر بین دو عمل مباح بود، هر کس به عقله‌ی شدیدتر خود متمایل می‌شود.

ج - عید نوروز و عزاداری در ایام فاطمیه (ع)، یا دهه‌ی اول محرم یا ...، همه سنت است، یعنی آداب و رسومی است که واجب نشده است. منتهی افراد به تناسب «گرایش‌ها، میل‌ها و علایق» خود به آنها اهتمام می‌ورزند و بدیهی است که اگر امری، مناسکی، رفتاری و یا عرفی بین این دو مغایر بود، هر کس به هر طرف که علاقه‌ی بیشتری دارد کشیده می‌شود.

د - از معصوم (ع) پرسیدند: برای شما چگونه عزاداریم (منظور مناسک و رفتارهاست)، فرمودند: همان‌طور که برای خودتان می‌کنید. این سخن بزرگی است، یعنی خود را از ما و ما را از خود بدانید، یعنی مثل یک خویشاوند نزدیک هستیم. پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله فرمودند: من و علی پدران این امت هستیم «انا و علی ابوا هذه الامة».

حالا سؤال این است که اگر پدر، مادر، همسر یا فرزند کسی شب عید نوروز از دنیا برود و یا عید مقارن باشد با آدابی چون شب سه، هفت، چهل یا سالگرد آن درگذشته، چه می‌کند و چگونه بین این دو را جمع می‌نماید؟ آیا ضرورتی است که حتماً یکی را مورد بی‌توجهی قرار داده و کنار بگذارد؟

اگر عید نوروز مصادف باشد با حادثه‌ای که یک قوم یا یک شهر یا یک کشور را عزادار کرده است، چه می‌کند؟ وقتی رژیم منحوس شاه، طلاب و جمع کثیری از مردم را ترور کرد، امام (ره) اعلام عزای عمومی کردند و مقارن بود با جشن‌های نیمه شعبان. خُب حرمت نیمه شعبان با تمام آدابش حفظ شد، اما جشن و سرور برگزار نشد. و حال آن که نیمه شعبان، یک عید بزرگ دینی است و نه فقط یک سنت ملی، اما وقتی مقارن با یک عزای عمومی و ناراحتی دل مردم شد، حدود هر کدام رعایت شد، با در نظر گرفتن الویت‌ها. این یعنی کار عقل.

۵ - آداب حسنه‌ی عید نوروز، مثل نظافت (یا همان خانه تکانی)، نو کردن به حد توان، صلّه ارحام و دید و بازدید دیگران، احتمالاً سفر و استفاده از طبیعت و ...، هیچ یک با عزاداری این ملت در ایام فاطمیه، منافات ندارد، هر چند که برخی سعی دارند حتماً این دو موضوع را مقابل هم قرار دهند و سوء استفاده تبلیغاتی در جنگ روانی علیه مردم بکنند.

چه اشکالی دارد که یک نفر صبح به دید و بازدید رود، و شب نیز مثلاً به مسجد یا هیئت برود، سخنرانی گوش کند و عزاداری هم بکند؟ چه اشکالی دارد اگر میهمانی به خانه‌ی او آمد، از او با روی خوش و به حد توان پذیرایی نماید، از آمدنش ابراز خوشنودی و خوشحالی کند، و حال آن که هر دو عزادار نیز هستند و به هم تسلیت هم می‌گویند؟

اما اگر عده‌ای گمان کردند که حتماً باید در عید بزنی و برقصی هم باشد، اینها در غیر ایام عزاداری نیز کاری سفیهانه، عملی لغو و فعلی حرام است و ارتکاب به آن در چنین ایامی، نشان بیشتری از غفلت دارد و اگر خدایی ناکرده به صورت علنی شد، بار منفی‌اش بیشتر می‌شود و بی‌حرمتی به مناسک مذهبی از یک سو و به حقوق مردم از سوی دیگر است.

و - حال برخی می‌گویند: آیا شیرینی بخیریم یا نخریم؟ برخی می‌گویند: باید فقط خرما بگذاریم و ...، اینها همه عادات و غالباً خرافه است. یک موقع رسم بود که در مراسم ختم شیرینی نمی‌دانند و آن را نمادی از خوشحالی می‌دانستند، در حالی که حلوا نیز نوعی شیرینی است، اما بالاخره این نماد رعایت می‌شد و این رعایت کاری درست است، اکنون نیز در بسیاری از خانواده‌ها، شیرینی نماد خوشحالی نیست و در مراسم ختم نیز پذیرایی می‌شود، پس اشکالی ندارد.

چند روایت:

*- پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله: « إِنَّ بَشَرَ الْمُؤْمِنِ فِي وَجْهِهِ وَ قُوَّتُهُ فِي دِينِهِ وَ حُزْنُهُ فِي قَلْبِهِ » . (شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم و درر الکلم ج 2، ص 505، ح 3454)

- *- امام صادق علیه السلام: شیعیان ما پاره‌ای از وجود ما هستند و از زیادی گِل ما آفریده شده‌اند؛ آن چه که ما را بدحال یا خوش حال می‌سازد، آنان را بدحال و خوشحال می‌گرداند. (بحار الانوار، ج 65، ص 24)
- *- امام حسن عسکری علیه السلام: «لَيْسَ مِنَ الْاَدَبِ اِظْهَارُ الْفَرْحِ عِنْدَ الْمِحْزُونِ»؛ اظهار شادمانی پیش انسان غمگین، از ادب نیست [دور از ادب است]. (بحار الانوار، ج 75، ص 374)

نتیجه:

آداب خوب و پسندیده‌ی عید نوروز، هیچ منافاتی با عزاداری در سوگ شهادت جانگداز سرور زنان عالم، حضرت صدیقه کبرا، فاطمه زهراء علیها السلام ندارد. لذا همگان می‌توانند ضمن آن که سال نو را آغاز می‌کنند، خانه‌تکانی می‌کنند، به دیدار یک دیگر می‌روند، بزرگان خانواده و یا خویشاوندان و یا حتی افراد به ظاهر غریب و غریبه (به ویژه در آسایشگاه‌ها) را مورد عطوفت و مهربانی قرار می‌دهند، از میهمان خود با روی باز استقبال و پذیرایی می‌کنند و ... شعایر را نیز حفظ کنند، مجالس عزاداری را برپا کنند و این مراسم ارزشمند و مؤثر را به جای آورند.

متدین کاری می‌کند که «عقل» تحسین نماید.

مرتبط:

■ نظر آیت الله نوری درباره ایام فاطمیه در نوروز

- با چند پزشک متخصص در مورد خودارضایی صحبت کردم به اتفاق نظر گفتند خود ارضایی از نظر علمی هیچ ضرری ندارد، در حالی که اسلام آن را مضر و حرام خوانده است. آنها می‌گویند: اختلالات روحی و روانی نیز فقط به خاطر احساس گناه است.

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: متأسفانه هستند مشاوران خانواده‌ای که اولین و آخرین توصیه‌ی آنها طلاق است، یا روانپزشکانی که بی‌حیایی علنی را برای رفع خجالتی بودن و یا گوشه‌گیر بودن سفارش می‌کنند و یا پزشکانی که مقداری شراب را برای رفع بیوست و یا استرس و یا برای تقویت مو و باز شدن برخی عروق مصرف تریاک پیشنهاد می‌کنند ... تجویز می‌نمایند - و اساتیدی که رسماً دشمنی با اسلام را تدریس می‌کنند. لذا تعجبی نیست که عده‌ای نیز خودارضایی یا «استمناء» را بدون ضرر و حتی مفید بخوانند. نیاز جنسی که با ارضای جنسی مرتفع می‌گردد، در هر دختر و پسری پس از سن بلوغ شکوفا می‌شود و مانند هر نیاز دیگری، اگر درست مرتفع شد مفید و اگر از راه غلط مرتفع گردید، مضر واقع خواهد شد.

برخی تا نام «اسلام» به میان می‌آید، بسیار متعصبانه و عوامانه موضع می‌گیرند. حتی خداوند متعال خود در قرآن کریم می‌فرماید: به محضی که نام خدا و وحدانیت او به میان می‌آید، قلوب‌شان مشمئز می‌گردد، تا آن که موضوع بحث تغییر یافته و سخن از خوشایندهای آنان به میان آید:

«وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ» (الزمر، 45)

ترجمه: و چون خدا به تنهایی (به وحدانیت) یاد شود، دل‌های کسانی که به آخرت ایمان ندارند منزجر (شمئز) می‌گردد و چون کسانی غیر از او یاد شوند بناگاه آنان شادمانی می‌کنند.

برخی نیز از این شدیدتر هستند و هیچ حرف و سخن ایرانی را قبول ندارند و به دنبال نظرات خارجیان هستند، چنان چه حتی کالای ایرانی را اگر نام خارجی داشته باشد، ترجیح می‌دهند. از این رو، ضمن آن که به صراحت بیان می‌داریم: «هر پزشکی که خودارضایی را (برای پسر یا دختر) مفید یا حتی بی‌ضرر بخواند، یا علم ندارد و یا مغرض است»، به چند بیان علمی خارجی‌ها اشاره می‌شود:

الف - یافته‌های علمی، مراحل ابتلا به خودارضایی را به سه مرحله (stage) تقسیم کرده‌اند و برای هر یک بیماری‌هایی بر شمرده‌اند:

اول - مرحله مشکل ساز (Problematic). در این مرحله که فرد برای مدتی است خودارضایی می‌کند، به عوارض زودرسی مبتلا می‌شود که از جمله آنها عبارتند از:

***- خستگی و کوفتگی (Fatigues/Tiredness) *** - ***- عدم تمرکز حواس (Lack of concentration) *** - ***- ضعف حافظه (Poor memory) *** - ***- استرس و اضطراب (Stress/Anxiety) ***

دوم - مرحله گرفتاری شدید (Severe). در این مرحله که ابتلای فرد به خودارضایی شدت یافته است، علائم بیشتری نسبت به مرحله‌ی اول ایجاد شده و یا دیده می‌شود:

***- خستگی و کوفتگی (Fatigues/Tiredness) *** - ***- عدم تمرکز حواس (Lack of concentration) *** - ***- نوسان خلق یا تغییرات سریع خلقی (Mood swings) *** - ***- حساسیت بیش از حد و زودرنجی (Irritability) *** - ***- کمردرد (Lower back pain) *** - ***- نازک شدن موها (Thinning hair) *** - ***- ناتوانی جنسی زودرس در جوانی (Youth impotence) *** - ***- بی‌خوابی یا بدخوابی و مشکلات مشابه (Insomnia/Sleep problem).**

سوم - مرحله گرفتاری بسیار شدید یا حالت اعتیاد (Addictive) نام دارد که غیر از ابتلائات فوق، عوارض دیگری را نیز ایجاد می کند، مانند: **-*** تارشدن دید چشمها (Blurred vision) **-*** وز وز گوش (Buzzing in the ears) **-*** انزال زودرس و غیرارادی یا خروج منی به صورت قطره قطره (prematurely Ejaculation) **-*** درد کشاله ران و ناحیه تناسلی (Groin/Testicular pain) **-*** دردهای قولنجی در ناحیه لگن و استخوان دنبالیچه (the pelvic cavity or tail bone Pain) (or cramps in

پزشکان و محققان دریافته اند که خود ارضایی مکرر باعث تحریک بیش از حد سیستم عصبی پاراسمپاتیک و افزایش تخلیه آستیل کولین (Acetyl Choline) از انتهای این رشته ها در مغز می گردد. بروز دردهای مقاربتی در آینده - پرخاشگری - خارش های موضعی و حتی پروما - میل به تجاوز - اختلالات ذهنی و ... دهها عارضه دیگری است که برای خودارضایی بر شمرده و به اثبات رسانده اند.

از جمله منابع: www.med.umich.edu / www.sexualcontrol.com

www.bendov.info / www.marriage.about.com

مرتبط:

-* اگر می شود هر سؤال یا شبهه ای را با این سایت مطرح نمود، بگوئید آیا استمناء (خود ارضایی) حرام است؟

چرا مگر چه زبانی به کسی دارد؟

-* چگونه خود ارضایی (استمناء) را ترک کنیم؟

● در سایت هایی به دروغ و یا راست، به «فردوسی ستیزی» برخی از علمای اسلام، از جمله علامه طهرانی

(ره) اشاره رفته است، چقدر صحت دارد؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: واژه ای «فردوسی ستیزی» غلط و خود در راستای اهداف یک جریان فکری انحرافی است (توضیح داده خواهد شد)، هر چند مطالبی که در برخی از سایت ها درج شده را در کتب ایشان نخواندم، اما علما نیز مانند هر قشر دیگری، می توانند نظرات مثبت و منفی راجع به هر شخص و آثاری داشته باشند. در برهه ای که برخی ایراد وارد کردن به قرآن کریم، که کلامی الهی، کامل و بی ایراد می باشد را برای خود فخر دانسته و به آن مباحثات می کنند، تعصب نشان دادن نسبت به نقد یک عالم از

فردوسی، جایی ندارد. منتهی باید دقت داشت که یک عالم، یک کارشناس، یک نقاد، یک تحلیل‌گر یا نویسنده، چه مبحثی را از چه منظری مورد بررسی و نقد قرار داده است.

به عنوان مثال: یک موقع از پادشاهان دوران قاجار و یا پهلوی سخن به میان می‌آید و شخصیت پادشاهان آن سلسله مورد مطالعه نقد قرار می‌گیرند، یک موقع به شرایط دربار در آن دوران و فساد و عیاشی‌های اشاره می‌شود، یک موقع سرسپردگی‌ها و ...، مورد مطالعه قرار می‌گیرد، اما اگر کسی گفت: دوران قاجار، دوران گفتمان و گسترش روابط بین‌الملل بود، چرا که در مقابل مقداری پول و چند زن خارجی و کمی لبخند در مقابل تهدیدها، حتی بخش‌های گسترده‌ای از خاک غنی خود را اهدا می‌کردیم، پذیرفته نمی‌شود. هم چنین ممکن است از پادشاهان موفق و نامی ایران چون «کورش» سخن به میان آید، پادشاهی که بنیانگذار مدنیت، صنعت و نظم نوین حکومتی بود. اما اگر کسی بدین بهانه که او یک پادشاه موفق ایرانی بوده است، وی را در مقابل دین الهی قرار دهد، پذیرفته نمی‌شود.

فردوسی:

الف - در مورد فردوسی نیز همین طور است، یک موقع سخن از ادیب، هنرمند، شاعر، نویسنده، حکیم و مبارز بودن وی سخن به میان می‌آید، البته که همه تصدیق دارند که فردوسی، شاعر برجسته و نامی ایران و زبان فارسی بوده است.

پس یک موقع به لحاظ شعر، ادب و آثار ادبی چون شاهنامه مورد بحث قرار می‌گیرد و هیچ کس در نبوغ بی‌بدلیل او که در این آثار تجلی یافته تشکیک نمی‌کند. هم چنین یک موقع راجع به شخصیت و گرایش‌های اعتقادی وی صحبت می‌شود و همه اذعان دارد که فردی مسلمان بوده است. چنانچه آیت الله جوادی آملی درباره او می‌گوید:

«فردوسی از بزرگان شیعه است. آن روزی که بردن نام حضرت امیر علیه السلام جرم نابخشودنی بود این بزرگوار به صراحت گفت «درست این سخن گفت پیغمبر است / که من شهر علمم علیم در است». آن روز خیلی سخت بود کسی نام حضرت را ببرد.»

مقام معظم رهبری که شخصاً از ادیبان برجسته‌ی معاصر می‌باشند، درباره‌ی فردوسی تعابیر قابل توجهی دارند، از جمله:

«فردوسی از اول با نام خدا شروع می‌کند - «به نام خداوند جان و خرد / کزین برتر اندیشه بر نگذرد» - تا آخر هم همین‌طور است؛ فردوسی را با این چشم نگاه کنید. فردوسی، خدای سخن است؛ او زبان مستحکم و استواری دارد و واقعاً پدر زبان فارسی امروز است؛ او دل‌باخته و مجذوب مفاهیم حکمت اسلامی بود؛ شاهنامه را با این دید نگاه کنید.» (1370/12/5)

ایشان پس از بررسی و ریشه‌یابی روحیه‌ی طاغوت‌ستیزی الهام‌گرفته از اسلام در مردم ما و استناد به شعرای قدیم، می‌افزایند:

«فردوسی، حکیم ابوالقاسم فردوسی است. به يك آدم داستان‌سرا، اگر صرفاً داستان‌سرا و حماسه‌سرا باشد، حکیم نمی‌گویند. این «حکیم» را هم ما نگفتیم؛ صاحبان فکر و اندیشه در طول زمان او را حکیم نامیدند. شاهنامه‌ی فردوسی پر از حکمت است. او انسانی بوده برخوردار از معارف ناب دینی. همه‌ی آنها حکیم بودند؛ سرتاپای دوانین‌شان پر از حکمت است... اینها بزرگان ما هستند، اینها ائمه‌ی شعرند؛ در واقع باید گفت پیامبران شعر فارسی، اینها هستند. اینها برخوردار از معارف بودند. خودتان را برخوردار از معارف کنید. البته راهش آشنائی با قرآن، انس با قرآن، انس با نهج‌البلاغه، انس با صحیفه‌ی سجاده‌ی است.» (1390/5/24)

ب - اما یک موقع عده‌ای می‌خواهند از این نم‌کلاهی برای خود بیافند و حکایتی مثل قراردادن کوروش در مقابل دین الهی را جعل کنند، خُب معلوم است که نه تنها علما، بلکه هر صاحب عقلی انتقاد می‌کند. در یک دوره که بحث ملیت بخشیدن به دین، با ترفند جدیدی نام «اسلام ایرانی»، از ناحیه اشخاصی چون آقای مشایی راه افتاد، حکیم ابوالقاسم فردوسی از این منظر مورد سوء استفاده و ابزار تبلیغاتی قرار گرفت، تا جایی که آقای احمدی نژاد رئیس جمهور وقت گفت:

«فردوسی مکتب پیامبر گرامی اسلام را نجات داده و بار حقیقی این مکتب را از دوش ناهلان برداشته و بر دوش ملت ایران گذاشت و این ملت نیز الحق به خوبی از عهده ایفای این مسئولیت برآمد.»

پیرو این ادعاهای جعلی و تحریفی و البته منحرف‌کننده در باره اسلام، نجات مکتب پیامبر گرامی اسلام و هم چنین مفاخر ایرانی اسلام، چون فردوسی، برخی از علما موضع گرفتند. چنان چه از آیت الله ناصر مکارم شیرازی نقل شد:

«این سخن ظلم بزرگی است به علمایی که از ابتدا تا امروز به دنبال حفظ مکتب اسلام و تشیع بوده و هستند... یعنی شیخ طوسی، سید مرتضی، سید رضی، شهید اول و شهید ثانی و...، که سال‌ها زندان را تحمل کرده و خونشان نیز در این راه ریخته شده است، اسلام را نجات نداده‌اند و فردوسی آن را نجات داده است.»
خُب این سخن واقعاً حق است و نقد غلو و انحراف‌گوینده است و نه نقد فردوسی. چنان که توضیح دادند:
«برخی می‌گویند که هدف از مطرح کردن این حرف‌ها این است که با روحانیت مبارزه کنند و نقش آن را کم‌رنگ نمایند، همچنین گفته می‌شود که هدفشان قرار دادن مکتب ایرانی در برابر نظام جمهوری اسلامی ایران است تا ما را از سایر کشورهای اسلامی جدا سازند.»

عده‌ای نیز خواستند داستان‌های مطروحه در شعر و ادب فردوسی و به ویژه شاهنامه را اثری در مقابل قرآن کریم و نهج‌البلاغه مطرح کنند که مثلاً به زبان فارسی بیان شده است! خُب بدیهی است که این تحریف‌کنه و پیام‌آثار

ارزشمند و حکیمانه و الهام گرفته از آموزه‌های اسلامی فردوسی از یک سو و ایجاد انحراف در اذهان عمومی از سوی دیگر است و مورد نقد قرار می‌گیرد و حتی سند می‌آورند که اگر چه فردوسی در ابتدای شاهنامه به زنده کردن زبان پارسی بالید، اما در انتها از این که وقت صرف داستان‌سرایی کرده پشیمان شده و در قصیده‌ی بلندی گفته است:

سخنهای پیغمبران خدای	بگویم بدان کش بود عقل ورای
من از هر دری گفته دارم بسی	شنیدند گفتار من هر کسی
سخنهای شاهان با رأی و داد	به سخت و به سست و بلند و گشاد
...	

کنون گر مرا روز چندی بقاست	دگر نسپرم جز همه راه راست
نگویم دگر داستان ملوک	دلم سیر شد ز آستان ملوک
نگویم سخن‌های بیهوده هیچ	به بیهوده گفتن نگیرم بسیج
که آن داستان‌ها دورغ است پاک	دو صد زان نیززد به یک مشت خاک
ز پیغمبران گفت باید سخن	که جز راستی شان نثد بیخ و بن

مرحوم علامه طهرانی (ره) و بسیاری از بزرگان و علمای دیگر، با این کج روی‌ها و سوء استفاده‌ها و تحریف‌ها علیه اسلام و بزرگان علم، ادب، فرهنگ، هنر و از جمله شعر مخالفت داشته و دارند.

کتاب الکترونیک
زمستان ۱۳۹۲
(اسفند)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه)
www.x-shobhe.ir www.x-shobhe.com

حقوقی و احکام

حقوقی و احکام - اسفند 1392

خرج کردن برای امام حسین بهتر است یا اینکه بتوان به فقیری کمک کرد؟ یا به جای اینکه برای حسینیه‌ها خرج کنیم یا به سفرهای مکرر زیارتی برویم مشکل کسی را حل کنیم؟ آیا ثواب بیشتری نمی‌بریم؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: ابتدا دقت کنیم که راه‌های وسوسه‌ی شیاطین انس و جنّ متفاوت است و به هر کسی نیز از راه خودش وارد می‌شوند. قرار دادن هزاران هزار کار دیگر در مقابل زیارت رفتن و یا خرج کردن برای مساجد، حرم‌ها، حسینیه‌ها و مراسم، یکی از همین وسوسه‌های شیاطانی و القائات دشمنان می‌باشد.

تردید ننمایید اگر برای همان فردی که ایجاد سؤال می‌کند «آیا خرج کردن برای حسینیه یا مراسم یا زیارت بهتر است یا فقرا؟»، مراسمی مثل جشن نامزدی و عروسی یا سفر تفریحی و یا هزاران هزینه‌ی تفریحی و اسراف‌ی دیگر پیش آید، هرگز فکر فقرا را به مخیله‌اش راه نمی‌دهد.

یک مثال ملموس:

شما در میان مسلمین و مؤمنینی که از توان مالی برخوردارند، بسیار دیده‌اید که روزی چند وعده سؤفیه‌ی آنچنانی می‌اندازند و غذای چرب و لذیذ می‌خورند، ماهی چند وعده نیز از پیتزا و مرغ سوخاری و فست فود گرفته تا شیشلیک و برگ، غذای رستورانی می‌خورند، اما در عید فطر که نوبت به پرداخت فطریه برای سیر کردن گرسنگان می‌رسد، بحث می‌کنند که آیا برنج‌خوار هستند یا نان‌خوار و سعی می‌کنند آن که کمتر است را به خود اختصاص دهند. در حالی که اساساً نه نان‌خوار هستند و نه برنج‌خوار، بلکه گوشت‌خوار و لذیذ خوار هستند و یک وعده طعام نیز قیمتی ندارد که به این همه بحث بیارزد.

الف - امر خیر، یکی و دو تا و هزار تا نیست. لذا هر امر نیکو و خیری، در جای خودش خوب و گاه لازم است. رسیدگی به فقرا، نیازمندان و مستضعفین، به ویژه اگر در میان خویشاوندان یا نزدیکان و همسایگان باشند، نه تنها امری بسیار نیکو، بلکه لازم و ضروری است و اگر کسی عمداً اهمال کند، مورد مؤاخذه نیز قرار می‌گیرد.

بر پایی شعائر اسلامی، حفظ آنها، تبلیغات و ...، به ویژه در مباحث و مسائلی که در آگاهی و بیداری مردم و جهت دادن به اذهان عمومی نقش آفرین است نیز امری بسیار نیکو و البته لازم و ضروری است و اهمال در آن نیز مورد سؤال خواهد بود.

ب - هیچ لزومی به «قیاس» یا قرار دادن «این به جای آن» وجود ندارد. شما از یک سو می‌توانید بگویید: «این فرد گرسنه است، پس من چرا به حسینه کمک کنم، بلکه برای او نان و گوشت می‌خرم» - از سوی دیگر می‌توانید بگویید: «البته عقل، قلب، روح و اعتقادات مردم، به مراتب مهم‌تر و حیاتی‌تر از معده‌ی آنهاست؛ مضاف بر این که با برپایی حسینیه‌ها و مساجد، دین احیا می‌گردد و کمک‌های مالی به نیازمندان نیز به صورت مستمر و بیشتر صورت می‌پذیرد و ...».

ج - پس، هر کس هر دلیلی برای توجیه کار خود می‌تواند بیاورد و این که گفته می‌شود به جای حسینیه، مسجد، زیارت و عزاداری به فقرا و گرسنگان و ... کمک کنیم، ظاهرش قشنگ است، اما باطنش به خاطر اولاً دور کردن مردم از تفکرات و گرایش‌های اعتقادی و سرمایه‌های معنوی و ارتباط با اهل عصمت و اولیاء الله است و ثانیاً به خاطر مادی کردن فکر و قلب مردم است. و گرنه فرد مؤمن از هیچ کدام باز نمی‌ماند. هم به نیازمند کمک می‌کند، هم به مسجد و هیئت و هم زیارت می‌رود و همه نیز خیر و صواب است و ثواب دارد.

ج - اما این که ثواب (پاداش) کدام بیشتر است؟

باید دقت کنیم که برای خدا چرتکه نیاندازیم، محاسبه حق تعالی عددی، ریالی، کیلویی و متری نیست و بسیار دقیق و عادلانه است و به قول معصوم علیه‌السلام: «خداوند متعال راجع به بهشت‌اش گول نمی‌خورد». لذا نزد خداوند متعال آن عملی [از واجب یا مستحب]، نیکوتر و مأجورتر است که با اخلاص بیشتری انجام پذیرد. خواه کمک به مستمند باشد و خواه زیارت یا عزاداری یا کمک به ساخت مسجد و مدرسه و بیمارستان. ضربه شمشیر امیرالمؤمنین امام علی علیه‌السلام، به خاطر شدت اخلاصش وزین‌تر و والاتر از عبادات انسان‌ها و ملائک گردید و نه به خاطر طول شمشیر و یا شدت ضربه.

از این رو خداوند متعال در کلام وحی تصریح می‌نماید که از این قربانی‌های شما، گوشت و خونس به من نمی‌رسد، بلکه اخلاص و تقوای شما ملاک محاسبه است:

«لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَلَا دِمَائُهَا وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ كَذَلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ وَبَشِّرِ

الْمُحْسِنِينَ» (الحج، 37)

ترجمه: هرگز [نه] گوشت‌های آنها و نه خون‌هایشان به خدا نخواهد رسید ولی [این] تقوای شماست که به او می‌رسد این گونه [خداوند] آنها را برای شما رام کرد تا خدا را به پاس آنکه شما را هدایت نموده به بزرگی یاد کنید و نیکوکاران را مزده ده.

پس، اصلاً ذهن خود را درگیر این «این بهتر است یا آن»، یا «این به جای آن» ننمایید و سعی کنید با اخلاص و بصیرت، از هر صوابی (کار خیری) بهره‌ای ببرید.

● چرا صله رحم واجب است؟ اگر کسی دوست نداشته باشد که با اقوام خود رابطه‌ی هر چند محدود داشته باشد، چرا باید ملزم باشد که صله رحم را بجا آورد؟

ایکس - شبهه: پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: این سؤال را می‌توان نسبت به هر واجب یا حرام دیگری مطرح کرد و گفت: «شاید کسی دوست نداشته باشد». پس، سؤال از حکمت‌ها و آثار یک حکم الهی یک مقوله و «شاید کسی دوست نداشته باشد»، یک مقوله‌ی دیگری است.

الف - خداوند متعال زمین و آسمان و آن چه در آنهاست و از جمله انسان را که دارای ابعاد گوناگون روحانی، مادی و معنوی می‌باشد آفرید. هنگامی که خلق کرده (و می‌کند)، از هیچ کس سؤال ننمود که آیا دوست داری تو را خلق کنم یا نه؟ اگر آری، دوست داری چگونه خلقت کنم و از چه ویژگی‌هایی برخوردار باشی؟ چرا اولاً خلق قبل از خلقت نبودند که از آنها سؤال شود و ثانیاً سؤال و مشورت برای دانستن است، و او در علم و حکمت کم ندارد تا با سؤال بر آن بیافزاید.

ب - از این رو از هیچ مخلوقی نیز در سیر کمالی خودش، نپرسید: دوست داری چگونه به کمال برسی؟ بلکه بر اساس همان قوانین خلقتش، عالم هستی را هدایت تکوینی نمود و بشر را به ایجاب عقل و اختیاری که موهبت نموده بود، هدایت تشریحی نیز نمود و باید‌ها و نبایدهای لازم‌های رشدش را به او ابلاغ نمود.

پس اگر کسی بگوید: «چرا نماز، چرا صله‌ی ارحام، چرا...؟ شاید من دوست نداشته باشم»، مثل این است که بپرسد: چرا کسب علم برای رشد لازم است، شاید من دوست نداشته باشم - یا چرا تغذیه سالم لازم است، شاید من دوست نداشته باشم، چرا عبادت و اطاعت لازم است، شاید من دوست نداشته باشم». خُب کسی که دوست نداشته باشد، ایمان نمی‌آورد، عمل نمی‌کند، رشد هم نمی‌یابد و به عاقبتی گرفتار می‌گردد که آن را نیز دوست ندارد.

ج - البته احکام الهی، همه مبتنی بر علم و حکمت الهی می‌باشند و تمامی بایدها و نبایدها، در راستای رشد و کمال فردی و اجتماعی انسان می‌باشند. اگر فرمود: نماز اول وقت، صدقه و یا صله‌ی رحم، طول عمر و برکت و معنویت را افزایش می‌دهد، چنین است، هر چند ما نمی‌دانیم چگونه؟ چنان چه چگونگی تأثیر بسیاری از رفتارهای مادی و معنوی را بر جسم، روان و روح خود نمی‌دانیم. چرا که علم ما به تمامی حقایق عالم هستی احاطه نیافته است.

علم، پیشرفت می‌کند و از معلوماتی، به مجهولاتی می‌رسد و کشفیاتی را به ارمغان می‌آورد و ما خوشحال می‌شویم، اما همیشه ندانسته‌ها بسیار بیشتر از دانسته‌های بشر است. یک زمانی فرمودند: ابتدا و انتهای غذا، کمی نمک بخورید - یا شب سنگین نخورید - یا نه زیاد گوشت بخورید و نه کلاً خوردن آن را ترک کنید و مثلاً گیاه‌خوار شوید و ...، که روی جسم، روح و روان شما تأثیرات منفی دارد؛ خُب کسی نمی‌دانست چرا؟ امروز به آثار کمی نمک، ید، تأثیر شکم پر بر معده و نیز اعصاب و چگونگی خواب ... و بالتبع اعصاب، روان و اخلاقیات، تا حدودی پی برده‌اند و ما می‌گوییم: لابد حکمت آن فرمایشات، این‌ها بوده است و حال آن که حکمت‌های ناشناخته‌ی بیشتری نیز وجود دارد. حالا مسئله صله ارحام، که به حکم عقل و فطرت، دستوری زیبا، روح‌افزا، اخلاقی، پرورش دهنده فهم، شعور، عواطف و روابط فردی و اجتماعی می‌باشد و تأثیر آن در تعاون و اجرای قوانین و ... روشن می‌باشد نیز همین‌طور است. آیا زندگی اقوام گذشته از این حیث و آثارش، با زندگی اقوام امروزی که همه با همه قهر یا در قطع ارتباط هستند، هیچ تفاوتی ندارد؟

ب - اما در مسئله دوست داشتن یا دوست نداشتن احکام الهی، حکمت و امتحان بسیار حساس، مهم و ظریفی نیز نهفته است.

به قول آیت الله حائری شیرازی: «گاه انسان عبادت یا عمل خوبی انجام می‌دهد که در راستای عزت و خوش آمدن‌های خودش است و گاه بر عکس»، مثلاً در نماز جماعت شرکت می‌کند، یا شبانه قیام به نافلة می‌کند، یا به دیگران کمک می‌کند و یا در راه کسب علم و دانش تلاش می‌نماید ... و بدین سبب هم خود را راضی می‌نماید و هم نزد دیگران محبوب و معزز می‌گردد.

اما، گاه به انسان فرمانی می‌رسد که با عزت شخصی او (آن چه گمان دارد موجب عزیز شدنش می‌گردد) و یا تمایلاتش سازگار نمی‌باشد، اگر آن را نیز اطاعت کرد، معلوم می‌شود که «عبد» است، اما اگر هر چه را خوشش آمد انجام داد و نسبت به هر چه خوشش نمی‌آمد معترض یا خدایی ناکرده روی گردان بود، معلوم می‌شود که در بخش نخست نیز خودش را عبادت می‌کرده و نه خداوند متعال را.

ابلیس لعین، از عُبَّاد بود، چند هزار سال نماز داشت، آن قدر عبادت کرد که ملکوتش عوج گرفت و به جمع ملایک پیوست، اما هر چه بیشتر عبادت می کرد، به عزّت خودش نزد دیگران افزوده می شد، ولی یک بار به او گفتند: «به آدم سجده کن»، این یکی را مغایر با آن عزّت و نفس خود دید و سرپیچی کرد. هر چند اگر سرپیچی نمی کرد، هم نزد خدا و هم نزد ملائک و ... عزیزتر می شد، اما بالاخره این حکم با عزّتش مخالف بود و گفت: من این یکی را دوست ندارم و انجام نمی دهم و از بارگاه رحمت الهی هبوط کرد. پس، هر موقع دیدیم حکمی از احکام الهی وجود دارد و ما را نیز شامل می شود، اما ما از آن خوشمان نمی آید، باید اولاً در رشد ایمانی خود تجدید نظر کنیم و ثانیاً نسبت به رعایت آن حکم جدیت و اهتمام بیشتری بورزیم. چرا که رشد اینجاست.

اگر پدر و مادر بنده در حد اعلای نیکی بودند و اسلام فرمود به آنها احترام بگذار و محبت کن و من نیز این کار را کردم، اطاعت است، اما در راستای عزت و تمایلات خودم است، اما اگر کاری کردند که خوشم نیامد و یا اصلاً ناراحت شدم، ولی بروز ندادم و گفتم: خدایم فرموده حتی یک اُف (مثل آه) نگویم، این هنر بندگی است.

● اصول دین تحقیقی است و فروع تقلیدی چون تخصص می خواهد. ولی چه کسی این تقسیم بندی را

کرده است؟ مرز تحقیق و تقلید در زندگی کجاست؟ لطفاً توضیح دهید.

ایکس - شبهه - پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات : تقسیم بندی علوم به «اصول و فروع»، هم صریح آیات قرآن کریم است، هم سیره نبوی و هم حکم عقل و مرز آن نیز «حکمت نظری» و «حکمت عملی» یا عرصه ی «نظر = اعتقادات» و «عمل = احکام» می باشد.

توضیح:

تقسیم «اصول و فروع» و نیز تحقیقی بودن اصول و اختیار در تحقیق یا تقلید در فروع، اختصاصی به اسلام ندارد، بلکه یک قاعده ی کلی در تمامی شئون زندگی نوع بشر می باشد.

انسان با ابزار عقل و بر اساس بدیهیات اولیه ی عقلی، اصولی را می شناسد و سپس در فروع آن یا تحصیل علم می کند و یا به عالم رجوع (تقلید) می نماید. به عنوان مثال:

الف - اصل فهم و قبول لزوم سلامتی برای تداوم حیات، یک اصل عقلی است، لذا کسی به انسان یاد نداده که تو حتماً باید سالم باشی، بلکه به حکم عقل آن را می داند. اصل ضرورت حفظ سلامتی که مستلزم دفع خطر می باشد نیز عقلی است و تقلیدی نیست، اما اگر خطری سلامت انسان را مورد تهدید قرار داد [مثلاً فرد بیمار

شد]، به همان حکم عقل درک می‌کند که یا باید خودش علم پزشکی داشته باشد و یا به پزشک مراجعه کرده و از او تقلید کند. همین‌طور است در دیگر شئون و امور زندگی، که انسان یا خودش کسب علم نموده و متخصص شده است و یا به عالم و متخصص رجوع می‌نماید.

ب - در مقوله‌ی «دین و دینداری» نیز همین‌طور است. اگر انسان عاقل خدا و معاد را شناخت و فهمید که مسیر «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» راجعون را طی می‌کند و به نتیجه‌ی اعتقادات و عملکردهای خود می‌رسد. پس عقلاً می‌فهمد که نیازمند به هدایت است و خداوند علیم و حکیم نیز او را بدون هدایت رها نمی‌کند، لذا باید هم هادیان را ارسال نموده باشد و هم «چه باید کردها و چه نباید کردها» را به آنها وحی کرده باشد. حال در نگاه عقلی و علمی (به توحید، معاد و نبوت) متوجه می‌شود که این امر صورت پذیرفته است و باید و نبایدها (احکام) نیز بیان شده است، اما مگر همگان می‌توانند در تمامی این دستورات عمل‌ها عالم شوند؟! پس یک عده که ذوق و استعداد و علاقه‌اش را دارند، باید در این راه بکوشند و یک عده‌ی دیگر به آنها رجوع کنند. [مثل همه امور زندگی].

ج - پس تقسیم دین به اصول و فروع، حکم عقل است که البته در آیات قرآن کریم و هم چنین سیره‌ی نبوی [صلوات الله علیه و آله]، تصریح و تبیین و عمل شده است. از یک سو در قرآن کریم با بیان استدلال‌های فراوان متذکر به قرائت، تفکر، تعقل و شعور شده است (تحقیق) و از سوی دیگر مکرر فرموده است که از رسولش صلوات الله علیه و آله اطاعت کنید، هر چه او داد بگیرید، هر چه او وانهاد، وانهد، او اسوه‌ی حسنه است و ...

از یک سو می‌بینیم که رسول اعظم صلوات الله علیه و آله، حتی وقتی به یک پیرزن عوام می‌رسد و از او می‌پرسد: معبود تو کیست و چه کسی را بندگی می‌کنی؟ و او عرض می‌کند: الله جلّ جلاله را می‌پرستم؛ حضرتش بسنده نمی‌نماید و می‌پرسد: از کجا فهمیدی که خدایی هست؟ او مثال چرخ رسیدگی خود را می‌آورد. این یعنی همان **تحقیق**، در واقع او با این بیان به قانون «حرکت و محرک» استدلال کرده است. و از سوی دیگر وقتی از ایشان می‌پرسند: حال که خداوند متعال مکرر دستور داده که «اقم الصلوة»، ما چگونه نماز بخوانیم؟ می‌فرمایند: همین‌طور که من می‌خوانم. و این یعنی همان **تقلید**.

پس تقسیم علم و دانش به «اصول و فروع» و نیز بیان ضرورت فهم در اصول و جایز بودن تحصیل یا تقلید در فروع، ریشه در وحی، سیره‌ی نبوی (ص) و حکم عقل دارد.

نتیجه:

پس به طور کلی، چه در اعتقادات دینی و چه سایر شئون زندگی، در آن چه در حوزه‌ی «نظر» است و منجر به نوع نگاه و سپس اعتقاد و باور می‌گردد، تقلید جایز نیست، بلکه تحقیقی است، اما آن چه در حوزه‌ی

«عمل» است، می تواند مبتنی بر تحصیل علم و کسب تخصص باشد و می تواند مبتنی بر تبعیت، پیروی و تقلید از عالم و متخصص باشد. اصول و فروع دین اسلام نیز از این قاعده مستثنی نمی باشد.

فتوا (کلیه مراجع):

در اولین اصل هر رساله ای این مضمون قید شده است:

«عقیده مسلمان به اصول دین باید از روی دلیل باشد، ولی در احکام غیر ضروری دین باید یا مجتهد باشد که بتواند احکام را از روی دلیل به دست آورد، یا از مجتهد تقلید کند، یعنی به دستور او رفتار نماید، یا از راه احتیاط طوری به وظیفه خود عمل نماید که یقین کند تکلیف خود را انجام داده است»

کتاب الکترونیک
زمستان ۱۳۹۲
(اسفند)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه)
www.x-shobhe.ir www.x-shobhe.com

تاریخ

تاریخی - اسفند 1392

● حضرت زهرا - سلام الله عليها - وفات یافتند یا به شهادت رسیدند؟ لطفاً دلایل نقلی آن را بیاورید. در ضمن مگر پیامبر اکرم (ص) که ایشان اولین نفر از اهل بیت (ع) است که به او می‌پیوندند، اما جناب محسن قبل از ایشان از دنیا رفت.

ایکس - شبهه - پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: هر چند که منظور از اهل بیت (ع) در کلام ایشان، همان آل عبا هستند که آیه تطهیر در خصوص آنان نازل گردید، چنانچه همسران خود را نیز مصداق آن بر نشمردند، اما حضرت محسن علیه‌السلام نیز اصلاً به دنیا نیامد که از دنیا برود، بلکه در رحم مادر کشته و سقط گردید.

اما در خصوص «رحلت» یا «شهادت» و نیز دلایل نقلی، به چند نکته‌ی مهم دقت فرمایید:

الف - مهم است که در دلایل نقلی به دنبال چه می‌گردیم، کلمه یا لفظ «شهید»؟! قرآن کریم در خصوص همه شهداء، واژه‌ی «قتلوا فی سبیل الله» را به کار برده است، مضافاً بر این که طبق آیات قرآن کریم و احادیث، هر کس که در راه خدا حرکت کند - حتی اگر برای کسب رزق حلال باشد - و در این راه کشته شود و یا بمیرد، شهید است و نزد پروردگار مرزوق می‌باشد:

«وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مَاتُوا لَيَرْزُقْنَهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ» (الحج، 58)

ترجمه: و آنان که در راه خدا مهاجرت کرده‌اند و آنگاه کشته شده یا مرده‌اند قطعاً خداوند به آنان رزقی نیکو می‌بخشد و راستی این خداست که بهترین روزی‌دهندگان است.

البته این مهم جهت مزید اطلاع بیان گردید، وگرنه لفظ «مقتول» را اولین بار پیامبر اکرم صلوات علیه و آله در مورد ایشان به کار بردند؛ در همان جمله‌ای که فرمودند: اولین کسی است که به من می‌پیوندند، فرمودند: «فتقدم علیّ محزوناً مکروباً مغموماً مغصوباً مقتولاً»

ب - تمامی منابع معتبر تشیع و تسنن و کتب تاریخی اذعان و تصریح دارند که سیده النساء العالمین، حضرت فاطمه زهراء علیهاالسلام، بر اثر ضربات و صدمات وارده که از جمله شکستن دست، شکستن پهلو، زخم سینه و سقط فرزند بود به بستر افتاده و رحلت نمودند و هیچ کس تردیدی ندارد که این صدمات به خاطر دفاع از «ولایت حقه» متوجه ایشان گردید. لذا ایشان در آن مقام والای وجودی، حتی اگر در کهولت سن، در بستر و آرام رحلت می نمودند نیز شهید بودند، چه رسد به این که بر اثر صدمات وارده، پس از چند روز رحلت نموده باشند یا در واقع کشته شوند.

دلیل نقلی:

ابن عباس گوید: رسول خدا (ص) روزی نشسته بودند که حسن (ع) وارد شد. هنگامی که پیامبر او را دید، گریست... سپس فاطمه (س) وارد شد پیامبر (ص) با دیدن او نیز گریست، آن گاه فرمود: «دخترم فاطمه نزد من آی، نزد من آی.» او را نزد خود نشاند، سپس فرمود: «دخترم فاطمه سرور زنان جهان هستی است، از آغاز تا فرجام چون او را می بینم به خاطر می آورم آن چه را که پس از من بر او روا می دارند. گویا او را می بینم که ذلت و خواری به خانه اش راه یافته، حرمتش شکسته شده حقش غصب شده، جنین او سقط می گردد و او ندا می دهد: وای محمد! اما جوابی نمی شنود، دادرسی می طلبد، کسی به فریادش نمی رسد...؛ از اهل بیتم او نخستین کسی است که به من می پیوندد، نزد من می آید در حالی که محزون، ناراحت، غم دیده و حقش غصب شده و کشته (شهید) شده است.» - فَتَكُونُ أَوَّلَ مَنْ يَلْحَقُنِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَتَقْدَمَ عَلَيَّ مُحْزُونَةً مَكْرُوبَةً مَغْمُومَةً مَغْصُوبَةً مَقْتُولَةً» (فرائد السمطين، ج2، ص36-34 - از منابع معتبر اهل سنت)

● چرا ایران پس از فتح خرمشهر، قرارداد صلح را نپذیرفت؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: این سؤال، به ویژه در این اواخر، مکرر برای این پایگاه ارسال شده است که حاکی از شایع شدن دوباره این سؤال در اذهان عمومی می باشد. البته اصل سؤال یک واقعیتی است که همه باید از آن مطلع باشند، اما چون از یک سو اطلاعات لازم به اذهان عمومی ارائه نمی شود، و از سوی دیگر فرصت مناسب برای جریان سازی و ایجاد شک و شبهه ها ایجاد می شود، این سؤالات برای هر نسلی مجدداً طرح می شود و البته به گونه ای که ایران و امام و مردم را مستقیم یا غیر مستقیم مقصر و محکوم بخوانند! اما در هر حال مردم و به ویژه نسل جدید و جوانان ما باید به خوبی بدانند که شرایط چه بود و چه گذشت؟ لذا به خلاصه ای که صریح و بی پرده ایفاد می گردد، باید دقت نمود:

الف - بعد از حمله ارتش بعث صدام به ایران، با خیانت‌های بنی‌صدر و برخی دیگر از سیاسیون داخلی، شهرهای ایران در غرب و جنوب یکی پس از دیگری به سرعت سقوط کردند و رسماً به اشغال نیروهای بعثی درآمدند که از جمله آنها «خرمشهر» بود.

اما این جنایات، خیانت‌ها و شکست‌ها، نه تنها سبب ناامیدی و ذلت مردم نشد، بلکه حضور مردمی در میدان دفاع را به ارمغان آورد و مقاومت با فراز و نشیب‌هایش، به رهبری حضرت امام خمینی (ره) و حضور مردم، با جدیت بیشتر ادامه یافت، هر چند که برخی در داخل مرتب آیه یأس می‌خواندند که ما نمی‌توانیم و باید امتیازاتی داده و رضایت دهیم.

ب - به رغم پیروزی‌های به دست آمده، هنوز 15000 کیلومتر مربع از خاک ایران، به صورت رسمی و قطعی در تملک و سلطه‌ی ارتش بعث عراق قرار داشت، تا آن جا که این نواحی را خاک خود قلمداد می‌کردند و صدام می‌گفت: اگر ایرانی‌ها بتوانند خرمشهر را پس بگیرند، من کلید بصره را به آنها تقدیم خواهم کرد. اما استقامت مردم، سبب تضعیف و فرسایش نیروهای بعثی گردیده بود.

ج - ارتش صدام که البته به لحاظ مالی، سیاسی، اطلاعاتی، تسلیحاتی و ...، از سوی غرب حمایت و هدایت می‌شد، پس از شکست‌های سخت در عملیات‌های گوناگون، از جمله فتح المبین، تردیدی نداشتند که ایران برای آزادی خرمشهر اقدام خواهد نمود، لذا قوای خود در داخل خرمشهر و اطراف آن را به شدت تقویت کرد. در هر حال، عملیات «بیت المقدس» شکل گرفت و پس از حملات گسترده نیروهای ایران، دو لشکر صدام شکست خوردند، خرمشهر آزاد، شد - هویزه و پادگان حمید نیز آزاد شد.

د - بلافاصله صدام، سران امریکا و اروپا و برخی از مسئولین ایرانی، ندای پذیرش صلح و آتش بس را راه انداختند و گفتند ادامه جنگ دیگر لزومی ندارد و باید پیشنهاد آنها را قبول کنیم. اما واقعیت این بود که پس از آزادی خرمشهر نیز [هر چند صدام در سرازیری شکست قرار گرفته بود]، اما هنوز بیش از 5000 کیلومتر مربع از خاک ایران در اشغال ارتش بعث عراق قرار داشت.

ه - دقت شود که هیچ‌گاه قراردادی تحت عنوان «صلح» مطرح و ارائه نشده بود، بلکه «قرار داد آتش بس» مطرح شد و آتش بس نیز یعنی در همین نقطه و با همین شرایط حاکم، جنگ متوقف گردد. و البته همگان، این قصه را بارها و بارها در جهان تجربه کرده‌اند. جنگ متوقف می‌شود، ایران اراضی خود را می‌خواهد، جبهه متخاصم عقب نشینی نمی‌کند، سازمان‌های بین‌المللی وارد عمل می‌شوند و در نهایت یک منطقه‌ی جدا شده از ایران و مستقل اعلام می‌کنند ... این بازی را همه حفظ بودند و هستند.

امریکایی ها، اروپایی ها و صدام، هر گونه مذاکره را منوط به پذیرش بی چون و چرای آتش بس کردند، و این در حالی بود که نه تنها هنوز بخش های وسیعی از خاک ایران در اشغال عراق بود، بلکه ایران در اذهان عمومی، جنگ افروز معرفی می شد.

ه - حضرت امام خمینی (ره) نیز با درایت، بصیرت، آینده نگری و سیاست تمام، شروطی برای پذیرش آتش بس معین نمود که از جمله آنها عبارتند بودند از:

*** - خروج بی قید و شرط از تمامی اراضی ایران و بازگشت نیروها به مرزهای سابق؛**

*** - معرفی و اعلام رسمی و بین المللی عراق به عنوان متجاوز (آغاز کننده)؛**

*** - بالتبع، پذیرش غرامت از سوی متجاوز.**

بدیهی است که این سه شرط، نه تنها اراضی اشغالی را به کشور باز می گرداند، بلکه سرنوشت جنگ را به نفع جمهور اسلامی ایران رقم می زد و تاریخ جنگ را برای همیشه، متفاوت با آن چه دشمنان نگاشته بودند تغییر می داد، لذا آنها ابتدا مخالفت کردند، اما با توجه به استقامت، پایداری و جنگ برای باز پس گیری خاک ایران و ...، مجبور به پذیرش شدند و آتش بس محقق گردید.